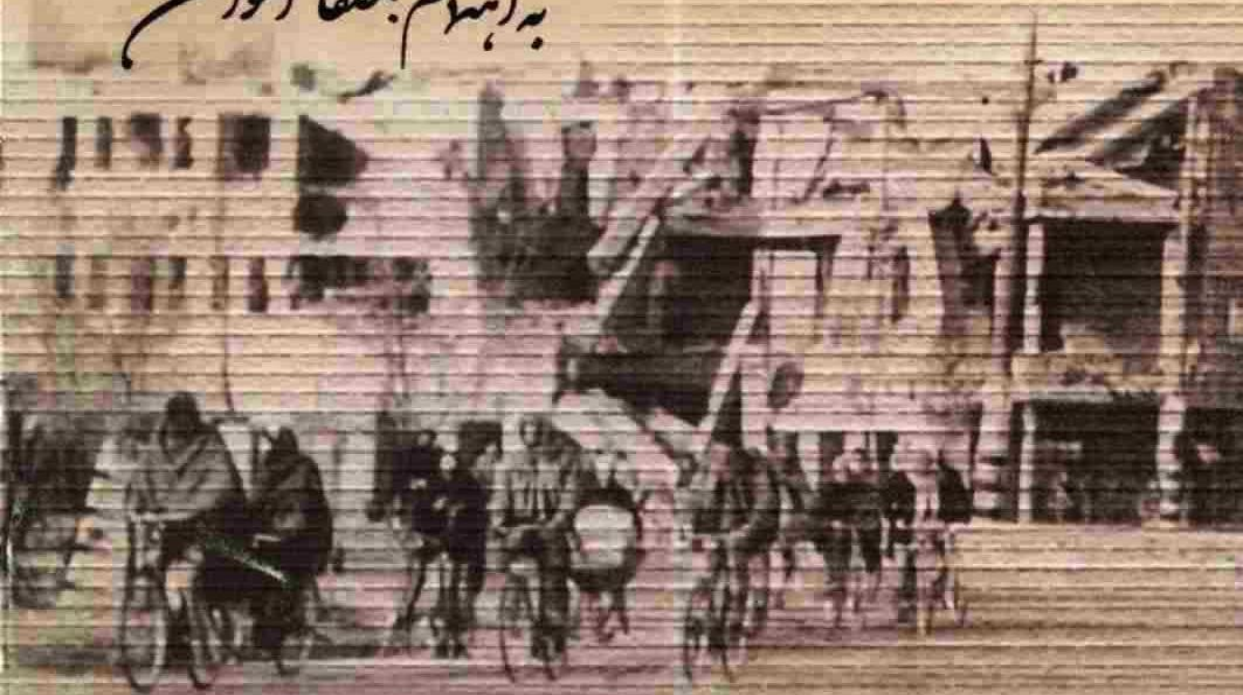


تاریخ سفای

افغانستان

(۱۹۹۲-۱۹۰۰ میلادی)

به اهتمام: صفا خواجسته



مرکز اسناد و خدمات پژوهشی

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تاریخ شفاهی افغانستان

(۱۹۹۲-۱۹۰۰ میلادی)

به اهتمام:

صفا اخوان

اخوان، صفا، گردآورنده

تاریخ شفاهی افغانستان (۱۹۹۲-۱۹۰۰ میلادی) / به اهتمام صفا اخوان؛ [برای] مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی. - تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات، ۱۳۸۰.
هشت، ۲۱۵ ص.

ISBN 964-361-084-5:

بها: ۱۸۰۰۰ ریال

فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا (فهرست‌نویسی پیش از انتشار)

۱. افغانستان - تاریخ - قرن ۱۴. ۲. افغانستان - تاریخ - سیاست و حکومت - قرن ۱۴. الف. ایران. وزارت امور خارجه. مرکز اسناد و تاریخ دیپلماسی. ب. ایران. وزارت امور خارجه. مرکز چاپ و انتشارات. ج. عنوان.

۹۵۸/۱۰۴۴

DS ۳۷۱ / ۳ / الف ۲ ت

۱۳۸۰

م ۸۰ - ۲۵۵۰۸

کتابخانه ملی ایران

تاریخ شفاهی افغانستان (۱۹۹۲-۱۹۰۰ میلادی)

به اهتمام: صفا اخوان

چاپ اول: ۱۳۸۰

شمارگان: ۵۰۰ جلد

طرح روی جلد: فاطمه حاجی محمدخان

طراحی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی:

مرکز چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

فهرست

هفت	دیباچه.....
۱	روزشمار وقایع افغانستان.....
۲۷	سلطنت امیر حبیب‌الله.....
۳۲	امان‌الله‌خان و افغانستان مستقل.....
۳۷	اصلاحات امان‌الله.....
۴۱	سقوط حکومت امانی.....
۴۵	امیر حبیب‌الله کلکانی (بچه سقا).....
۵۰	سلطنت محمد نادرشاه.....
۵۴	اداره و شیوه کار.....
۵۹	سلطنت محمد ظاهرشاه.....
۷۱	صدارت شاه محمود.....
۷۵	صدارت محمد داود.....
۷۹	کارهای عمرانی.....
۸۴	استعفای صدراعظم.....
۸۸	دوره انتقالی.....
۹۶	انتخابات شورا.....
۱۰۰	حزب دموکراتیک خلق.....
۱۰۴	جنبش‌های اسلامی.....
۱۰۹	دانشگاه کابل.....

۱۱۴	مطبوعات و جراید
۱۱۸	ساختار قومی
۱۲۱	جمهوریت
۱۲۵	جمهوریت و مخالفین
۱۲۹	سیاست اقتصادی و اصلاحات ارضی
۱۳۳	پروژه آب هیرمند
۱۳۸	حزب انقلاب ملی
۱۴۳	مسئله پشتونستان
۱۴۸	سیاست خارجی افغانستان
۱۵۲	کودتای ثور
۱۵۷	اختلافات داخلی حزب خلق
۱۶۲	اصلاحات ارضی
۱۶۶	جهاد و مقاومت
۱۷۱	سقوط نور محمد تره کی
۱۷۶	حکومت حفیظ الله امین
۱۸۰	تجاوز شوروی بر افغانستان
۱۸۵	چرا به افغانستان تجاوز شد؟
۱۹۰	قیام علیه نیروهای شوروی
۱۹۴	مقاومت داخلی
۱۹۹	اختلافات داخلی حکومت کابل
۲۰۳	معاهده ژنو
۲۰۷	کودتای شهنواز تنی
۲۱۲	ناکامی برنامه ملل متحد

دیباچه

تاریخ شفاهی افغانستان به واقع روایتی است اجمالی از تحولات سیاسی - اجتماعی افغانستان طی قرن گذشته که نخست به صورت برنامه‌ای رادیویی و به لهجه پشتون توسط بخش پشتو رادیو بی بی سی در سال ۱۳۷۵ هجری شمسی پخش گردید.

پژوهشگر این روایت شفاهی تاریخ افغانستان، دکتر عبدالعلی ارغنداوی، سعی نموده تا در تهیه متن گزارشهای خود با گروهی خاص از رهبران و شخصیت‌های سابق سیاسی افغانستان که بیشتر گرایش به تفکری خاص داشته‌اند به مصاحبه بپردازد. علیرغم تلاش انجام پذیرفته برای ارائه یک تصویر عمومی از تاریخ افغانستان طی سالهای ۱۹۹۲-۱۹۰۰، متأسفانه بسیاری از موضوعات مهم در تاریخ یکصد سال اخیر افغانستان که تحولات امروز آن کشور ریشه در آنها دارد، به عمد یا به سهو ناگفته باقی مانده است. این ضعف عمده روشن می‌سازد که پژوهش با جهت‌گیری‌ای خاص تهیه و تدوین شده است و همین از ارزش علمی متن می‌کاهد. لیکن آنچه سبب گردید تا بازگردانی متن مورد توجه نگارنده قرار گیرد ضرورت آشنایی جامعه جوان افغانی به ویژه اقوام درّی زبان افغانستان با آن چیزی است که رسانه‌های خبری غرب از آن با عنوان تلاش برای بازسازی حقایق یاد می‌کنند. این اثر که برای اقوام پشتوزبان افغانی تهیه شده، آن‌گونه به روایت تاریخ افغانستان می‌پردازد که با حقایق اجتماعی - سیاسی آن کشور تفاوت‌های ماهوی دارد.

نقش قدرتهای استعمارگر اروپایی (روس و انگلیس) در تاریخ معاصر افغانستان طی نیمه

اول قرن ۲۰ میلادی، سیاستهای دولتهای بزرگ در سقوط دولت بچه سقا، سیاستهای فرهنگی عهد امان‌الله خان، تحدید حدود افغانستان (مگر در خصوص هیرمند)، سیاستهای کشورهای همسایه نسبت به افغانستان، و... مجموعه موضوعاتی است که علیرغم اهمیت و سایه سنگین بر تاریخ افغانستان، توسط پژوهنده اثر مورد توجه واقع نشده است. این روش تاریخنگاری که گام نخست آن در مرحله پایانی حکومت کمونیست‌ها و اوایل حاکمیت مجاهدان در پیش گرفته شد، مؤید این واقعیت است که دستگاههای خبری و تحلیلی غرب در صورت بی‌توجهی جامعه افغان به ضبط و ثبت حقایق، به روایت آنچه خواهند پرداخت، خود می‌خواهند. فلذا اینک که تحولی دگربار تاریخ سیاسی افغانستان را دگرگون ساخته، ضرورت دارد تا جامعه اندیشمندان افغانستان فارغ از پیش‌داوری‌ها و غرض‌ها به ثبت آنچه روی داده و اثر گذاشته بپردازد.

صفا اخوان

کابل - پاییز ۱۳۸۰

روزشمار وقایع افغانستان (۱۹۹۲ - ۱۹۱۹)

۱۹۱۹

۲۰ فوریه / ۲۰ دلو

امیر حبیب‌الله پادشاه افغانستان در کله‌گوش ولایت لغمان توسط شخص ناشناس به قتل رسید.

۲۱ فوریه / اول حوت

سردار نصرالله برادر امیر حبیب‌الله خان در جلال‌آباد اعلان پادشاهی نمود.

۲۱ فوریه / اول حوت

امان‌الله پسر امیر حبیب‌الله خان در کابل اعلان پادشاهی کرد.

۳ مارس / ۱۱ حوت

امان‌الله خان نامه‌ای به نائب‌السلطنه انگلیسی هند فرستاد و از پادشاهی‌اش او را اطلاع داد.

۷ آوریل / ۱۸ حمل

امان‌الله خان نامه‌ای به لنین فرستاد و اولین تماسش را با دولت شوروی برقرار نمود.

۴ می / ۱۳ ثور

جنگ استقلال آغاز شد.

۲۸ می / ۷ جوزا

آتش‌بس میان قوای انگلستان و افغانستان اعلان گردید.

۸ اوت / ۱۷ اسد

معاهده صلح میان افغانستان و حکومت انگلستان در شهر راولپنڈی امضا گردید.

۱۹۲۰

۱۷ آوریل / ۲۸ حمل

کنفرانس میسوری آغاز شد. محمود بیگ طرزی به نمایندگی افغانستان و هنری دابیز نماینده انگلستان در آن اشتراک نمودند.

۲۴ جولای / ۲ اسد

کنفرانس میسوری به پایان رسید.

۱۸ سپتامبر / ۲۷ سنبله

امان‌الله خان اولین پیام تلگرافی‌اش را توسط ماشینی که از طرف اتحاد شوروی برایش هدیه داده شده بود، به لنین فرستاد.

۲۰ اکتبر / ۲۸ میزان

هیأت افغانستان وارد بخارا شد و حکومت شوروی در آنجا را به رسمیت شناخت.

۱۹۲۷

۱۵ اکتبر / ۲۳ میزان
در کابل اعلان شد که امان‌الله‌خان به خارج
کشور سفر می‌نماید.
۱۰ دسامبر / ۱۹ قوس
امان‌الله‌خان افغانستان را به قصد کشورهای
آسیایی، اروپایی و افریقایی ترک گفت.

۱۹۲۸

۲۰ ژوئن / ۳۰ سرطان
امان‌الله‌خان پادشاه افغانستان بعد از یک
سفر شش‌ماهه به کشور بازگشت.
۲۹ اوت / ۶ سنبله
لویه جرگه توسط امان‌الله‌خان در پغمان
افتتاح شد.
۵ سپتامبر / ۱۴ سنبله
لویه جرگه پغمان به پایان رسید.
۱۴ دسامبر / ۲۳ قوس
افراد حبیب‌الله‌خان کلکانی به کابل حمله
نمودند.

۱۹۲۹

۱۴ ژانویه / ۲۳ جدی
امان‌الله‌خان از مقام سلطنت استعفا و به
عوض او معین‌السلطنه عنایت‌الله‌خان اداره
امور را به دست گرفت.
۱۷ ژانویه / ۲۶ جدی
سردار عنایت‌الله‌خان بعد از سه روز
پادشاهی استعفا داد.
۱۸ ژانویه / ۲۷ جدی

۲۰ ژانویه / ۳۰ جدی

کنفرانس میان افغانستان و انگلستان در کابل
آغاز شد و به نام کنفرانس کابل مسمی گردید.
۲۸ فوریه / ۱۰ حوت
معاهده دوستی بین افغانستان و اتحاد
شوروی در مسکو به امضا رسید.
۲ ژوئن / ۱۳ جوزا
معاهده دوستی میان افغانستان و کشور
ایتالیا امضا شد.

۲۲ نوامبر / اول قوس

کنفرانس کابل به پایان رسید و انگلستان
استقلال افغانستان را به رسمیت شناخت.

۱۹۲۳

۱۹ آوریل / ۲۰ حمل
قانون اساسی افغانستان که به نام نظامنامه
اساسی دولت علیه افغانستان یاد می‌شد از
طرف اعضای لویه جرگه در جلال‌آباد به
تصویب رسید.

۱۹۲۴

می
قیامی در شهر خوست به رهبری ملا عبدالله
مشهور به ملای لنگ علیه حکومت
امان‌الله‌خان آغاز شد.

۱۹۲۵

۳۰ ژانویه / ۱۰ دلو
رهبران قیام خوست از جمله ملا عبدالله از
طرف حکومت امان‌الله‌خان دستگیر شدند.

ارگ شاهی توسط افراد حبیب‌الله خان کلکانی تصرف گردید.

۱۳ اکتبر / ۲۳ میزان
قوای محمد نادر خان در کوه‌های اطراف کابل سنگر گرفته و ارگ را گلوله باران نمودند.

۱۹ ژانویه / ۲۸ جدی

حبیب‌الله خان کلکانی به حیث پادشاه افغانستان به اریکه قدرت تکیه زد.

۱۴ اکتبر / ۲۴ میزان
ارگ شاهی در محاصره طرفداران محمد نادر خان درآمد.

۲۰ ژانویه / ۲۹ جدی

حبیب‌الله خان کلکانی اولین بیانیه‌اش را به‌عنوان پادشاه افغانستان در داخل ارگ ایراد نمود.

۱۴ اکتبر / ۲۴ میزان
حبیب‌الله خان کلکانی کابل را به قصد شمال ترک نمود.

۲۲ فوریه / ۳ حوت

محمد نادر شاه و برادرانش به قصد مبارزه با حبیب‌الله خان کلکانی اروپا را ترک نموده به بندرگاه بمبئی رسیدند.

۱۵ اکتبر / ۲۵ میزان
محمد نادر شاه طی مراسمی در مسجد عیدگاه شهر کابل به‌عنوان پادشاه افغانستان تعیین شد.

۲۵ فوریه / ۶ حوت

محمد نادر شاه و برادرانش از بمبئی به پشاور رسیدند.

۱۷ اکتبر / ۲۷ میزان
محمد نادر شاه پادشاه افغانستان امر حمله به مناطق شمالی را صادر نمود.

۸ مارس / ۱۸ حوت

محمد نادر شاه هند بریتانیا را به قصد افغانستان ترک کرده و به ولایت پکتیا داخل شدند.

۲ نوامبر / ۱۱ عقرب
حبیب‌الله خان کلکانی با هفده تن از همراهانش در منطقه چمن حضوری کابل به‌دار آویزان شدند.

۲۶ مارس / ۶ حمل

امان‌الله خان با قوای پانزده هزار نفری قندهار را با قصد کابل ترک نمود.

۱۹۳۱

۲۴ ژوئن / ۲ سرطان

معاهده به‌نام بی‌طرفی و عدم تجاوز متقابله میان افغانستان و اتحاد شوروی در ۹ ماده در کابل به امضا رسید.

۱۵ آوریل / ۲۶ حمل

جنگ سختی میان قوای امان‌الله خان و طرفداران حبیب‌الله کلکانی در نزدیکی غزنی رخ داد.

۳۱ اکتبر / ۹ عقرب

قانون اساسی افغانستان که به‌نام اصول اساسی دولت علیه افغانستان یاد می‌شد در ۱۱۰ ماده به تصویب رسید.

۲۴ می / ۳ جوزا

امان‌الله خان پادشاه مخلوع افغانستان از کشور فرار نمود.

۱۹۳۳

۲ ژوئن / ۱۶ جوزا

سردار محمد عزیز برادر محمد نادرشاه و سفیر افغانستان در آلمان کشته شد.

۸ نوامبر / ۱۷ عقرب

محمد نادر پادشاه افغانستان توسط دانشجویی به نام عبدالخالق به قتل رسید.

۸ نوامبر / ۱۸ عقرب

محمد ظاهرشاه به حیث پادشاه افغانستان تعیین گردید.

۱۵ دسامبر / ۲۴ قوس

محکمه در کابل دایر شد و عبدالخالق را با عده از دوستان و اقاربش به اعدام محکوم نمود.

۱۹۳۹

۶ سپتامبر / ۱۵ اسد

حکومت افغانستان توسط فرمان پادشاهی بی طرفی اش در جنگ جهانی را اعلان نمود.

۱۹۴۱

۵ نوامبر / ۱۴ عقرب

لویه جرگه دایر شد و سیاست بی طرفی افغانستان در جنگ جهانی را مورد تأیید قرار داد.

۱۹۳۴

۲۵ سپتامبر / ۳ میزان

افغانستان به عضویت سازمان نو تشکیل ملل متحد درآمد.

۱۹۴۶

۹ می / ۱۹ ثور

سردار محمد هاشم خان صدراعظم افغانستان بنا بر مشکلات جسمانی از وظیفه اش استعفا داد و به عوض او سردار شاه محمودخان وزیر جنگ به حیث صدراعظم تعیین گردید.

۱۹۳۶

۲۹ مارس / ۹ حمل

نخستین معاهده مودت بین افغانستان و ایالات متحده امریکا در لندن به امضا رسید.

۲۴ سپتامبر / ۲ میزان

شاه محمودخان وزیر دفاع افغانستان عازم اتحاد شوروی گردید.

۱۹۴۷

۳۰ سپتامبر / ۸ میزان

نمایندگان افغانستان در سازمان ملل متحد در

۱۹۳۸

۷ جولای / ۱۶ سرطان

پنجمانی میان نمایندگان چهار کشور

۱۹۵۸

۲۱ ژوئن / ۳۱ جوزا

محمد داودخان بنا بر دعوت آیزنهاور رئیس جمهور امریکا به آن کشور رفت.

اول اکتبر / ۹ میزان

ورشیلوف صدربیات رئیسۀ عالی اتحاد شوروی به کابل سفر نمود.

۱۹۵۹

۸ دسامبر / ۱۶ قوس

آیزنهاور رئیس جمهوری ایالات متحده امریکا به کابل سفر نمود.

۱۹۶۰

۴ مارس / ۱۴ حوت

قراردادی به نام موافقتنامه فرهنگی افغانستان و اتحاد شوروی توسط محمد داودخان و خروشچف در کابل به امضا رسید.

۲۶ مارس / ۶ حمل

امان‌الله خان شاه سابق افغانستان در سوئیس وفات یافت.

۱۰ اوت / ۱۹ اسد

محمد ظاهرشاه پادشاه افغانستان به کشورهای مصر و یوگسلاوی سفر نمود.

۱۹۶۱

۵ سپتامبر / ۱۵ سنبله

به دنبال خرابی اوضاع میان افغانستان و پاکستان کونسوگری‌های افغانستان در شهرهای کویته، چمن و پیشاور مسدود گردید.

برابر پذیرش پاکستان در آن سازمان رأی مخالف دادند.

۱۹۵۰

۲۱ مارس / اول حمل ۱۳۲۹

نیروهای امنیتی تعدادی از اشخاص سرشناس از جمله سید اسمعیل بلخی را در کابل گرفتار کردند.

۱۹۵۳

۲۵ فوریه / ۵ حوت

اتحاد شوروی به حضور کارشناسان ملل متحد در شمال افغانستان رسماً اعتراض نمود.

۶ سپتامبر / ۱۵ سنبله

رادیو کابل اعلان نمود که سردار شاه محمودخان صدراعظم افغانستان به دلیل مشکلات جسمی از وظیفه‌اش استعفا داده و به عوض او سردار محمد داودخان به عنوان صدراعظم تعیین شد.

۲۰ سپتامبر / ۲۹ سنبله

کابینه سردار محمد داودخان اعلان گردید.

۱۹۵۵

۱۶ دسامبر / ۲۵ قوس

بولگائین و خروشچف دو تن از رهبران شوروی برای بار اول به کابل آمدند.

۱۹۵۶

۱۸ اوت / ۲۷ اسد

اسکندر میرزا رئیس جمهور پاکستان به کابل آمد.

۱۲ اوت / ۲۱ اسد

دارالتحریر شاهي فرمانی صادر کرد و از مردم خواست تا نمایندگان شان را به خاطر تشکیل لویه جرگه انتخاب کنند.

۱۴ اوت / ۲۳ اسد

متن مسوده قانون اساسی جدید در مطبوعات انتشار یافت و از مردم خواسته شد تا درباره آن اظهار نظر نمایند.

اول سپتامبر / ۱۰ سنبله

شاهراه سالنگ افتتاح گردید.

۹ سپتامبر / ۱۸ سنبله

لویه جرگه به منظور تصویب قانون اساسی جدید در کابل دایر شد.

۲۰ سپتامبر / ۲۹ سنبله

شورا قانون اساسی جدید را تصویب نمود.

اول اکتبر / ۹ میزان

قانون اساسی جدید توسط محمد ظاهر شاه پادشاه افغانستان توشیح شد.

۱۹۶۵

اول ژانویه / ۱۱ جدی

حزب دموکراتیک خلق افغانستان تأسیس گردید.

۲۰ ژانویه / ۳۰ جدی

سفیر اتحاد شوروی طرح برنامه ۲۵ ساله شهر کابل را که توسط کارشناسان آن کشور ترتیب شده بود را به پادشاه افغانستان در کابل تقدیم نمود.

۱۱ مارس / ۲۲ حوت

پروژه کانال ننگرهار توسط پادشاه افتتاح شد.

۲۸ اکتبر / ۷ عقرب

شورای ملی افغانستان کمک‌های اتحاد شوروی در طرح پنج‌ساله را تأیید نمود.

۱۹۶۳

۷ مارس / ۱۹ حوت

محمد داودخان از صدارت استعفا و دکتر محمد یوسف به تشکیل کابینه موظف گردید.

۱۳ مارس / ۲۵ حوت

کابینه دکتر محمد یوسف اعلان گردید.

۲۸ مارس / ۸ حمل

کمیته‌ای برای تدوین قانون اساسی جدید تعیین شد.

۳۱ مارس / ۱۱ حمل

کمیته‌ای که برای ترتیب قانون اساسی جدید تشکیل شده بود برای اولین بار تشکیل جلسه نمود.

۲۸ می / ۷ جوزا

در اثر مساعی ایران، روابط افغانستان و پاکستان به حالت عادی درآمد.

۱۹۶۴

۲۹ فوریه / ۹ حوت

کمیته مشورتی برای تحقیق بیشتر روی قانون اساسی جدید شروع به کار نمود.

۱۴ می / ۲۴ ثور

کمیسیون تدوین قانون اساسی کارش را به اتمام رسانید.

به عوض او محمدهاشم میوندوال به حیث صدراعظم تعیین شد.
 ۲ نوامبر / ۱۲ عقرب
 شورا به حکومت میوندوال رأی اعتماد داد.
 ۳ نوامبر / ۱۳ عقرب
 محمدهاشم میوندوال به خاطر دلجویی محصلان به دانشگاه کابل رفت.

۱۹۶۷

۳۰ می / ۹ جوزا

نیکولای پادرگورنی صدر هیأت رئیسه عالی اتحاد شوروی به افغانستان سفر نمود.
 ۱۱ اکتبر / ۱۸ میزان

محمدهاشم میوندوال از مقام صدارت استعفا و به عوض او عبدالله یفتلی مأمور گشت تا تعیین صدراعظم جدید امور حکومت را اداره کند.
 اول نوامبر / ۹ عقرب

نوراحمد اعتمادی به عنوان صدراعظم افغانستان تعیین شد.

۱۵ نوامبر / ۲۲ عقرب

حکومت نوراحمد اعتمادی از شورا رأی اعتماد گرفت.

۱۹۷۱

۱۷ می / ۲۶ ثور

نوراحمد اعتمادی از مقام صدارت استعفا کرد.
 ۸ ژوئن / ۱۸ جوزا

دکتر عبدالظاهر به عنوان صدراعظم افغانستان تعیین گردید.

۹ سپتامبر / ۱۸ سنبله

کار انتخاب اعضای ولسی جرگه آغاز یافت.

۲۴ سپتامبر / ۲ میزان

کار انتخاب اعضای ولسی جرگه که تعداد آنها به ۲۱۶ تن می رسیدند به اتمام رسید.

۱۳ اکتبر / ۲۱ میزان

دکتر محمد یوسف صدراعظم افغانستان ختم دوره انتقالی را رسماً به شاه گزارش داد.

۱۴ اکتبر / ۲۲ میزان

اولین شورا افغانستان پس از توشیح قانون اساسی جدید با بیانیه پادشاه افتتاح شد و به نام دور دوازدهم شورای ملی شهرت یافت.

۲۴ اکتبر / ۲ عقرب

دکتر محمد یوسف به شورا رفت تا برای حکومتش رأی اعتماد بگیرد ولی تالار از طرف محصلین و مدرسان معارف اشغال گردیده بود.

۲۵ اکتبر / ۳ عقرب

هنگامی که صدراعظم به حکومتش رأی اعتماد می گرفت در خارج تالار شورا تظاهراتی جریان داشت. پلیس به تظاهرکنندگان آتش گشود و در اثر آن چند نفر کشته و زخمی شدند.

۲۶ اکتبر / ۴ عقرب

شورا از حکومت خواست تا راجع به تظاهرات روز گذشته و عملکرد حکومت تحقیق مفصل نماید.

۲۹ اکتبر / ۷ عقرب

دکتر محمد یوسف از مقام صدارت استعفا و

۲۵ ژوئن / ۴ سرطان
 محمد ظاهر شاه پادشاه افغانستان عازم
 کشورهای اروپایی گردید.

۱۷ جولای / ۲۶ سرطان
 سردار محمد داودخان صدراعظم سابق
 افغانستان به کمک افسران و سربازان اردو
 دست به قیام مسلحانه زد. نظام شاهی را
 سرنگون و جمهوریت را تأسیس نمود.

۲۳ اوت / اول سنبله
 محمد داودخان رئیس جمهور افغانستان طی
 بیانیه اش خط مشی نظام جمهوری را بیان کرد.
 ۲۴ اوت / ۲ سنبله

محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان
 رسماً استعفا نمود.
 ۱۰ سپتامبر / ۱۹ سنبله

محمدنعیم خان برادر و نماینده خاص رئیس
 جمهور افغانستان برای بار اول بعد از
 تأسیس نظام جمهوریت، برای ملاقات
 رسمی با سران کرملین به مسکو سفر نمود.

۲۲ سپتامبر / ۳۰ سنبله
 محمدهاشم میوندوال صدراعظم پیشین
 افغانستان به اتهام کودتا علیه نظام دستگیر
 شد.

اول اکتبر / ۹ میزان
 رادیو کابل اعلان کرد که محمدهاشم
 میوندوال در سلول زندان خودکشی نموده
 است.

۱۵ اکتبر / ۱۳ قوس
 تحقیقات در موضوع علت مرگ میوندوال
 در روزنامه ها و جراید کشور به نشر رسید.

۶ جولای / ۱۵ سرطان
 حکومت دکتر عبدالظاهر از شورا رأی اعتماد
 گرفت.

۱۹۷۲

۲۴ سپتامبر / ۲ میزان
 دکتر عبدالظاهر صدراعظم افغانستان
 استعفانامه اش را به پادشاه تقدیم کرد ولی
 استعفای وی مورد قبول واقع نشد.

۵ دسامبر / ۱۴ قوس
 دکتر عبدالظاهر از مقام صدارت استعفا نمود.
 ۷ دسامبر / ۱۶ قوس

محمد موسی شفیق وزیر خارجه افغانستان
 به عنوان صدراعظم تعیین و به تشکیل کابینه
 موظف گردید.

۱۹۷۳

۱۲ مارس / ۲۱ حوت
 قراردادی میان افغانستان و ایران که
 به نام معاهده آب هیرمند یاد می شود در کابل
 به امضا رسید. این قرارداد توسط محمد
 موسی شفیق صدراعظم افغانستان و
 امیرعباس هویدا نخست وزیر ایران امضا
 شد.

۲۲ می / اول جوزا
 اعضای شورا قرارداد آب هیرمند را تأیید
 نمود.

۳۰ می / ۹ جوزا
 اعضای مشرانو جرگه قرارداد آب هیرمند را
 تأیید نمودند.

۱۹۷۴

۳ فوریه / ۱۴ دلو

وزرای خارجه و دفاع پاکستان به کابل آمدند و دعوت نامه صدراعظم پاکستان را مبنی به حضور رئیس جمهور افغانستان در کنفرانس سران ممالک اسلامی در لاهور را به محمد داودخان تقدیم کردند.

۲۲ فوریه / ۳ حوت

کنفرانس اسلامی لاهور دایر شد. آقای عبدالرحمن پژواک سفیر افغانستان در دهلی به نمایندگی کشور سخنرانی نمود.

۴ می / ۱۴ ثور

استاد غلام محمد نیازی رهبر نهضت اسلامی افغانستان و عده‌ای از طرفدارانش از طرف پلیس و قوای امنیتی زندانی شدند.

۹ می / ۱۹ ثور

محمد داودخان رئیس جمهور افغانستان بیریق جدید جمهوری را بر فراز قصر ریاست جمهوری برافراشت.

۴ ژوئن / ۱۴ جوزا

محمد داودخان رئیس جمهور افغانستان برای بار اول بعد از تأسیس نظام جمهوری برای ملاقات با رهبران شوروی عازم مسکو شد.

۷ سپتامبر / ۱۶ سنبله

محمد داودخان رئیس جمهور افغانستان نامه‌ای به کورت والدهایم دبیرکل سازمان ملل متحد فرستاد و در آن از سیاست‌های پاکستان در برابر پلوج‌های انتقاد نمود.

۱۹۷۵

۲۱ جولای / ۲۰ سرطان

اعضای نهضت اسلامی افغانستان به استانداری سرخرو و ولایت ننگرهار حمله نموده، دوایر حکومتی را اشغال و بعد از زدو خورد مختصر فرار کردند.

۲۳ جولای / اول اسد

عده‌ای از افراد وابسته به جنبش نهضت اسلامی افغانستان به دوایر حکومتی در نقاط مختلف ولسوالی‌های پنجشیر حمله نمودند. آنها بعد از اندک مقاومت شکست خورده به نقاط مختلف پراکنده شدند.

۹ دسامبر / ۱۸ قوس

پادرگونی رئیس جمهور اتحاد شوروی طی سفر رسمی به کابل آمد و با رئیس جمهور افغانستان ملاقات نمود.

۱۹۷۶

۴ مارس / ۱۲ حوت

محمد داودخان رئیس جمهور افغانستان در دهلی جدید با مورا جی دی ساید سعید صدراعظم هند ملاقات نمود.

۲۰ مارس / ۲۹ حوت

محمد داودخان طی فرمانی هیأت بیست نفری را موظف ساخت تا روی قانون اساسی جدید بررسی نمایند.

۸ آوریل / ۲۰ حمل

ذوالفقار علی بوتو صدراعظم پاکستان ضمن بیان تاثرات عمیق خویش را درباره سیلاب‌های ویران‌کن افغانستان،

۱۹۷۷

۲۶ ژانویه / ۶ دلو

متن مسوده قانون اساسی در جراید کشور به چاپ رسید.

۳۰ ژانویه / ۱۰ دلو

لویه جرگه به خاطر بحث روی قانون اساسی و انتخاب رئیس جمهور قانونی افغانستان دایر گردید و محمد داودخان آن را افتتاح نمود.

۱۴ فوریه / ۲۵ دلو

قانون اساسی جمهوری افغانستان در ۱۳ فصل و ۱۳۶ ماده از طرف اعضای لویه جرگه به تصویب رسید.

۱۵ فوریه / ۲۶ دلو

محمد داودخان از طرف اعضای لویه جرگه به عنوان رئیس جمهور انتخاب شد.

۲۴ فوریه / ۴ حوت

قانون اساسی جدید توسط رئیس جمهور افغانستان توشیح شد.

۳۰ مارس / ۱۰ حمل

سنگ بنای دستگاه رادیو تلویزیون افغانستان در کابل گذاشته شد.

۱۲ آوریل / ۲۳ حمل

محمد داودخان رئیس جمهور افغانستان برای مذاکره با رهبران شوروی به مسکو رفت.

۲۵ آوریل / ۵ ثور

محمد داودخان رئیس جمهور افغانستان به ایران رفت و در آنجا با شاه ایران ملاقات نمود. دولت ایران اعتباری به مبلغ دو میلیارد

کمک های بشری به سیلاب زدگان را وعده نمود.

۷ می / ۱۷ ثور

وزارت خارجه افغانستان به طور غیرمترقبه اعلامیه را به نشر رسانید و در آن از کمک های بشردوستانه پاکستان به سیلاب زدگان افغانستان با قدردانی یاد نموده، آن را یک گام مثبت در راه عادی شدن روابط بین دو کشور خواند.

۷ ژوئن / ۱۷ جوزا

ذوالفقار علی بوتو برای یک دیدار رسمی و ملاقات با رئیس جمهور افغانستان به کابل آمد.

۱۱ جولای / ۲۰ سرطان

بیمارستان چهارصد تخت خوابی ارتش که به کمک اتحاد شوروی در کابل ساخته شده افتتاح گردید.

۱۵ اوت / ۲۴ اسد

محمد داودخان رئیس جمهور افغانستان برای حضور در کنفرانس کشورهای غیرمتعهد به کلمبو پایتخت سریلانکا رفت.

۲۰ اوت / ۲۹ اسد

محمد داودخان از راه کلمبو به پاکستان رفت و در آنجا با ذوالفقار علی بوتو ملاقات نمود.

۲۸ دسامبر / ۷ جدی

محمد داودخان طی فرمانی از مردم افغانستان خواست تا نمایندگان شان را به خاطر لویه جرگه انتخاب نمایند.

دلار را به خاطر پروژۀ راه‌آهن افغانستان و سایر پروژۀ وعده نمود.

۱۶ جولای / ۲۵ سرطان
اساسنامهٔ حزب انقلاب ملی در جراید کشور به چاپ رسید.

۱۱ اکتبر / ۲۰ میزان
ژنرال محمد ضیاءالحق رئیس حکومت نظامی پاکستان جهت گفت‌وگو با رئیس‌جمهور افغانستان وارد کابل شد و با محمد داودخان ملاقات نمود.

۱۶ نوامبر / ۲۵ عقرب
علی احمد خرم وزیر برنامه‌ریزی افغانستان در دفتر کارش به قتل رسید.

۱۶ دسامبر / ۲۵ قوس
رادیو کابل اعلان نمود که شخصی به نام مرجان ولد غلام سخی به جرم قتل علی احمد خرم وزیر برنامه‌ریزی گرفتار شده است.

۱۹۷۸

۱۹ فوریه / ۳۰ دلو
سید عبدالله به‌عنوان معاون رئیس‌جمهور افغانستان تعیین گردید.

۲۱ فوریه / ۲ حوت
محمد داودخان رئیس‌جمهور افغانستان بنا بر دعوت مارشال تیتو به یوگسلاوی رفت و بعد از ختم ملاقات به لیبی رفته با معمر القذافی رهبر آن کشور ملاقات نمود.

۴ مارس / ۱۲ حوت
محمد داودخان برای مذاکره با رهبران هند رهسپار دهلی شد.

۵ مارس / ۱۳ حوت
محمد داودخان رئیس‌جمهور افغانستان بنا بر دعوت ژنرال محمد ضیاءالحق به پاکستان سفر نمود.

۲ آوریل / ۱۳ حمل
محمد داودخان جهت مذاکره با رهبران عربستان سعودی، کویت و مصر به آن کشورها سفر نمود.

۱۷ آوریل / ۲۸ حمل
میر اکبر خیبر یکی از رهبران جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق افغانستان در کابل به قتل رسید.

۱۹ آوریل / ۳۰ حمل
جسد میراکبر خیبر برای دفن به شهدای صالحین انتقال یافت و هواداران حزب دموکراتیک خلق افغانستان تظاهرات گسترده را به راه انداختند.

۲۶ آوریل / ۶ ثور
رادیو کابل اعلان کرد که چند نفر به جرم توهین به دولت گرفتار شده‌اند. در میان گرفتارشدگان نورمحمد تره‌کی و ببرک کارمل رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان نیز بودند.

۲۷ آوریل / ۷ ثور
افسران و سربازان وفادار به حزب دموکراتیک خلق افغانستان کودتا کردند.

۲۸ آوریل / ۸ ثور
محمد داودخان و برادرش محمد نعیم با اعضای خانواده‌شان در قصر ریاست جمهوری از طرف کودتاچیان کشته شدند.

۱۷ اکتبر / ۲۵ میزان

فرمان شماره هفت حکومت راجع به مهر زن
اعلان گردید.

۱۹ اکتبر / ۲۷ میزان

نورمحمد تره کی بیرق جدید افغانستان را بر
فراز قصر ریاست جمهوری برافراشت.

۲۷ نوامبر / ۶ قوس

رادیو کابل اعلان نمود که شش تن از رهبران
جناح پرچم از جمله بیرک کارمل که به عنوان
سفرای افغانستان در کشورهای مختلف
ایفای وظیفه می نمودند قصد توطئه علیه
دولت را داشتند بنابراین از وظایفشان
برکنار گردیدند. همچنین اعلان گردید که
سفرای مذکور دارای های سفارتخانه هایشان
را به یغما برده فرار کرده اند.

۲۸ نوامبر / ۷ قوس

فرمان شماره هشت حکومت درباره
اصلاحات ارضی صادر گردید.

۵ دسامبر / ۱۴ قوس

یک هیأت بلندرتبه حکومت به ریاست
نورمحمد تره کی به مسکو رفته با لئونید
برژنف ملاقات و قرارداد همه جانبه را با
اتحاد شوروی امضا کرد.

۱۹۷۹

۱۴ فوریه / ۲۵ دلو

ادلف دایز سفیر ایالات متحده امریکا در
افغانستان به قتل رسید.

۱۳ مارس / ۲۲ حوت

عده ای از علماء مذهبی افغانستان در شهر

اول می / ۱۱ ثور

کابینه جدید اعلان گردید. نورمحمد تره کی
رهبر حزب دموکراتیک خلق افغانستان
به عنوان رئیس جمهور تعیین شد.

۲۲ می / اول جوزا

مخالفت های علنی میان رهبران حزب
دموکراتیک خلق افغانستان بعد از تأسیس
حکومت شان در کابل آغاز گردید. رادیو کابل
از ذکر نام بیرک کارمل رهبر جناح پرچم در
مجالس و محافل دولتی خودداری نمود.

۲۲ می / اول جوزا

اهالی دره ویگل نورستان با قیام علنی
مخالفت شان را با حکومت جدید اظهار
کردند.

۱۲ جولای / ۲۱ سرطان

فرمان شماره شش حکومت مبنی بر طلب
دهقانان بر مالکان زمین صادر گردید.

۱۷ اوت / ۲۶ اسد

عبدالقادر وزیر دفاع، ژنرال شاهپور احمد زی
لوی و میر علی اکبر رئیس بیمارستان
جمهوریت به کودتا متهم شده زندانی
گردیدند.

۲۳ اوت / اول سنبله

عده ای از رهبران جناح پرچم به اتهام
دست داشتن در کودتا علیه حکومت
نورمحمد تره کی دستگیر شدند.

۹ سپتامبر / ۱۸ سنبله

ژنرال ضیاء الحق رئیس جمهور پاکستان به
افغانستان آمد و با نورمحمد تره کی ملاقات
نمود.

۲۲ ژوئن / ۲ سرطان

مردم شهر کابل در منطقه جاده میوند و چنداول دست به قیام عمومی زدند. به قرار ادعا شاهدان عینی حدود ده هزار نفر به اتهام دست داشتن در قیام زندانی و اعدام گردیدند.

۱۵ اوت / ۲۴ اسد

افسران و سربازان قرارگاه بالاحصار کابل علیه حکومت شوریدند ولی قیامشان به زودی سرکوب گردید.

اول سپتامبر / ۱۰ سنبله

نورمحمد تره کی جهت حضور در کنفرانس کشورهای غیرمتعهد به هاوانا پایتخت کوبا سفر نمود.

۹ سپتامبر / ۱۸ سنبله

نورمحمد تره کی در راه بازگشت از کوبا در مسکو توقف نموده با رهبران کرمین مذاکره کرد.

۱۱ سپتامبر / ۲۰ سنبله

نورمحمد تره کی بعد از مسافرت به کوبا و شوروی به کابل بازگشت.

۱۲ سپتامبر / ۲۱ سنبله

رادیو کابل اعلان نمود که سه تن از وزیران کابینه عزل شدند.

۱۴ سپتامبر / ۲۳ سنبله

زدو خوردی در داخل ارگ ریاست جمهوری میان طرفداران نورمحمد تره کی و حفیظ الله امین به وقوع پیوست.

۱۶ سپتامبر / ۲۵ سنبله

برکناری نورمحمد تره کی از مقام رهبری حزب و حکومت افغانستان اعلان شد و

پیشاور پاکستان دور هم جمع شده فتوای جهاد علیه حکومت کابل را صادر کردند.

۱۵ مارس / ۲۴ حوت

افسران و سربازان حکومتی و مردم شهر هرات و نقاط همجوار آن علیه حکومت نورمحمد تره کی قیام نموده دواير و قرارگاه های نظامی را تصرف و دهها افسر و صاحب منصب طرفدار حکومت و مشاورین روسی آنجا را کشتند. شاهدان عینی گزارش دادند که به دنبال سه روز قیام حدود ۲۴ هزار نفر کشته شدند.

۲۷ مارس / ۷ حمل

حفیظ الله امین به عنوان صدراعظم افغانستان تعیین گردید.

۲۱ آوریل / اول ثور

نظامیان و صاحب منصبان فرقه ننگرها علیه حکومت کابل قیام نمودند.

۹ می / ۱۹ ثور

اهالی و سلوالی های مختلف ولایت لوگر علیه حکومت کابل دست به قیام زدند. صدها نفر از قیام کنندگان و مدافعین حکومت در این درگیری ها کشته شدند.

۲۹ می / ۸ جوزا

پروفسور غلام محمد نیازی رهبر نهضت اسلامی افغانستان با جمعی از هوادارانش در زندان پلچرخ اعدام شد.

۲۹ می / ۸ جوزا

به دنبال اعدام اعضای نهضت اسلامی افغانستان قیامی در داخل زندان صورت گرفت دست کم حدود ۱۴۰ تن به جرم دست داشتن در قیام اعدام شدند.

به جای آن حفیظ الله امین بر اریکه قدرت تکیه زد.

۱۹ اکتبر / ۱۷ میزان

رادیو کابل اعلان نمود که نورمحمد تره کی در اثر مریضی درگذشت.

۲۵ اکتبر / ۳ عقرب

حکومت نام دوازده هزار نفر را که در طول یک و نیم سال گذشته در زندان پلچرخی اعدام شده بودند در دیوارهای وزارت داخله نصب نمود.

۱۶ دسامبر / ۲۵ قوس

اتحاد شوروی چند واحد نظامی خود را در سرحدات افغانستان جایجا ساخت.

۲۲ دسامبر / اول جدی

تعدادی از سربازان شوروی در فرودگاه بگرام جایجا شدند.

۲۴ دسامبر / ۳ جدی

دهها هواپیمای نظامی اتحاد شوروی در فضای کابل پدیدار گشت. هواپیماها سربازان و وسایل حربی را به کابل انتقال می دادند. فرودگاه کابل به روی هواپیماهای مسافربری بسته و عبور و مرور مردم در نزدیکی های آنجا ممنوع قرار داده شد.

۲۷ دسامبر / ۶ جدی

سربازان شوروی به قصر تپه تاج بیگ، رادیو تلویزیون کابل و دهها اداره دولتی در شهر کابل حمله نمودند. جنگ شدید در اطراف قصر ریاست جمهوری به وقوع پیوست. حفیظ الله امین کشته شد و رادیو کابل اعلان نمود که حکومت او از بین رفته و ببرک کارمل بزاریکه قدرت تکیه زد.

۳۰ دسامبر / ۹ جدی

اولین کنفرانس مطبوعاتی ببرک کارمل پس از تجاوز شوروی بر افغانستان در قصر چهلستون کابل دایر گردید.

۲۰ دسامبر / ۹ جدی

رادیو کابل اعلان نمود که حفیظ الله امین محاکمه و اعدام گردید.

۱۹۸۰

۷ ژانویه / ۱۷ جدی

شورای امنیت سازمان ملل متحد برای مسئله افغانستان تشکیل جلسه داد. از جمله پانزده عضو شورا ۱۳ عضو آن خروج فوری نیروهای شوروی از افغانستان را تقاضا نمودند.

۱۴ ژانویه / ۲۴ جدی

نشست فوق العاده مجمع عمومی ملل متحد در موضوع افغانستان قطعنامه را با ۱۰۴ رأی در برابر ۱۸ رأی به تصویب رسانید و طی آن اخراج فوری سربازان شوروی از افغانستان تقاضا شد. اتحاد شوروی قطع نامه یاد شده را رد کرد.

۲۰ ژانویه / ۳۰ جدی

جیمی کارتر رئیس جمهور امریکا اعلان کرد که اگر اتحاد شوروی سربازان خویش را تا ۲۰ فوریه از افغانستان خارج نسازد امریکا در بازی های المپیک مسکو شرکت نخواهد کرد.

۲۲ فوریه / ۳ حوت

دهها هزار از اهالی شهر کابل به خیابانها برآمده و با گفتن فریاد تکبیر مخالفتشان را

۲ فوریه / ۱۳ دلو

اجلاس کمیته حقوق بشر سازمان ملل متحد دایر گردید و روی تخطی حقوق بشر در افغانستان بحث و مذاکره صورت گرفت.

۵ می / ۱۵ ثور

کورت والدهایم دبیرکل سازمان ملل متحد با رهبران شوروی در مسکو ملاقات نمود و روی مسئله افغانستان با آنها صحبت و گفت‌وگو کرد. در این ملاقات خاویر پرز دکوئیار معاون و نماینده خاص دبیرکل ملل متحد در امور افغانستان را نیز شرکت داشت.

۱۱ جولای / ۲۰ سرطان

حکومت کابل لایحه سابق را تعدیل و سن سربازگیری را پائین آورد.

۱۶ سپتامبر / ۲۵ سنبله

هفت حزب جهادی افغانستان با هم یکجا شده اتحاد اسلامی مجاهدین افغانستان را تشکیل دادند این اتحاد به نام اتحاد هفتگانه شهرت یافت. پروفیسور عبدالرب رسول سیاف به حیث نخستین رئیس اتحاد تعیین گردید.

۲۰-۲۶ سپتامبر / ۲۹ سنبله - ۴ میزان

رهبران مهاجرین و سران قومی افغانستان لویه جرگه خارج از کشور را در شهر کوئته پاکستان دایر کردند تا راجع به زعامت جهاد آینده کشور بحث و گفت‌وگو نمایند.

۱۸ نوامبر / ۲۷ عقرب

سازمان ملل متحد دیگو کوردویز را به عنوان نماینده خاص دبیرکل در امور افغانستان تعیین نمود و از نامبرده خواست تا

با حضور نیروهای شوروی ابراز داشتند. هلیکوپترها و سربازان حکومتی بر آنها آتش گشوده صدها کشته و زخمی بجا ماند.

۲۱-۲۹ آوریل / اول - ۹ ثور

دختران و پسران دانشگاه و مدارس شهر کابل علیه تجاوز شوروی دست به تظاهرات زدند. نیروهای حکومتی به روی تظاهرکنندگان آتش گشود و ده‌ها محصل و مدرس روانه زندان‌ها شدند.

۹ می / ۱۹ ثور

سه حزب مجاهدین افغانستان با هم اتحاد کرده پروفیسور صبغت‌الله مجددی را به عنوان رئیس‌شان انتخاب نمودند. این سازمان نو تشکیل به نام اتحاد سه گانه شهرت یافت.

۱۶ اکتبر / ۲۴ میزان

ببرک کارمل در مسکو با لئونید برژنف ملاقات نمود و رهبر شوروی پشتیبانی خویش را به گفته او از افغانستان انقلابی اعلان کرد.

۲۰ نوامبر / ۲۹ عقرب

مجمع عمومی ملل متحد دومین قطعنامه که در آن اخراج قوای شوروی از افغانستان طلب شده بود را با ۱۱۱ رأی موافق، ۲۲ رأی مخالف و ۱۲ رأی ممتنع به تصویب رسانید.

۱۹۸۱

۲۱ ژانویه / اول دلو

کنفرانس سران کشورهای اسلامی در شهر طائف عربستان سعودی دایر گردید. کنفرانس تجاوز شوروی بر افغانستان را محکوم کردند.

مساعی اش را در جهت حل مسئله آن کشور به خرج دهد.

۱۹ نوامبر / ۲۸ عقرب

مجمع عمومی ملل متحد بار سوم خروج شوروی از افغانستان را تقاضا نمود این تقاضا نامه با ۱۱۰ رأی موافق، ۲۳ رأی مخالف و ۱۲ رأی ممتنع به تصویب رسید.

۹ دسامبر / ۱۸ قوس

مجمع عمومی ملل متحد اعتراض کشورهای طرفدار اتحاد شوروی را با ۸۲ رأی مخالف و ۳۴ ممتنع رد کرد و هیأتی از متخصصین را جهت تحقیق پیرامون استعمال سلاح‌های شیمیایی ساخت روسیه در افغانستان و آسیای جنوب شرقی مأمور گردانید.

۱۶ دسامبر / ۲۵ قوس

ببرک کارمل در مسکو نشان خورشید آزادی را که عالی‌ترین نشان حکومت کابل بود را به برژنف اهدا کرد.

۲۷ دسامبر / ۶ جدی

رونالد ریگان رئیس‌جمهور ایالات متحده آمریکا پیشنهاد نمود که روز ۲۱ مارس مطابق اول حمل به نام روز همبستگی با مردم افغانستان تعیین شود.

۱۹۸۲

۲۲ فوریه / ۳ حوت

پرز دکوتیار دبیرکل سازمان ملل متحد، دیگو کوردویز معاون خویش را به عنوان نماینده خاص خود در امور افغانستان تعیین نمود.

۱۴ مارس / ۲۳ حوت

نخستین کنگره حزب دموکراتیک خلق افغانستان بعد از کودتای ثور در کابل گشایش یافت.

۲۱ مارس / اول حمل

روز افغانستان در اکثر کشورهای جهان تجلیل گردید. زمامداران کشورهای مختلف، سازمان‌های خیریه بین‌المللی، احزاب جهادی و مهاجرین افغانستان در سراسر دنیا با صدور بیانیه‌ها و قطعنامه‌ها و تظاهرات خروج نیروهای شوروی از افغانستان را تقاضا نمودند.

۱۲ آوریل / ۲۳ حمل

دیگو کوردویز نماینده خاص دبیرکل سازمان ملل متحد برای افغانستان به کشورهای افغانستان، پاکستان و ایران مسافرت نمود و با رهبران آنها راجع به حل مسئله افغانستان گفت‌وگو کرد.

۳۱ می / ۱۰ جوزا

رادیو کابل اعلان نمود که بعد از یک هفته زدو خورد اوضاع در دره پنجشیر به حالت عادی درآمده و لانه‌های عناصر ضدانقلاب به کلی منهدم شده است.

۱۶ ژوئن / ۲۶ جوزا

دور اول مذاکرات غیرمستقیم زیر نظر دیگو کوردویز نماینده خاص دبیرکل ملل متحد در امور افغانستان در ژنو برگزار گردید.

۲۴ ژوئن / ۳ سرطان

مذاکرات غیرمستقیم میان نمایندگان حکومت کابل و پاکستان در شهر ژنو به پایان رسید.

۲۶ اوت / ۴ سنبله

کنفرانس سران ممالک اسلامی در میامی پایتخت نیجریه دایر گردید و مسئله افغانستان در صدر برنامه بحثشان قرار داشت. عضویت افغانستان در این کنفرانس به حالت تعلیق درآمد.

۱۳ سپتامبر / ۲۲ سنبله

نیروهای شوروی و حکومت کابل به منطقه پادخواب شانه ولایت لوگر حمله بردند. جوانانی را که از ترس به کاریزی پناه برده بودند توسط گاز کشته به هلاکت رسانیدند. جسد ۶۰ جوان و ۱۳ نوجوان توسط اهالی از کاریز بیرون کشیده شد.

۲۱ اکتبر / ۲۹ میزان

احمدشاه مسعود فرمانده نیروهای مجاهدین در دره پنجشیر از جامعه بین المللی تقاضا نمود تا به اهالی دره پنجشیر که به اثر جنگ های پی در پی دو سال گذشته و محاصره اقتصادی با خطر قحطی روبرو هستند هرچه زودتر کمک های غذایی را ارسال کنند.

۳۰ اکتبر / ۸ عقرب

هنگامی که یک کاروان نظامی شوروی از تونل سالنگ می گذشت، تانکی در داخل تونل منفجر شد ده ها سرباز و مسافر در داخل تونل خفه شدند.

۲۵ نوامبر / ۴ قوس

بمب مهیبی سینمای پامیر کابل و ساختمان های اطراف آن را شدیداً تکان داد.

۲۹ نوامبر / ۸ قوس

مجمع عمومی مؤسسه ملل متحد چهارمین قطعنامه را به تصویب رسانید و در آن با اکثریت ۱۱۴ رأی در برابر ۲۱ رأی مخالف و ۱۳ ممتنع از شوروی خواسته شد تا نیروهایش را از افغانستان بیرون بکشد.

۱۹۸۳

۱۹ ژانویه / ۲۹ جدی

پروفسور صبغت الله مجددی رئیس اتحاد مجاهدین افغانستان از یک حادثه سوء قصد در پیشاور جان به سلامت برد.

۲۱ ژانویه - ۷ فوریه / اول - ۱۸ دلو

دیگو کوردویز نماینده دبیرکل ملل متحد در امور افغانستان به منطقه آمده و بخش اول دور دوم مذاکرات خویش را با وزرای خارجه پاکستان، ایران و افغانستان آغاز کرد.

۹ فوریه / ۲۰ دلو

پرز دکوئیار دبیرکل سازمان ملل متحد نماینده خویش را موظف ساخت تا دور دوم مذاکرات غیرمستقیم برای حل مسئله افغانستان را آغاز نماید.

۱۱ آوریل / ۲۲ حمل

دور دوم مذاکرات ژنو آغاز یافت.

۱۰ می / ۲۰ ثور

دیگو کوردویز نماینده خاص دبیرکل ملل متحد اعلان کرد که در دوران مذاکرات ژنو نمایندگان حکومت کابل و پاکستان ۹۵ درصد توافقشان را درباره متن جامع حل مسئله افغانستان اظهار کرده اند.

حمله وسیع شان را به دره پنجشیر آغاز کردند.

۲۴ آوریل / ۴ ثور

رادیو کابل از سرکوبی وسیع مجاهدین در دره پنجشیر اطلاع داده این پیروزی را به مردم افغانستان تهنیت گفت.

۲۴-۳۰ اوت / ۲-۸ سنبله

دور چهارم مذاکرات غیرمستقیم ژنو دایر گردید.

۲۲ نوامبر / اول قوس

مجمع عمومی مؤسسه ملل متحد با اکثریت ۱۱۸ رأی خروج نیروهای شوروی از افغانستان را تقاضا نمود.

۱۹۸۵

۲۳ آوریل / ۳ ثور

بیرک کارمل لویه جرگه را در کابل افتتاح نمود.

۱۷ می / ۲۷ ثور

هفت حزب مجاهدین مقیم پشاور ائتلاف جدیدی را تشکیل دادند. مهندس گلبدین حکمتیار به عنوان سخنگوی ائتلاف تعیین گردید.

۲۴ می / ۳ جوزا

حمله بزرگ نیروهای حکومتی و شوروی به دره‌های مختلف ولایت کنر آغاز گردید.

۲۰-۲۵ ژوئن / ۳۰ جوزا - ۴ سرطان

مذاکرات مقدماتی ژنو دایر گردید.

۲۷-۳۰ اوت / ۵-۷ سنبله

دور پنجم مذاکرات غیرمستقیم ژنو انجام یافت.

۱۲-۲۴ ژوئن / ۲۲ جوزا - ۳ سرطان

دور سوم مذاکرات غیرمستقیم ژنو دایر گردید.

۲۳ نوامبر / ۲ قوس

مجمع عمومی مؤسسه ملل متحد برای پنجمین بار با اکثریت ۱۱۶ رأی موافق، ۲۰ رأی مخالف و ۱۷ رأی ممتنع خروج نیروهای شوروی از افغانستان را تقاضا نمود.

۱۵ دسامبر / ۲۴ قوس

بیش از ۵۰۰ فرمانده یا نمایندگان شان جلسه‌ای را به خاطر هماهنگی عملیات نظامی در ولسوالی اشکمش ولایت تخار ترتیب دادند. این جلسه به نام شورای نظار شهرت یافت.

۱۹۸۴

اول ژانویه / ۱۱ جدی

حکومت کابل لایحه جدید جذب سرباز را اعلان نمود. به اساس این تصمیم حکومت جوانان ۱۸ ساله به خدمت زیر بیرق جذب شدند.

۱۵ مارس / ۲۴ حوت

کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل متحد تصمیم گرفت تا هیأتی را به خاطر بررسی وضع حقوق بشر در افغانستان تعیین نمایند و هیأت همه‌ساله گزارشی راجع به وضع حقوق بشر در افغانستان تهیه نماید. این قطعنامه با ۲۷ رأی موافق، ۸ مخالف و ۶ ممتنع به تصویب رسید.

۲۱ آوریل / اول ثور

نیروهای شوروی و حکومت کابل هفتمین

۱۷ اکتبر / ۲۵ میزان

چهلمین اجلاسیه عمومی مؤسسه ملل متحد دایر گردید. ائتلاف مجاهدین افغانستان هیأتی را به سرپرستی مهندس گلبدین حکمتیار به آنجا فرستاد.

۱۳ نوامبر / ۲۲ عقرب

مجمع عمومی سازمان ملل متحد با ۱۲۲ رأی موافق، ۱۹ رأی مخالف و ۱۲ ممتنع خروج نیروهای شوروی از افغانستان را تقاضا نمود.

نوامبر / عقرب

هیأت مجاهدین به رهبری مهندس گلبدین حکمتیار در نیویورک تقاضای ایالات متحده آمریکا مبنی بر ملاقات رونالد ریگان رئیس جمهور آن کشور با هیأت مجاهدین را رد نمود.

۱۶-۱۹ دسامبر / ۲۵-۲۸ قوس

دور ششم مذاکرات ژنو انجام شد.

۱۹۸۶

۲ آوریل / ۱۳ حمل

حکومت ایالات متحده آمریکا دادن اسلحه ضد هوایی استنگر را به مجاهدین افغانستان را آغاز نمود.

۲ می / ۱۲ ثور

پلینوم کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان دایر گردید.

۴ می / ۱۴ ثور

دکتر نجیب الله به حیث منشی عمومی کمیته مرکزی حزب دموکراتیک خلق افغانستان انتخاب شد.

۲۳-۵ می / ۱۵ ثور - ۲ جوزا

هفتمین دور مذاکرات غیرمستقیم در جهت حل مسئله افغانستان بین حکومت کابل و پاکستان در ژنو دایر گردید.

۱۶ ژوئن / ۲۶ جوزا

پروفسور برهان الدین ربانی سخنگوی ائتلاف مجاهدین افغانستان با رونالد ریگان رئیس جمهور امریکا در آن کشور ملاقات نمود.

۱۸-۲۱ جولای / ۲۷-۳۰ سرطان

محکمه در کابل دایر گردید و شش تن از فرماندهان ارشد مجاهدین احمدشاه مسعود، پناه خان، سید منصور، اسمعیل خان، علاء الدین خان و مولوی جلال الدین حقانی را غیاباً به اعدام محکوم نمود.

۲۲ جولای / ۳۱ سرطان

پروفسور صبغت الله مجددی به حیث سخنگوی ائتلاف مجاهدین تعیین گردید.

۲۸ جولای / ۶ اسد

میخائیل گورباچف رهبر شوروی در ولادیواستک اعلان کرد که شش لشکر از نظامیان آن کشور تا پایان سال جاری افغانستان را ترک خواهند نمود.

۳۱ جولای - ۸ اگست / ۹-۱۷ اسد

دور هشتم مذاکرات غیرمستقیم ژنو دایر گردید ولی بدون تعیین تاریخ بعدی خاتمه یافت.

۲۵ سپتامبر / ۳ میزان

اولین راکت زمین به هوای استنگر در اطراف فرودگاه جلال آباد مورد استفاده واقع شد.

۱۸ نوامبر / ۲۷ عقرب

دیگو کوردویز نماینده خاص دبیرکل ملل متحد در امور افغانستان جهت انجام دور تازه مذاکرات به کابل و اسلام آباد سفر نمود.

۲۰ نوامبر / ۲۹ عقرب

بیرک کارمل از تمام مقام‌های حزبی و دولتی افغانستان کناره‌گیری نمود.

۲۲ نوامبر / اول قوس

مجمع عمومی سازمان ملل متحد با اکثریت ۱۲۲ رأی خروج شوروی از افغانستان را تقاضا نمود.

نوامبر - دسامبر / قوس

نیروی عظیم از قطعات نظامی اتحاد شوروی و ارتش حکومت کابل به دره‌های جدران ولایت پکتای هجوم بردند. آنها توانستند بعد از یک‌ماه جنگ و درگیری کاروان نظامی‌شان را به شهر محاصره شده خوست برسانند.

۱۲ دسامبر / ۲۱ قوس

دکتر نجیب برای مذاکره با رهبران شوروی به مسکو رفت و در آنجا با میخائیل گورباچف ملاقات نمود.

۱۹۸۷

اول ژانویه / ۱۱ جدی

در کابل اعلان گردید که آتش‌بس یک‌جانبه میان حکومت کابل و مجاهدین از تاریخ ۱۵ ژانویه عملی می‌گردد. ائتلاف مجاهدین افغانستان این پیشنهاد را رد نمودند.

۱۵ ژانویه / ۲۵ جدی

در روز اول اعلان آتش‌بس از طرف دکتر نجیب، هواپیماهای حکومت کابل شهرک‌های مرزی پاره‌چنار و تره‌منگل پاکستان را بمباران نمودند.

۱۷ ژانویه / ۲۷ جدی

رهبران مجاهدین افغانستان در یک اجتماع عظیم از مهاجرین و مجاهدین افغانستان در شهر پیشاور سخنرانی نموده پیشنهاد آتش‌بس حکومت دکتر نجیب را رد کردند.

۲۵ فوریه - ۹ مارس / ۶ - ۱۸ حوت

دور نهم مذاکرات غیرمستقیم میان حکومت کابل و پاکستان در ژنو دایر شد.

۲۰ جولای / ۲۹ سرطان

دکتر نجیب‌الله رئیس حکومت کابل با میخائیل گورباچف در مسکو ملاقات نمود.

۲۳ جولای / اول اسد

اجتماع بزرگ از فرماندهان افغانستان که به ریاست اسمعیل خان در یکی از نقاط کوهستانی ولایت غور تشکیل شده بود و به‌نام جلسه ساغر یاد می‌شد، پایان یافت.

۱۸ اکتبر / ۲۶ میزان

مولوی محمد یونس خالص به‌عنوان سخنگوی ائتلاف مجاهدین افغانستان تعیین شد.

۲۳ نوامبر / ۲ قوس

مجمع عمومی مؤسسه ملل متحد با اکثریت ۱۲۳ رأی قطعنامه را صادر کرده و از نیروی شوروی خواست تا از افغانستان بیرون شوند.

۲۳ فوریه / ۳ حوت

اجتماع از نمایندگان احزاب مختلف مجاهدین افغانستان به خاطر تعیین زعامت و حکومت موقت مجاهدین در شهر راولپنڈی تشکیل شد. این اجتماع به نام شورای مشورتی مجاهدین افغانستان شهرت یافت.

۲۶ فوریه / ۶ حوت

پروفسور صبغت‌الله مجددی از طرف شورای مشورتی به عنوان رئیس جمهور موقت افغانستان انتخاب گردید.

۵ مارس / ۱۴ حوت

بعد از زدو خورد مختصر میان مجاهدین و سربازان حکومت کابل، پایگاه نظامی ثمر خیل در شرق جلال‌آباد به تصرف مجاهدین درآمد.

۸ مارس / ۱۷ حوت

حمله بزرگ مجاهدین به خاطر تسخیر شهر جلال‌آباد آغاز گردید.

۱۰ مارس / ۱۹ حوت

عربستان سعودی حکومت موقت مجاهدین افغانستان را به رسمیت شناخت.

۷ آوریل / ۱۸ حمل

ایالات متحده آمریکا شخصی به نام پیتر تامسن را به حیث سفیر آن کشور نزد مجاهدین افغانستان معرفی نمود.

۱۵ می / ۲۵ ثور

لویه جرگه در کابل ترتیب یافت.

۹ جولای / ۱۸ سرطان

۳۲ تن از فرماندهان و مجاهدین مربوط جمعیت اسلامی افغانستان در ولایت تخار

۲۹ نوامبر / ۸ قوس

لویه جرگه در کابل تشکیل شد تا روی قانون اساسی جدید بحث نماید.

۱۹۸۸

۲-۸ آوریل / ۱۳-۱۹ حمل

نمایندگان حکومت کابل و پاکستان در ژنو گرد هم آمدند تا ترتیبات محفلی را که طی آن توافقات ژنو به امضا می‌رسید، بررسی کنند.

۱۴ آوریل / ۲۵ حمل

به اثر تلاش‌های فراوان نمایندگان ملل متحد در امور افغانستان توافقات ژنو بین نمایندگان حکومت کابل، پاکستان، اتحاد شوروی و ایالات متحده آمریکا به امضا رسید.

۲۶ می / ۶ جوزا

محمد حسن شرق به عنوان صدراعظم حکومت کابل تعیین گردید.

۱۹۸۹

۲۷ ژانویه / ۷ دلو

اکثر کشورهای غربی و ژاپن سفارت‌خانه‌هایشان در کابل را بستند.

۱۴ فوریه / ۲۵ دلو

آخرین سرباز شوروی افغانستان را ترک نمود.

۲۱ فوریه / اول حوت

حکومت کابل حالت اضطراری را اعلان کرد.

۲۱ فوریه / اول حوت

سلطان علی کشتمند دوباره به عنوان صدراعظم افغانستان تعیین شد.

شهر اسلام آباد پاکستان حمایتش را از کودتایچیان اعلان نمود.

۷ مارس / ۱۷ حوت

عده‌ای از رهبران کودتا به شمول ژنرال شهنواز تنی از افغانستان فرار نموده توسط هوایمای نظامی در مناطق قبایلی پاکستان پیاده شدند.

۱۵ آوریل / ۲۶ ثور

اجتماعی در ولایت هرات به خاطر تسلیم شدن تعدادی از افراد مسلح به حکومت دکتر نجیب ترتیب شده بود. دو تن از افراد مسلح از میان صفوف تسلیم‌شدگان به روی مقامات حکومتی آتش گشودند. فضل‌الحق خالقیار والی ولایت هرات زخمی گردید و چند افسر به شمول ژنرال جلال رزمنده کشته شد.

۲۱ آوریل / اول ثور

فضل‌الحق خالقیار به حیث صدراعظم حکومت کابل تعیین شد.

۳ سپتامبر / ۱۲ سنبله

دکتر نجیب‌الله جهت حضور در کنفرانسی کابل را به قصد پاریس ترک نمود.

۶ سپتامبر / ۱۵ سنبله

عده‌ای از فرماندهان حزب محاذ ملی اسلامی افغانستان در ولایت ننگرهار زمانی که مشغول جلسه بودند هدف راکت اسکاد قرار گرفته ۶ کشته و ۲۵ تن آنها مجروح گردیدند.

۱۰ سپتامبر / ۱۹ سنبله

پروفسور صبغت‌الله مسجددی رئیس

به دست یکی از فرماندهان حزب اسلامی به نام سیدجمال کشته شدند. حزب اسلامی تعداد کشته‌شدگان را یازده نفر خواند.

۱۸ جولای / ۲۲ سرطان

به دنبال کشته شدن فرماندهان جمعیت اسلامی افغانستان در ولایت تخار، پروفسور برهان‌الدین ربانی ضمن سخنرانی در اجتماع که به مناسبت یادبود آنها در شهر پیشاور دایر گردیده بود از رهبران جهاد خواست تا عضویت حزب اسلامی در حکومت موقت به حالت تعلیق درآید.

۵ اوت / ۱۴ اسد

مهندس گلبدین حکمتیار طی کنفرانس مطبوعاتی حکومت موقت را بی اعتبار خوانده و از عهده وزارت خارجه حکومت موقت مجاهدین استعفا نمود.

۱۹۹۰

اول ژانویه / ۱۱ جدی

سیدجمال فرمانده حزب اسلامی افغانستان که مسئول قتل فرماندهان و مجاهدین جمعیت اسلامی در ولایت تخار بود همراه با برادر و دو تن دیگر از همکارانش در شهر تالقان به دار آویخته شد.

۶ مارس / ۱۶ حوت

ژنرال شهنواز تنی وزیر دفاع حکومت کابل دست به کودتا زد ولی ناکام گردید.

۶ مارس / ۱۶ حوت

مهندس گلبدین حکمتیار امیر حزب اسلامی افغانستان در یک کنفرانس مطبوعاتی در

حدود هزار کشته و زخمی از خود بجا گذاشت.

۳۰ آوریل / ۱۰ ثور

نیروهای حکومت کابل توانستند بعد از درگیری‌های خونین یکی از پایگاه‌های مهم مجاهدین در منطقه تنگی واغجان ولایت لوگر را تصرف کند.

۱۵ می / ۲۵ ثور

با سلسله عملیات مجاهدین در شمال افغانستان پایگاه استراتژیک حکومت در ولسوالی خواجه غار ولایت تخار به دست مجاهدین تحت فرماندهی احمدشاه مسعود سقوط نمود.

۱۷ می / ۲۷ ثور

جنگ شدید میان گروه‌های مجاهدین در ولایت کنر آغاز گردید.

می

قوای عظیم از نیروهای زمینی و هوایی حکومت کابل بر مراکز فرماندهی اسمعیل خان در ولایت هرات حمله نمودند.

۱۹ می / ۲۹ ثور

اسمعیل خان فرمانده عمومی مجاهدین ولایت هرات اعلان نمود که در اثر بمباران نیروی هوایی کابل حدود ده‌هزار خانواده از ولسوالی‌های زنده‌جان و اطراف شهر هرات به مناطق امن‌تر کوچیده‌اند و این خانواده‌ها بدون آب و غذا و سرپناه در خطر نابودی قرار دارند.

۲۲ می / اول جوزا

چهار عدد راکت اسکاد بر ولسوالی خواجه

حکومت موقت مجاهدین راهی صفحات شمال افغانستان گردید.

۹ اکتبر / ۱۷ میزان

فرماندهان مشهور اکثر ولایات افغانستان جلسه‌شان را در مرز افغانستان و پاکستان در منطقه شاه تسلیم دایر کردند. در این اجتماع که به نام شورای سرتاسری فرماندهان جهادی افغانستان مسمی گردید احمدشاه مسعود نیز حضور داشت.

۲۴ اکتبر / ۲ عقرب

توافقنامه برای رفع اختلافات و تأسیس اداره واحد در مناطق آزاد میان دو حزب اسلامی افغانستان و جمعیت اسلامی افغانستان در پیشاور به امضا رسید.

۱۱ نوامبر / ۲۰ عقرب

پروفسور صبغت‌الله مجددی رئیس حکومت موقت مجاهدین عازم جبهات ولایت هرات گردید.

۱۹۹۱

۹ فوریه / ۲۰ دلو

به دنبال تصمیم حکومت موقت مجاهدین، یک گروه بالغ به سیصدتن از مجاهدین گروه‌های مختلف عازم عربستان سعودی شدند تا در کنار نظامیان متحدین علیه عراق بجنگند.

۳۱ مارس / ۱۱ حمل

شهر خوست به دست مجاهدین سقوط نمود.

۲۰ آوریل / ۳۱ حمل

انفجار عظیمی در اسدآباد مرکز ولایت کنر

محمد ظاهرشاه پادشاه سابق افغانستان در منزلش در حومه شهر روم کشور ایتالیا حمله نمود. شاه سابق با برداشتن جراحات جزئی از حادثه جان به سلامت برد.

۸ نوامبر / ۱۷ عقرب

حیات مجاهدین افغانستان به سرپرستی برهان‌الدین ربانی پاکستان را به قصد جده ترک نمود. این هیأت می‌خواهد تا از طریق عربستان سعودی برای مذاکره به روسیه بروند.

۱۵ نوامبر / ۲۴ عقرب

اعلامیه مشترکی بین هیأت مجاهدین و مقامات روسیه در هشت ماده در شهر مسکو به امضا رسید.

۱۹ نوامبر / ۲۸ عقرب

حزب اسلامی افغانستان اعلان نمود که مجاهدین‌شان حملات وسیع به پایگاه‌های حکومت در سراسر افغانستان را از سر گرفته‌اند. این حملات با فیر تفنگچه توسط مهندس حکمتیار بر یک پوسته حکومتی در ولایت لوگر آغاز گردید.

۱۹۹۲

۲۱ ژانویه / اول جدی

حدود هزار سربازی که هنگام سقوط شهر خوست به دست مجاهدین اسیر شده بودند طی مراسمی در غندزور ولایت پکتیا آزاد شدند.

۱۵ مارس / ۲۳ حوت

ولایت سمنگان به دست مجاهدین سقوط نمود.

غار ولایت تخار اصابت کرد. اضافه از پنجاه تن کشته و زخمی شدند. در میان مجروحین یک کارمند سوئسی کمیته خیریه سوئیس برای افغانستان نیز شامل بود.

۲ ژوئن / ۱۲ جوزا

در اثر بمباران شدید و حملات حکومت کابل در شمال افغانستان، مجاهدین از مراکز حکومتی که آنها را سه هفته قبل در ولسوالی خواجه غار تصرف نموده بودند عقب‌نشینی کردند.

۲۱ جولای / ۳۰ سرطان

مجاهدین بعد از درگیری‌های خونین چند پایگاه حکومت کابل در شمال افغانستان به شمول ولسوالی‌های خواجه غار، اشکاشم و زیباک را تصرف کردند.

۱۶ اوت / ۲۵ اسد

طیارات حکومت کابل به صورت ناگهانی به مرکز فرماندهی احمد شاه مسعود در ولایت تخار حمله نمودند ده‌ها تن از اهالی و مجاهدین کشته و زخمی شدند ولی مسعود به طور معجزه‌آسا از این حادثه جان به سلامت برد.

۱۸ سپتامبر / ۲۷ سنبله

حملات مجاهدین برای تسخیر شهر گردیز آغاز گردید.

۲۸ سپتامبر / ۷ میزان

یک هیأت از رهبران مجاهدین افغانستان برای اشتراک در جلسه عمومی مؤسسه ملل متحد عازم نیویورک شدند.

۵ نوامبر / ۱۴ عقرب

یک خبرنگار پرتغالی هنگام مصاحبه بر

پیوستند.

۱۴ آوریل / ۲۵ حمل

مجاهدین کنترل فرودگاه بگرام را به دست گرفتند.

۱۶ آوریل / ۲۷ حمل

دکتر نجیب‌الله به دفتر سازمان ملل متحد در کابل پناه برد.

۲۰ مارس / ۲۸ حوت

مجاهدین گروه‌های مختلف و افراد ناراضی اردوی حکومت کابل کنترل شهر مزار شریف را به دست گرفتند.

۱۱ آوریل / ۲۲ حمل

افسران و سربازان پوسته‌های امنیتی شاهراه سالنگ به مجاهدین احمدشاه مسعود

سلطنت امیر حبیب‌الله

افغانستان با تاریخ چندین هزارساله خویش شاهد فرازونشیب‌های گوناگون بوده، جهان‌گشایان و امپراتوران و کشورهای مختلف به این کشور تاخته‌اند. اما نباید فراموش کرد که مردمان این کشور در طول تاریخ توانسته‌اند با شجاعت و مردانگی از کشور خویش دفاع نموده قوای متجاوز را از وطن‌شان برانند.

شایان توجه است که در کنار شجاعت و مردانگی و تلفات بی‌شمار اهالی این سرزمین، بعضاً معاهداتی نیز بر افغان‌ها تحمیل شده است که طی آن قسمت‌هایی از کشور خویش را از دست داده‌اند. مثال مهم این‌گونه معاهدات، معاهده دیورند است که میان امیر عبدالرحمن خان و انگلیس‌ها امضا شد. بعد از وفات امیر عبدالرحمن خان پسرش امیر حبیب‌الله پادشاه شد.

سید شمس‌الدین مجروح، که خاطرات زمان امیر حبیب‌الله را به یاد دارد می‌گوید که در آن زمان آرامی مطلق در کشور حکمفرما بود:

در زمان امیر شهید (امیر عبدالرحمن خان) در افغانستان آرامی و استقرار حکمفرما و امنیت برقرار بود و این امنیت و آرامی را می‌توان از برکت عملکرد امیر عبدالرحمن خان برشمرد. عبدالرحمن خان یک دوره دیکتاتوری را پشت سر گذاشته و خافات محلی یا به اصطلاح فتودالی را که اکثراً مدعیان قدرت بودند را از بین برد تا یک حکومت مرکزی بسازد. از برکت او در دوره امیر حبیب‌الله آرامی برقرار بود و این آرامی مدتی ادامه داشت. البته از لحاظ اصلاحات داخلی چندان کار مهمی صورت نگرفت تنها مکتب حبیبیه تأسیس شد که قابل ذکر است که آن یک کار مثبت و خوب بود و همچنین بعضی شوارع و جاده‌ها بازسازی گردید و بعضی صنایع از قبیل فابریکه

(کارخانه) برق آباد گردید و قوای نظامی، که در زمان عبدالرحمن خان تشکیل شده بود، را تقویت نمود. اگرچه این خدمات را امیر حبیب الله انجام داد ولی کار موثر، که مملکت را به سوی یک انقلاب صنعتی بکشاند، در زمان او به وجود نیامد.

در این دوره همچنین حرکاتی جریان داشت که این تحركات هند بریتانیا را به تشویش انداخت تا مبادا افغانها از قبول نمودن معاهده دیورند ابا ورزند. مورخ افغان دکتر حسن کاکر می گوید که سفر لوئیس دبلیو دین (دبیر امور خارجه هند بریتانیا) در سال ۱۹۰۵ به کابل نشان دهنده تشویش انگلستان بود:

خط دیورند در سال ۱۸۹۳ به امیر تحمیل شد. بعد از وفات عبدالرحمن خان گمان می رفت که چون این معاهده با شخص او امضا شده است بنابراین امیر حبیب الله خان و وارثان دیگر او آن را قبول نخواهند کرد و شاید در سرحدات هند بریتانیا مشکلاتی را به وجود بیاورند.

چون انگلیسها از روسها مطمئن نبودند لذا برای تثبیت نفوذ خود به عملیات زیاد دست زدند. آنها خواستند که به امیر فشار بیاورند تا او به همان قراردادها که با عبدالرحمن صورت گرفته بود، عمل نماید. آنها فکر می کردند که با از بین رفتن عبدالرحمن گروهی به وجود آمده است که مخالف خارجیها بوده و سرانجام به حضور انگلیسها خاتمه خواهند داد. آن گروه شامل نصرالله خان، برادر، و امان الله خان، پسر امیر حبیب الله بودند. آنها از این بابت مطمئن نبودند و خواستند به کابل بیایند و امیر را متقاعد بسازند که شرایطشان را، مانند عبدالرحمن خان، قبول کند. روی همین نظر بود که دبلیو دین به کابل آمد. امیر به این مسئله پافشاری می کرد که همان معاهدات امضا شده قابل اعتبار بوده ضرورت به امضای معاهده جدید نمی باشد. آنها برین مسئله قانع شدند و دین سفر خویش به کابل را خاتمه داد.

اگرچه معاهده با لوئیس دین مانند سابق امضا شد اما مشکلات و مسایل هند بریتانیا در مناطق قبایلی به جای خودش باقی ماند. ملا صاحب چکنوری یکی از علمایی بود که مانند دیگران فعالیت های خویش را در مناطق قبایلی به پیش می برد. سناتور غلام نبی چکنوری پسر ملا صاحب چکنوری راجع به فعالیت های پدرش می گوید:

ملاصاحب چکنوری به جهاد خویش ادامه می‌داد و در همان زمان با انگلیس‌ها در جنگ بود. او قوای قومی را تشکیل داده روحیه جهاد را در بین مردم زنده نگهداشته بود. او با افراد خویش در مناطق دیر، شبقدر، سببجان خور و کرپی با انگلیس‌ها می‌جنگید. در سال ۱۳۱۲ هجری همراه با پیر صاحب‌هده و سایر پیروانش به جنگ علیه انگلیس‌ها پرداخت.

با وجودی که در مناطق قبایلی و سایر نقاط علیه انگلیس عملاً جنگ جریان داشت، در داخل کابل بر ضد امیر حبیب‌الله نیز فعالیت‌های مشروطه‌خواهان دیده می‌شد. یکی از مشروطه‌خواهان آن زمان مولوی محمد سرور واصف نام داشت که برادر عزیزالله واصفی می‌باشد. عزیزالله واصفی در این باره می‌گوید که هدف آنها حکومت شاهی مشروطه بود:

مولوی محمد سروری واصف از پیشگامان حزب مشروطه‌خواهان بود. حزب مشروطه‌خواهان گروهی بود که می‌خواستند تا شاه مطابق قوانین اسلامی حکومت کرده برای او شرایطی گذاشته شود. آنها می‌گفتند که پادشاه او امر خداوند متعال را بر ملت تطبیق کند و به اساس مشورت ملت کار کند و به شکل مشروطه، نظام حکومتش را به پیش ببرد. اکثر این مشروطه‌خواهان به دار آویخته شدند و محمد سرورخان به توپ بسته شد. زمانی که محمد سرورخان را به توپ می‌بستند او بر میله توپ شعر ذیل را نوشت:

ترک مال و ترک جان و ترک سر

در ره مشروطه اول مستزل است

در همین زمان بود که جنگ اول جهانی آغاز گردید و انگلیس یکی از طرفین جنگ بود. نماینده هند ضمن یک نامه امیر حبیب‌الله خان را از آغاز جنگ اطلاع داد و از او خواست تا در جنگ حالت بی‌طرفی را اختیار نماید. در نامه او آمده است:

اعلیحضرتا! می‌خواهم به شما اطلاع بدهم که در اروپا جنگ آغاز گردیده است. اتریش و هنگری در مقابل صربستان جنگ را اعلان نموده‌اند و آلمان دشمنی را علیه فرانسه و روسیه شروع نموده است. چون برتانیای فرانسه منافع مشترک دارند، بنابراین برتانیای نیز در مقابل آنان دشمنی را آغاز کرده است. بر اساس معاهده دبلو دین شما قبول نموده‌اید که در مسایل خارجی

توصیه‌های برتانيا را بپذیرید. من به شما توصیه می‌کنم که در این جنگ حالت بی‌طرفی را اختیار کنید.

چون ترکیه در آن جنگ سهیم بود، لذا سلطان آن کشور امیر حبیب‌الله را دعوت کرد که وارد جنگ شود و خصوصاً پشتون‌های مناطق قبایلی را تحریک نمود علیه حکومت برتانيا جنگ را آغاز کنند. امیر حبیب‌الله پیام سلطان ترکیه را پاسخی واضح نداد ولی به جواب نامه نماینده هند نوشت که تا زمانی که در افغانستان صلح و امنیت باشد من به مفاد معاهده امضا شده احترام می‌گذارم.

با وجودی که امیر حبیب‌الله خان بی‌طرف ماند ولی اشخاصی مانند محمود طرزی علیه انگلیس‌ها به مبارزه می‌پرداختند. مورخ افغان سید قاسم رشتیا که دوره حبیب‌الله خان را به یاد دارد می‌گوید که این بی‌طرفی به سود افغان‌ها تمام شد:

تمام افغان‌ها می‌خواستند که انگلیس‌ها بروند و دور شوند و شکست بخورند. افغان‌ها گویا می‌خواستند که کشورشان در کنار ترک‌ها و آلمان‌ها بایستد. ولی نتیجه نشان داد که موضع‌گیری کسانی که می‌خواستند افغانستان در جنگ بی‌طرف باقی بماند، به سود کشور تمام شد، اگرچه آنها در اقلیت بودند. محمود طرزی و جریده او یعنی سراج‌الاکبار به مخالفت با انگلیس می‌پرداخت و انگلیس‌ها دستور دادند تا توزیع اخبار در سرحد متوقف شود زیرا مبادا مردم هندوستان را به شورش بکشاند. سراج‌الاکبار نقش بزرگی را بازی می‌کرد و می‌خواست تا مردم طرفداری ترک‌ها و آلمان‌ها را نمایند. ولی حکومت همان سیاست را که طرح‌ریزی نموده بود پیش می‌برد اما سرانجام همان سیاست حکومت موفقانه بود زیرا آلمان‌ها شکست خوردند و افغانستان به سلامت باقی ماند.

در برابر امیر مخالفت زیاد وجود داشت و آن مخالفت‌ها باعث شد که امیر حبیب‌الله در کله‌گوش ولایت لغمان به قتل برسد. سید شمس‌الدین مجروح که آن زمان را به خاطر دارد می‌گوید که قتل امیر یک قتل سیاسی بود:

مرگ امیر واقعاً یک قتل سیاسی و طرح‌ریزی شده بود. امیر شهید افغانستان را در جنگ جهانی از صحنه جدال دور نگه داشت. عده‌ای از مردم، خصوصاً جوانان و روشنفکران، می‌خواستند که افغانستان داخل جنگ شود و بتواند

استقلال خویش را از انگلیس بگیرد. بعضی شایعات که در خصوص صحت و سقم آن نمی‌توان اظهار نظر کرد وجود دارد که حتی امیر امان‌الله خان - پسر امیر - نیز جزء گروهی بود که می‌خواستند افغانستان داخل جنگ شود. علاوه از امان‌الله خان، سپهسالار محمد نادر خان، محمود بیگ طرزی و سردار نصرالله خان نیز می‌خواستند که جنگ صورت گیرد و افغانستان استقلالش را به دست آورد.

امان‌الله‌خان و افغانستان مستقل

بعد از مرگ امیر حبیب‌الله، در همان روز، جلسه‌ای در شهر جلال‌آباد دایر شد. عزیزنعیم که عضو خاندان شاهی است و با یکی از شرکت‌کنندگان همان جلسه صحبتی داشته است، می‌گوید:

سلطان احمدخان شیروزی که مدت‌ها وزیر خارجه بود، در این جلسه حضور داشت و وقعات آن روز را به چشم دیده است. او به من گفت که بعد از کشته‌شدن امیر حبیب‌الله‌خان در باریان در باغ شاهی شهر جلال‌آباد گرد هم آمدند. در این گردهمایی نایب‌السلطنه سردار نصرالله‌خان و معین‌السلطنه سردار عنایت‌الله‌خان نیز حضور داشتند. آنها نشسته بودند که ناگهان خبر رسید که جنازه امیر از پل درونته عبور نمود. در آن مجلس این موضوع مطرح گردید که به اساس حکم اسلامی، قبل از تدفین پادشاه باید جانشین او انتخاب شود. سلطان احمدخان گفت که او و سایر جوانان تعلیم یافته می‌خواستند تا عنایت‌الله‌خان پادشاه شود زیرا او وزیر معارف و دارای اندیشه‌های نوگرایانه است اما شآغاسی علی احمدخان وزیر داخله برخاسته دست‌های نایب‌السلطنه نصرالله‌خان را بوسید و با او بیعت کرده ترا به حیث پادشاه قبول نموده‌ام و به دنبال او دیگران نیز با نصرالله‌خان بیعت کردند.

در آن هنگام امان‌الله‌خان در کابل بوده، امور پایتخت را در دست داشت. او با نصرالله‌خان بیعت نکرد و خویشان را پادشاه خواند. محمدحسن کاکر در مورد اینکه امان‌الله‌خان چگونه توانست قدرت را از سردار نصرالله‌خان درحالی‌که او از حمایت روحانیون و خانواده سلطنتی برخوردار بود بگیرد، می‌گوید:

او قبلاً در این باره فکر نموده بود. چرا که به محض آنکه خبر کشته‌شدن امیر حبیب‌الله به کابل رسید او اعلان کرد که قاتل پدرش را گرفتار و استقلال افغانستان را از انگلیس خواهد گرفت. او همچنین اعلان نمود که استقلال افغانستان را که در زمان پدر بزرگ او امیر عبدالرحمن‌خان از دست رفته بود دوباره اعاده خواهد نمود و برای این منظور معاش نظامیان را شش روپیه اضافه کرد، به طوری که معاش آنها را از چهارده روپیه به بیست روپیه رساند. این مسایلی بود که دفعتاً محبوبیت او در بین مردم کابل افزون ساخت و سبب شد سردار نصرالله‌خان در مقابل امان‌الله مقاومت ننماید. از طرف دیگر باید توجه داشت نصرالله‌خان اساساً شخص ماجراجو و طرفدار قتل و قتال نبود.

این تحولات سبب شد مقاومت صورت نگیرد و امان‌الله‌خان بعد از استعفای نصرالله‌خان در مسجد عیدگاه شهر کابل به حیث پادشاه حکومت را به دست گیرد و حضرت صاحب شوربازار مشهور به شاه آغا دستار را به سرش ببندد.

امان‌الله‌خان به مجرد نشستن به تخت پادشاهی محاکمه افرادی را آغاز کرد که در قتل امیر حبیب‌الله‌خان مظنون بودند. سردار نصرالله‌خان متهم به دست‌داشتن در قتل به حبس ابد محکوم شد و شاعلی‌رضا متهم به قتل نیز اعدام گردید. نادرخان و برادرانش مدتی کوتاه در زندان به سر بردند ولی به زودی رها گردیده با عزت و احترام در مقام‌های حکومتی قرار گرفتند. امیر امان‌الله‌خان نامه ذیل را به حاکم بریتانیایی هند نوشت و آنها را از شهادت پدرش خبر داد:

بعد از ادای احترام، می‌خواهم به شما حکومت هند برتانوی و وایسرای با تأسف اطلاع بدهم که پدرم اعلیحضرت سراج‌المله وال‌الدین امیر حبیب‌الله‌خان به طور غیرقانونی و غیرعادلانه در لغمان در هژدهم جمادی‌الاول سال ۱۳۳۷ هجری قمری کشته شد. کاکای من سردار نصرالله‌خان به طور ناحق در جلال‌آباد قدرت را غصب کرد و خود را امیر اعلان نمود ولی حالا با من بیعت کرده، از تاج و تخت دست کشیده است. سردار عنایت‌الله، سردار حیات‌الله و تمام اعضای خانواده شاهی که به سردار نصرالله‌خان بیعت کرده بودند او را غیرقانونی خوانده حالا به من بیعت کرده‌اند و مرا به حیث پادشاه و امیر انتخاب کرده‌اند.

اگرچه حکومت بریتانیایی هند نامه امان‌الله‌خان را به‌زودی جواب ندادند ولی بعد از مشورت با لندن نامه ذیل را در جواب امیر ارسال کردند:

بعد از ادای احترام، نامه شما رسید، از شنیدن خبر مرگ نابهنگام پدر شما سراج‌الملة والدين حبيب‌الله‌خان پريشان شدیم. حکومت هند برتانوی که در دوستی با شما یکجا بود درین غم شریک شما می‌باشد و از شما تشکر که به ما اطلاع دادید که از طرف مردم کابل به پادشاهی انتخاب شده و سردار نصرالله‌خان نیز با شما بیعت نمود.

گفته می‌شود که روحانیون و عده‌ای از دوستان سردار نصرالله‌خان ناراضی شدند و عده‌ای بعدها بر این عقیده شدند که اعلان فوری استقلال از طرف امان‌الله‌خان به این سبب بود که حمایت مردم را در سلطنت حاصل کند. مورخ افغان سیدقاسم رشتیا با این امر نظر موافقت ندارد و می‌گوید:

این یک تبلیغات بی‌اساس است امان‌الله‌خان با مردم تماس فراوان داشت و نظریات مردم برای او واضح بود و به قوت و زور انگلیس‌ها نیز پی برده بود. مشاورانش به او اطلاع دادند که حکومت انگلیس نسبت به هر وقت دیگر ضعیف‌تر شده است زیرا تازه از جنگ خلاص شده و روحیات مردم به طرف صلح متوجه است و نظامیان نیز مرخص شده‌اند و در هندوستان به تعداد زیاد نظامی موجود نیست چرا که اکثر سربازان بریتانیایی به اروپا رفته بودند. گویا این یک عمل حساب‌شده به‌شمار می‌آمد اما با آنهم امان‌الله‌خان یک حرکت شجاعانه را انجام داد.

این حرکت اول در تورخم و لندی کوتل آغاز شد.

علاقه دار عبدالودودخان ساکن شینوار آن زمان را به‌یاد دارد و چنین می‌گوید:

زمانی که انگلیس‌ها به لندی کوتل رسیدند از کتر مرحوم مسریاخان پاچا، از چکنوز ملاصاحب چکنوری و از مهمند ماصل‌خان به انگلیس‌ها حمله کردند. همزمان با احضار قوای انگلیس در تمام افغانستان مقاومت آغاز شد. سپهسالار محمد نادرخان به جنوب، سپهسالار صالح محمدخان به مشرق و سردار عبدالقدوس‌خان به قندهار اعزام شدند تا در مقابل انگلیس‌ها بایستند. در ناحیه جنوبی سپهسالار محمد نادرخان با برادرانش انگلیس‌ها را مجبور

ساختند که عقب‌نشینی کنند و قوایشان را از مناطق تل و وانه بیرون نمایند. به این ترتیب در ناحیه جنوبی موفقیت نصیب افغان‌ها گردید. در ناحیه قندهار نیز علیه انگلیس‌ها مقاومت صورت گرفت و جلو پیشروی آنها گرفته شد ولی در ناحیه مشرقی صالح محمدخان و نیروهای او نتوانستند در مقابل قوای هوایی بریتانیا مقاومت کنند.

سناتور غلام نبی چکنوری می‌گوید با وجودی که شیرازه نظامی از هم گسیخت ولی مقاومت مردمی ادامه داشت:

در آنجا شیرازه نظامی از هم گسیخت لیکن ملاصاحب چکنوری و عده‌ای دیگر از رؤسای قبایل و علما و روحانیون ننگرها جمع شدند. چون در مهمند جنگ جریان داشت، ملاصاحب که نزد مردم محبوبیت زیاد داشت نامه‌های فراوان به سران اقوام و قبایل نوشت. درین هنگام انگلیس‌ها به طرف تورخم پیشروی نموده مناطق دکه را گرفتند. ملاصاحب با سایر جهادگران که در منطقه چوکی بودند عقب‌نشینی کرده و به قریه هزارناو که در طرف غرب دکه واقع است و چند میل از آنجا فاصله دارد رفتند و در آنجا مردم را جمع نمودند.

در مناطق کتر و چترال افغان‌ها تحت ریاست میر زمان‌خان توانستند بعضی مناطق را از انگلیس‌ها بگیرند و مقاومت خویش را ادامه دهند و تا مدت زمانی آن مناطق را در دست خویش حفظ نمودند. محمدهاشم زمانی پسر میر زمان‌خان می‌گوید که این مسئله فراموش شده است که جبهه چهارم جهاد همان جبهه میر زمان‌خان بوده است:

منجاهدین و جهادگران کتر از راه اسمار و نری به تأسیسات و نیروهای انگلیس حملات شدید را انجام دادند و حدود یکصد و بیست و هشت نفر شهید دادند تا توانستند مناطقی چون آرنوی، گدره و لمبریت را از انگلیس‌ها گرفتند و در ناحیه چترال نیز پیشروی نمودند و آنجا را محاصره کردند. گرچه این جبهه را عده‌ای از مورخین فراموش نموده‌اند با همه اینها ایشان توانستند تا شکست صالح محمدخان را در دره خیبر تلافی کنند.

هنگامی که در کتر و پکتیا جنگ جریان داشت، هواپیماهای انگلیسی کابل را بمباران می‌کرد.

سیدقاسم رشتیا آن بمباران را به خاطر دارد و می‌گوید:

هوایماها بسیار پائین می‌آمدند. در جوار ارگ که فعلاً هتل کابل قرار دارد و انبارهای اسلحه و طویله اسبان بود، بمب ریختند. خانه ما در چهلستون بود. زمانی که هوایماها از فضای خانه ما گذشتند ساعت شش صبح بود. در آن هنگام به زیرزمینی خانه رفتیم، من پرسیدم که چه خبر است؟ به من گفتند که هوایما آمده‌اند، هرچه دیدم هوایما معلوم نشد لیکن تمام روز در زیرزمینی به سر بردیم و می‌ترسیدیم تا مبادا هوایما آمده ما را بمباران نماید.

عده‌ای به این عقیده هستند که افغانستان در اثر فشار بمباران نیروی هوایی انگلستان و به خاطر مشکلات استراتژیکی مجبور شدند که آتش‌بس را بپذیرند و موافقتنامه استقلال افغانستان را قبول کنند.

اصلاحات امان الله

بعد از استقلال افغانستان، امیر امان الله خان اولین پادشاهی بود که تغییرات و یا اصلاحات را آغاز کرد ولی اصلاحات او بنا بر عوامل گوناگون با مخالفت و ناکامی مواجه شد. سید شمس الدین مجروح می گوید که در اوایل با اصلاحات امان الله خان مخالفت وجود نداشت:

در ابتدا با اصلاحات امان الله خان مخالفت وجود نداشت. او مخصوصاً زمانی که اعلان جهاد و استقلال را نمود یک شخصیت قابل قبول در افغانستان بود. مردم افغانستان او را واقعاً به چشم احترام می دیدند. امان الله خان در افغانستان اصلاحات زیاد به عمل آورد و به همین دلیل مشهور گشت. در افغانستان فقط یک مدرسه جدید به نام حبیبیه وجود داشت. او تعلیم ابتدایی را اجباری ساخت و در تمام دهات و قصبات شهرها مدارس جدید را تأسیس نمود.

در کنار مدارس جدید او در قندهار مدرسه تلگراف را نیز تأسیس کرد.

مدیر جیلانی خان الکوزی یکی از شاگردان آن مکتب که امان الله خان را از نزدیک دیده بود می گوید:

زمانی که امان الله خان در قندهار آمد من متعلم مدرسه تلگراف بودم. ما ده نفر شاگرد بودیم که از طرف مدارس خویش به مدرسه تلگراف معرفی شده بودیم. ما دو نفر معلم داشتیم. زمانی که امان الله خان به مدرسه آمد او خودش از ما امتحان گرفت. طوری که نصف شاگردان را به یک طرف و نیم دیگر را به طرف دیگری از مدرسه فرستاد و برای ما مطالبی را نوشت و گفت این متن را مخابره کنید. زمانی که مطلب را مخابره کردیم آن طرف رفت و

متن مخابره‌شده را به‌دقت خواند و دید که کاملاً صحیح است. او برای هر شاگرد مبلغ سیصد روپیه که ما آن را کابلی می‌گفتیم و برای هر معلم مبلغ هزار کابلی اعطا کرد که البته این مقدار در آن زمان پول زیادی بود.

در کنار مدارس در این دوره به مسایل دولتی نیز توجه صورت گرفت. سید شمس‌الدین مجروح می‌گوید که قبلاً تشکیلات دولتی موجود نبود:

قبلاً تشکیلات دولتی موجود نبود. در این دوره ادارات دولتی به‌وجود آمد و وزارت‌خانه‌ها به‌صورت مدرن تشکیل شد. کارها و وظایف تقسیم گردید. به‌اصطلاح حساب و کتاب به میان آمد و برای بار اول بودجه تعیین گردید. از طرف دیگر به طبقه نسوان تعلیم و سهم داده شد و در راه رفع حجاب اقدام شد. در این برنامه‌ها خدمات نظامی به اتباع افغانستان البته بر اساس نفوس، که در آن زمان مردم به آن هشت‌نفری می‌گفتند، در نظر گرفته شد.

امان‌الله خان در کنار مسایل اداری به تاریخ و سنن مردم افغانستان نیز توجه داشت. عزیزالله واصفی، که در زمان ریاست جمهوری محمد داودخان رئیس لویه جرگه بود می‌گوید که در لویه جرگه امان‌الله خان آزادی کامل وجود داشت:

شما می‌بینید که در لویه جرگه امان‌الله خان شخصی به‌نام مولوی عبدالحمید پنجشیری از شخص امان‌الله خان سؤال می‌کرد و او جواب می‌داد. در این هیچ شک وجود ندارد که امان‌الله خان یک روش جدید را آغاز کرد. میان علما که در آن زمان اشخاص محافظه‌کار بودند و تاحال نیز همین‌طور هستند و باید هم باشند و اشخاص متمایل به اروپا تفاوت‌های کلی وجود دارد. نه تنها در افغانستان بلکه در تمام جهان میان محافظه‌کاران و اشخاص متمایل به اروپا تفاوت وجود دارد و این مخالفت در زمان امان‌الله خان به‌سرعت شدت یافت زیرا او می‌خواست افغانستان را به‌سرعت همگام با کشورهای اروپایی به پیش ببرد. من نمی‌گویم که در آن لویه جرگه امان‌الله خان حق به‌جانب بود یا مولوی پنجشیری.

امان‌الله خان نه تنها در داخل آن لویه جرگه بلکه در بیرون تالار نیز خود را شخص نرم‌خوی نشان داد. سیدقاسم رشتیا که در آن زمان نوجوان بود بدون داشتن گواهی‌نامه

در کابل موتور می‌رانند، اتفاقاً در نزدیک قصر دارالامان با شخص امیر امان‌الله خان روبرو شد.

من شانزده‌ساله بودم و پدرم یک موتور داشت و تازه رانندگی را آموخته بودم. در جاده دارالامان همراه با برادرزاده‌ام گشت و گذار می‌کردیم که موتور امان‌الله خان از کنار ما گذشت من موتور را به کنار جاده کشاندم امان‌الله خان از کنار ما گذشت و دوباره برگشت و چراغ‌های موتورش را روشن نمود. من موتور را توقف دادم او نیز موتور را توقف داد. او از موتور پایین شد ما نیز پایین شدیم. ما هر دو سلام دادیم. او پرسید که رانندگی می‌کنید آیا گواهینامه دارید؟ اجازه‌نامه دارید؟ من نمی‌دانستم که اجازه‌نامه چیست. من گفتم که ندارم او گفت رانندگی ترا دیدم خوب است موتور می‌توانی برانی، فردا به وزارت دربار برو آنجا یک نفر باشی کار می‌کند نزد باشی رفته بگو که برای گواهینامه بدهد او از تو امتحان خواهد گرفت. فردای آن روز نزد باشی رفتم او به شخصی هدایت داد تا امتحان بگیرد. آن شخص مرا در یک میدان که حالا کتابخانه عمومی قرار دارد برد و از من امتحان گرفت.

امان‌الله خان چنین نشان می‌داد که تلاش دارد افغانستان مانند سایر کشورها روی پای خود بایستد به همین لحاظ او تصمیم گرفت تا ترقی کشورهای اروپایی را از نزدیک ببیند و از تجربیات آنها استفاده نماید. دکتر حسن کاکر می‌گوید که سفر اروپایی امان‌الله خان فواید بسیار داشت ولی کمی به حیث زمانی طولانی بود:

سفر شش ماهه یک پادشاه که صدراعظم نداشت، غیابت او از کشور یک اقدام بر اساس مصلحت نیست. اما سفر امان‌الله به جهت پادشاه یک کشور مسلمان به خارج فواید بسیار نیز داشت. اولاً از او در کشورهای اسلامی استقبال فراوان صورت گرفت. در مصر استقبال گرم شد، در هندوستان نیز مورد استقبال واقع شد. اگرچه در این سفر پول فراوان مصرف شد، اما تحفه‌هایی را که به دست آورده بود از مصارف بیشتر بود. اما مسئله مهم آن بود که این سفر افغانستان را به حیث یک کشور آزاد و مستقل به دنیا معرفی کرد. ولی نقطه منفی آن سفر در این بود که او به عنوان شخص اول کشور در حالی که اوضاع مملکت کاملاً خوب نبود و نارضایتی وجود داشت به سفر شش ماهه رفت و دوماه بعد از آمدن به کشور به اصلاحات فوری دست زد. که این میزان شتاب‌زدگی دور از مصلحت بود.

اما سردار احسان‌الله‌خان پسر امان‌الله‌خان، که فعلاً در سویس زندگی می‌کند، می‌گوید که علت طولانی شدن مدت سفر به اجبار صورت گرفت:

اول آنکه او می‌خواست فقط چند کشور را ببیند ولی مجبور شد که به چند کشور دیگر نیز برود. زمانی که از فرانسه، انگلستان و ترکیه دیدن کرد سایر کشورها او را دعوت نمودند. آن کشورها مانند ایران بودند که در نزدیکی افغانستان قرار داشتند و نمی‌شد که دعوت آنها را رد کرد. هدف امان‌الله‌خان از این سفر گردش نبود بلکه او می‌خواست برای افغانستان راه ترقی و پیشرفت را جست‌وجو کند.

اگرچه امان‌الله‌خان در سال‌های اول دست به اقدامات و اصلاحات بسیار زد، اما بعد از سفر اروپا اکثر اصلاحاتی را که به وجود آورد برای بسیاری از مردم قابل قبول نبود. عزیز نعمی مورخ ورزیده کشور از پدرش سردار محمد نعیم‌خان نیز شنیده است که اعلیحضرت امان‌الله‌خان بیشتر تحت تأثیر جوانانی قرار گرفت که از اوضاع کشور آشنایی چندانی نداشتند:

امان‌الله‌خان تابع حرکت جنبش جوانان افغانستان بود این جوانان اکثراً متأثر از ترک‌های جوان بودند. آنها آرزوها و امیدهایی برای افغانستان در دل داشتند. لیکن آنها اکثراً شهری بودند و با محیط روستایی اکثر کشور آشنایی نداشتند. آنها زیر تأثیر کشورهای قرار داشتند که در آنجا تحصیل نموده بودند که از آن میان می‌توان برخی کشورهای اروپایی را به‌طور خاص نام برد. نزد آن جوانان معنی ترقی، اروپایی ساختن یک کشور بود که در آن دوره زمامدارانی چون امان‌الله‌خان، کمال آتاتورک و رضاشاه معتقد بدان بودند. آنها شرایط ذهنی و عینی جامعه را در نظر نداشتند. اصلاحاتی را که آنها دنبال می‌کردند هدفش اروپایی‌سازی بود و چنان تغییراتی را به میان آوردند که برای محیط قابل هضم نبود.

سید قاسم رشتیا به این باور است که اصلاحات دوره دوم با سنت‌های مردم مطابقت نداشت:

اصلاحات دوره دوم بیشتر اصلاحات ظاهری بود و آن‌طور عجولانه انجام شد که با سنن مردم تصادم نمود و همین سبب شد سلطنت امان‌الله‌خان به پایان برسد.

سقوط حکومت امانی

با اصلاحات شتابزده امان‌الله‌خان مخالفت آغاز گردید و مردم شوریدند. سید شمس‌الدین مجروح می‌گوید که امان‌الله‌خان از پشتیبانی قوی برخوردار نبود:

قوت کافی مانند سرباز یا حزب بزرگ یا گروه قوی در پشت امان‌الله‌خان وجود نداشت. از طرف دیگر امان‌الله نتوانست از قوه نظامی استفاده کند درحالی‌که در بعضی اصلاحات از نظامیان بهره برد، فلذا او با مخالفت داخلی مواجه شد. بعضی شایعات وجود دارد بر اینکه انگلیس‌ها یا بعضی از کشورهای همسایه از قدرت و نهضت او به تشویش شدند و خواستند که در افغانستان این نهضت از بین برود بنابراین انقلاب داخلی به وجود آمد.

انقلاب برای بار اول علیه حکومت امان‌الله‌خان در پکتیا ظهور نمود. پروفیسور رسول امین می‌گوید که پدرش از طرف امان‌الله‌خان برای خاموش ساختن شورش فرستاده شد:

در سال ۱۹۲۴ شخصی به نام ملای لنگ در شهر خوست سر به شورش برداشت. در آن هنگام امان‌الله‌خان به میرزمان‌خان گفت تا مردم کتر را با خود ببرد و وی را سرکوب کند. در آن جنگ پدر من نیز شرکت کرد. آنها ملای لنگ را گرفتار نموده به کابل فرستادند. پدرم روایت کرد که عده‌ای از همراهان ما پیاده و عده‌ای سوار بر اسب در ناحیه چهلستون قرارگاه گرفتند. میرزمان‌خان داخل ارگ رفت و بعداً امیر امان‌الله‌خان به میرزمان‌خان رتبه نظامی داد.

لیکن بعد از سفر امان‌الله‌خان به اروپا نارضایتی در بین مردم زیاد شد. بار اول مردم شینوار به جلال‌آباد حمله کردند.

در میان حمله‌کنندگان علاقه‌دار شینواری نیز حضور داشت، او می‌گوید: ریش سفیدان منطقه ما نزد پیر مبارک صاحب رفتند من نیز با یکی از آنها همراه بودم زمانی که نزد پیر صاحب رفتیم ریش سفیدان به او عرض کردند که به ما اجازه بده زیرا میر زمان خان از کتر آمده جلال آباد را گرفته است. مبارک صاحب که به صندلی نشسته و آرام تکیه نموده بود حرف نزد تنها دستش را تکان داد. به مجرد تکان دادن دست مبارک صاحب به طرف جلال آباد حمله کردیم و بین قوای ما و میر زمان خان جنگ صورت گرفت تلفات بسیار بود. قوای میر زمان خان از راه بهسود که قبلاً پل وجود نداشت عقب‌نشینی کردند. قوای ما وارد دهات شده خانه‌ها را غارت کردند و برنج و روغن زیاد به دست آوردند. ریش سفیدان فتوی دادند که مال غنیمت است ما از خوردن شلغم دست کشیده به خوردن برنج و روغن غنیمتی آغاز کردیم.

در اکثر نقاط کشور مخالفت با امان‌الله خان اوج گرفت ولی شدیدترین مخالفت در منطقه کوه‌ها من زیر نظر حبیب‌الله خان کلکانی که مردم او را به نام بچه سقا می‌شناسند به وجود آمد. سید شمس‌الدین مجروح می‌گوید که در عقب بچه سقا مدعیان قدرت و حتی درباریان امان‌الله خان نیز حضور داشتند:

اشخاصی مانند شیرین جان خان و محمد صدیق خان با مخالفین ارتباط داشتند. در آن هنگام وزیر دربار در پکتیا بود. علاوه بر شیرین جان خان، محمد صدیق خان و دیگران نیز با مخالفین هم‌نوا بودند، مانند حضرت صاحب شوربازار. البته برادر کوچک حضرت صاحب همچون بعضی سرداران مانند سردار حیات‌الله خان پسر امیر حبیب‌الله خان هم با بچه سقا همدست بود و حتی در زمان امان‌الله خان به‌طور مخفی با بچه سقا ملاقات می‌کرد به همین ترتیب محمد ولی خان وزیر دفاع نیز با بچه سقا همکاری داشت.

عده‌ای به این باور هستند که در سرنگونی امان‌الله خان حکومت انگلیس سهم زیاد داشت و مردم را علیه حکومت او تحریک می‌کرد. دکتر محمد حسن کاکر، که اسناد آرشیو انگلستان را در مسئله افغانستان دقیقاً مطالعه نموده، می‌گوید که در این زمینه سند رسمی وجود ندارد:

در بین اقوام شرق افغانستان سلسله تحریکات علیه حکومت امان‌الله خان

جریان داشت. در کتاب غبار (افغانستان در مسیر تاریخ) نیز این مسئله به وضوح ذکر شده است. اما اینکه گفته می‌شود در این تحریکات حکومت انگلیس سهم داشت، ثابت نگردیده است. شاید حکومت انگلیس در تحریک مردم نقش داشته است. اما سند رسمی تا حال به چشم نخورده است. چنان سندی که نشان بدهد که حکومت انگلیس در سرنگونی حکومت امان‌الله خان سهم داشته و اقدام نموده بود. باید گفته شود که حکومت انگلیس هنگام سفر امان‌الله خان به آن کشور از وی استقبال زیاد حتی نسبت به دیگر کشورها بیشتر تشریفات اعمال نموده، امان‌الله خان نیز از چنان استقبال سخت خوشحال بود.

اتحاد شوروی کشور شمالی افغانستان در اوایل به امان‌الله خان وعده همکاری داد ولی در شرایط دشوار او را تنها گذاشت. سید قاسم رشتیا می‌گوید که اتحاد شوروی تقاضای امان‌الله خان را مبنی بر کمک‌های نظامی هنگام حمله بیچه سقاء پذیرفت و جواب رد داد:

امان‌الله خان در اواخر حکومتش، هنگامی که بیچه سقا به کابل حمله می‌کرد، از اتحاد شوروی تقاضای تسلیحات را نمود اما شوروی‌ها این تقاضا را قبول نکردند. بعداً زمانی که امان‌الله خان به قندهار رفت یک نماینده روس به آنجا رفته از امان‌الله خان پرسید که چه می‌خواهد؟ امان‌الله خان به نماینده روس نظریاتش را بیان نمود اما نماینده روسی قندهار را ترک گفت و حتی ماشین تلگرافی را که با خود آورده بود نیز برد. امان‌الله خان کوشید تا آن ماشین تلگراف را نگهدارد اما روس‌ها پذیرفتند. امان‌الله خان می‌خواست ارتباطش را با جهان خارج توسط آن ماشین برقرار نگه دارد. بعد از آنکه غلام صدیق خان به مسکو رفت همراه با غلام نبی خان و یک عده افغان‌ها که در آنجا زندگی می‌کردند به مزار شریف آمدند. روس‌ها به زودی نیروهای خود را خواستند. این مسئله معلوم می‌شود که روس‌ها آرزوی موفقیت امان‌الله خان را نداشتند زیرا در آن زمان هنوز امان‌الله خان در غزنی بود. طوری که گفتم روس‌ها تمایل نداشتند که امان‌الله خان دوباره بر تخت افغانستان تکیه بزند و از طرف دیگر برای آنها حبیب‌الله کلکانی انتخابی بهتر بود.

با وجود مخالفت روس و سایر مخالفت‌ها قوای امان‌الله خان توانست تا در ابتدا قوای حبیب‌الله خان را شکست بدهد. ژنرال هاشم خان کاکر که در آن جنگ حضور یافته و چهارصد تن از طرفداران حبیب‌الله خان را اسیر گرفته بود، می‌گوید:

پدرم را خدا بیامرزد یک شخص فقیر بود. او مرا گفت تا نزد امان‌الله خان بروم و به او بگویم که آماده نبرد با بچه سقا هستم. من نزد امان‌الله خان رفتم او از من به صورت جدی پرسید که چه می‌خواهم. من گفتم یک محصل مکتب پلیس هستم و دو دسته با من نیز همراه می‌باشند کدام قطعه یا سازماندهی با خود ندارم اما می‌خواهم علیه بچه سقا بجنگم. امان‌الله خان رویش را به طرف سایر درباریان نموده گفت این هم دعوی خدمت را دارد. من به او گفتم که این درباریان با من بیایند. بعداً ما به خانه عزالدوله رفتیم و از آنجا یک توپ را گرفته با مشکلات زیاد آن را به شهر آرا رسانیدیم. در جنگی که به وقوع پیوست ما حدود چهارصدتن از طرفداران بچه سقا را به اسارت گرفتیم و آنها را در مقابل امان‌الله خان قرار دادیم بعداً ما به سفارت انگلستان، جایی که بچه سقا سنگر گرفته بود رفتیم. امان‌الله خان به وزیر دربار خویش یعقوب خان گفت که شاید بچه سقا با سفیر انگلستان ملاقات کرده باشد و مبادا سفیر بریتانیا یک بلای دیگر را برای ما بسازد. من به امان‌الله خان خط نوشتم و گفتم که بچه سقا را از اینجا عقب خواهیم زد و یا خود را در این راه خواهیم کشت. این بود تا آنکه در ساعت شش سقا به طرف شمال عقب‌نشینی کرد. زمانی که بچه سقا بار دوم حمله کرد من مریض بودم. این بار نایب‌سالار عبدالوکیل خان به جبهه اعزام گردید و به دست طرفداران بچه سقا کشته شد.

حبیب‌الله خان بار دوم حمله کرد. حمله دوم وی امان‌الله خان را مجبور ساخت که کابل را ترک کند و اولاً به قندهار و از آنجا به هند و سپس به ایتالیا مهاجرت نماید. سردار احسان‌الله پسر امان‌الله خان می‌گوید که پدرش از حکومت ایتالیا خواهش کرد که زندانیان پشتون در خانه وی زندگی کنند:

در زمان جنگ (جنگ اول جهانی) یک تعداد زیاد پشتون‌ها توسط آلمان‌ها زندانی شده بودند. بعداً امریکایی‌ها و انگلیس‌ها آنان را در جنوب ایتالیا آورده بودند تا در مقابل آلمان‌ها و ایتالی‌ها بجنگند. تعداد آنها بین صد تا یکصدویست نفر بود. امان‌الله خان از حکومت ایتالیا خواست که آنها را اجازه بدهد تا در خانه وی زندگی نمایند. حکومت ایتالیا خواهش وی را نپذیرفت اما به چهارتن آنان اجازه داد که روزهای جمعه به خانه ما بیایند.

امیر حبیب‌الله کلکانی (بچه سقا)

زمانی که اعلیحضرت امان‌الله‌خان از کابل خارج می‌شد اختیارات مملکت را برای برادر خویش سردار عنایت‌الله‌خان سپرد. سردار عنایت‌الله‌خان نیز بعد از سه روز استعفا نموده توسط هواپیما از کابل فرار کرد. بعد از خروج سردار عنایت‌الله‌خان از کابل حبیب‌الله‌خان کلکانی اختیارات پایتخت را در دست گرفت. دکتر محمد فاضل که پدرش ژنرال محمد صدیق‌خان سپهسالار حبیب‌الله‌خان کلکانی و برادرش شیرجان‌خان وزیر دربار او بود می‌گوید که حبیب‌الله یک شخص شجاع و باسقاوت بود.

امیر حبیب‌الله یک شخص جوانمرد، سخی و شجاع و راستکار بود. زمانی که او در خدمت نظامی بود گروهی از دزدان در منطقه شمالی پدید آمده دست به غارت و قتل و دزدی می‌زدند. از طرف حکومت اعلان گردید که دزدان باید گرفتار شوند و گفته شد هر که دزدان را گرفتار یا به قتل برساند مستحق جایزه و انعام شناخته می‌شود. امیر حبیب‌الله در یکی از روزهای تعطیل به طرف خانه خویش روان بود که دزدان سر راه او را گرفتند. امیر حبیب‌الله‌خان با دزدان مقابله کرد و دوتن آنها را کشت و سر هر دو را بریده به مقام‌های حکومت محلی تسلیم نمود. چون رشوه و فساد دستگاه‌های حکومتی را احاطه کرده بود و مقامات حکومتی خود با دزدان سهیم بودند به عوض اینکه حبیب‌الله‌خان را انعام بدهند او را به محبس انداختند و ادعا کردند که گویا حبیب‌الله متهم به قتل شده است. حبیب‌الله‌خان مدتی بعد از زندان فرار کرد و علیه حکومت قیام را شروع نمود و به مقامی رسید که همه از آن خبر داریم.

در کابل حکومت برقرار شد و عده‌ای از طرفداران امان‌الله خان زندانی شدند. از جمله زندانیان ژنرال هاشم خان کاکر نیز بود که بار اول حبیب‌الله خان را شکست داده بود. او می‌گوید:

زمانی که بچه سقا پادشاه شد، مرا با عده‌ای از معتبرین کابل زندانی ساخته تسلیم ملک محسن والی حکومت بچه سقا نمودند. روزی ما را در مقابل ملک محسن قرار دادند. یکی از مدیران حکومتی مرا شناخت و به ملک محسن گفت که این شخص همان کسی است که بار اول شما را شکست داد. ملک محسن بر من نگریست و خنده نموده دستش را دراز کرد و با من دست داده گفت «بده چک ایته که ما بگیلان تو هستیم» بعداً برایم غذا آوردند و مدام با من رویه بسیار خوب می‌نمودند.

همراه با سایر اهالی کابل، پدر و برادر سیدقاسم رشتیا نیز زندانی شدند. سیدقاسم رشتیا خاطرات آن زمان را چنین بیان می‌کند:

برادرم تا آخر دوره بچه سقا در زندان بود و پدرم مدتی زندانی بود و بعلاوه سایر اقارب ما نیز زندانی شدند. خانه ما از طرف مقامات حکومتی ضبط گردید و به ما دو اتاق داده شده، به ما گفتند که به این دو اتاق باید اکتفا کنید. چون سن من نسبت به سایر اعضای باقی مانده خانواده بزرگتر بود، برادرم تأکید کرد که مسئولیت خانواده به دوش تو است و باید از خانواده سرپرستی کنی. گویا در آن زمان سرپرستی خانواده به دوش من بود و باید از اطفال و زنان خانواده مراقبت و حفاظت می‌کردم. در این راه مشکلات زیاد دیدم. گاه سپاهیان بچه سقا از ما می‌خواستند که برایشان بعضی اشیا و اجناس بیاوریم من برایشان می‌گفتم که همه دارایی ما را ضبط و لاک و مهر نمودید. آنها می‌گفتند تا از اقارب خویش پول قرض کنیم و به آنها بدهیم. گاه گاهی اعصابم بسیار خراب می‌شد و به تفنگ آنها دست می‌انداختم و آنها می‌گفتند حالا می‌خواهی با آتش نمودن یک گلوله هلاکت بسازیم؟

اگرچه سپاهیان سقا نتوانستند از خانواده رشتیا پول به دست بیاورند ولی نظر به گفته سرپرستی سایکس حکومت توانست از اهالی کابل پول به دست بیاورد:

حکومت موفق شد به زور و جبر از اهالی کابل پول به دست بیاورد و با استفاده

از همان پول توانستند سپاه دوازده هزار نفری از مردم کوهستان را شکل دهند و این قوا توانست در غرب هزاره‌ها و در شرق مردم تکاب را شکست بدهند.

دکتر محمدفاضل خان از دوستان و بزرگان خانواده خویش شنیده است که در زمان حبیب‌الله خان در کابل امنیت کامل برقرار بود:

تا جایی که من از بزرگان خویش شنیده‌ام در زمان حبیب‌الله خان امنیت برقرار بود. گفته می‌شود که در نزدیکی مسجد پل خشتی شال یک نفر را دزدیدند. سید حسن خان آنجا ایستاد تا دزد را پیدا کردند. شال را به صاحبش دادند و گوش دزد را میخ زدند. آن‌طور امنیت که در زمان حبیب‌الله خان برقرار بود حتی در اوایل حکومت نادرخان موجود نبود. در زمان نادرخان تمام سفارتخانه‌ها غارت گردید لیکن در زمان امیر حبیب‌الله خان هیچ محلی مورد تجاوز قرار نگرفت.

سید قاسم رشتیا می‌گوید که در زمان حبیب‌الله خان کلکانی به ارزش‌های افغانی توجه کامل صورت می‌گرفت و امنیت و حفظ نوامیس مردم در آن زمان قابل قدر است:

مسئله قابل قدر عبارت از ناموس‌داری در آن زمان می‌باشد. به ناموس مردم توجه جدی صورت می‌گرفت و حتی در تمام دوره یک تجاوز هم بر ناموس کسی صورت نگرفت. از این ناحیه به مردم آزار و اذیت نمی‌رسید. حتی خانواده امان‌الله خان که در آن زمان در ارگ به سر می‌بردند مصون بودند. در روز دوم حکومت حبیب‌الله خان به خانواده امان‌الله خان گفته شد که اقارب و خویشاوندان‌تان را خواسته‌اند تا شما را از اینجا ببرند و گروهی را موظف ساختند تا همه آنها را به اقاربشان به‌طور مصون بسپارند.

سید شمس‌الدین مجروح در زمان حکومت حبیب‌الله خان کلکانی به کابل رفته داخل دربار را دیده است. او می‌گوید که مردم کوه‌دامن نیز از اوضاع خوشحال نبودند:

مردم کوه‌دامن را مجهز و مسلح ساخته بودند و شهر کابل را گرفته بودند. من در همان زمان به کابل رفته بودم و دربار را از نزدیک دیدم. حتی خوانین کوه‌دامن، بزرگان و متورین آنجا تشویش داشتند و خوشحال نبودند. آنها پی می‌بردند که عواقب وخیم به دنبال خواهد آمد. زیرا در ننگ‌ها جنگ بود، در

قندهار نیز علیه حکومت سقا جنگ جریان داشت و در مزار شریف نیز بر ضد حکومت مقاومت صورت می‌گرفت. حکومت او در تمام افغانستان قابل قبول نبود. آنها تنها کابل و یک قسمت کوه‌دامن را مسلح نموده بودند. از این طرف و آن طرف با حکومت سقا جنگ جریان داشت و آتش‌باری صورت می‌گرفت و مردم بیچاره از هردو جناح کشته می‌شدند تا آنکه حکومت نیز از بین رفت.

عبدالاحد خان کرزی می‌گوید که در تمام دوره سقا در قندهار جنگ جریان داشت و قریه کرز به مرکز مقاومت علیه حکومت تبدیل گردیده بود و پدرش در آن مقاومت سهم فراوان گرفته بود:

اکثر ریش سفیدان قندهار در مرکز بودند و قریه کرز که در نزدیکی شهر قرار داشت به مرکز مقاومت و اعاشه تبدیل شده بود و پدر من در این انقلاب سهم زیاد گرفته بود. ما قندهار را گرفتیم و زمانی که قندهار گرفته شد مبلغ شصت هزار افغانی در خزانه آنجا وجود داشت که بعداً رسید خزانه را به کابل فرستادیم و به کابل اطمینان دادیم که همه اسلحه و انبارها که در ارگ و خزانه موجود بود دست نخورده باقی مانده است. اما اکثر افغان‌ها و روحانیون در جنگ علیه حکومت سهم نگرفته بودند.

سناتور غلام نبی چکنوری که دوره سقاوی را به خاطر دارد و پسر ملا صاحب چکنوری است می‌گوید که پدرم گفت که این جنگ مسلمان‌کشی است و بین مسلمانان می‌باشد بنابراین در جنگ شرکت نکرد:

آن دوره را کم‌کم به یاد دارم. همین قدر به یاد دارم که بزرگان قوم نزد پدرم آمدند و پدرم به آنها گفت این جنگ مسلمان‌کشی است در این جنگ سهم نمی‌گیرد. باز هم به یاد دارم زمانی که سردار محمد هاشم خان از راه پیشاور به خانقاه پدرم آمد و یک شب را نزد ما سپری می‌کرد پدرم به او گفت که جنگ نکنید از راه مذاکره و جرگه پیش بروید و لویه جرگه را ترتیب بدهید و به پدرم گفت در خانه فلان ملک یا خان یا میا جرگه نکنید بلکه در زیارت پیر صاحب جرگه نمایید زیرا او یک شخص روحانی و جهادی بوده است و شاید از برکت آن زیارت جرگه شما نتیجه بهتر بدهد. بنا بر توصیه‌های پدرم آنها جرگه را ترتیب

دادند اما پدرم در تمام مدتی که انقلاب جریان داشت از خانه بیرون نیامد و سهم نگرفت.

برادران دیگر سردار محمدهاشم‌خان به پکتیا رسیدند و از آنجا به فعالیت‌ها علیه حکومت حبیب‌الله‌خان کلکانی پرداختند.

سلطنت محمد نادرشاه

محمد نادرخان از اروپا به هند و از آنجا به ولایت پکتیا آمد. محمد حکیم آریویی که از اهالی جاجی است، می‌گوید که محمد نادرخان و برادرانش به خاطر به دست آوردن کمک به خانه آنها مراجعه نموده بودند:

محمد نادرشاه و برادرانش به خانه پدر و پدربزرگم که در پکتیا بود آمدند و به آنها گفتند که ما آمده‌ایم تا شما به ما کمک کنید، ما به کمک شما نیاز داریم، حکومتی که در کابل تشکیل شده است یک حکومت اسلامی و قانونی نیست. این حکومت توسط بیگانه‌ها روی کار آمده است. اگر شما به ما کمک کنید حکومت را سرنگون کرده یک حکومت قانونی به میان خواهیم آورد. پدر و پدربزرگم به محمدنادر و برادرانش گفتند که در این مورد باید با قوم مشورت نماییم. آنها جرگه قومی را تشکیل دادند و چون پدربزرگم در بین قوم نفوذ کافی داشت بنابراین تمام بزرگان قوم حرف‌های او را قبول نموده فردای آن روز قوم ما و سایر اقوام لشگری را ترتیب داده به طرف کابل روان شدند.

بعد از پکتیا هدف اساسی کابل بود و عملیات کابل تحت فرماندهی مارشال شاه‌ولی خان صورت گرفت. مارشال شاه ولی خان راجع به این عملیات در خاطراتش می‌نویسد که در کوه‌های اطراف کابل قوایش را جابجا نموده بود:

در شانزدهم میزان که برابر با نهم اکتوبر سال ۱۹۲۹ عیسوی بود برای حمله نهایی آمادگی گرفته می‌شد. به ساعت ده شب به قوم وزیر امر کردم که سرکوه زنبورک دهل بزنند و همچنان در کوه‌های شیردروازه و کوه‌های آسمایی دهل زده شد. بعد از مشورت و اجازه سپهسالار محمد نادرشاه امر آتش به ارگ را

دادم. بعد از آتش باران شدید به ارگ حبیب الله و رفقاییش از دروازه شمالی ارگ به طرف کوه دامن فرار کردند.

در این هنگام خانواده محمد نادرخان در کابل بود. عزیز نعیم که نواده سردار محمد عزیزخان برادر محمد نادرخان است می گوید که پدرش در آن زمان پانزده سال داشت و در کابل بود:

در زمان حکومت بچه سقا پدرم چهارده یا پانزده ساله بود. در زمان سلطنت بچه سقا خانواده ما را زیاد اذیت نکردند مگر زمانی که نادرشاه نزدیک کابل رسید که در نتیجه خانواده ما را زیر نظارت قرار دادند. در همان روزی که مارشال شاه ولی خان به کابل رسید و جنگ به مراحل آخری نزدیک شده بود سقا از خانواده ما به حیث سپر انسانی استفاده کرد و به نادرشاه اطلاع داد که اگر به سوی ما آتش کنید مانند این است که به خانواده خود آتش می کنید. اعلیحضرت نادرشاه به سقا پیغام فرستاد و گفت هدف اصلی خانواده نیست بلکه نجات افغانستان است. در زمان حمله یک گلوله از بالای سر شانه پدرم گذشت اما به وی آسیبی نرسید.

ژنرال محمد هاشم خان کاکر در این باره می گوید:

زمانی که بچه سقا به کابل آمد خانواده نادرخان در کابل بود و روزی که نادرخان برای گرفتن کابل آمادگی می گرفت تمام خانواده او در کابل زندانی بود. نادرخان دو نفر را به نام های فیض محمدخان و عبدالغنی خان را به دنبال خانواده خویش فرستاد لیکن در اطراف محل اقامت آنها باران گلوله می بارید فلذا آنها موفق نشدند که خانواده نادرخان را نجات بدهند. بعداً من به دنبال خانواده نادرخان رفتم و آنها را نجات دادم. آنها مدت ۵۶ روز در خانه من بودند. بین من و نادرخان روابط خوب بود و او به من اعتماد کرده و با من مشورت می نمود.

در افغانستان عده ای بر این عقیده هستند که در اوایل محمد نادرشاه تحت نام امان الله خان فعالیت می کرد اما عزیز نعیم بر این عقیده نیست:

نادرخان قبل از تولد من به شهادت رسیده بود فلذا او را ندیده بودم لیکن از

بزرگان خانواده خویش مانند سردار هاشم خان و امثال آنها شنیده‌ام که می‌گفتند مقصد نادرخان نجات افغانستان بود نه گرفتن تاج و تخت و پادشاهی. زمانی که کابل را گرفت به وضوح گفت که من برای گرفتن پادشاهی و تاج و تخت نیامده‌ام بلکه برای نجات افغانستان کوشیدم و آن کسی را که مردم افغانستان قبول نمی‌کنند باید از حکومت دست بکشد اگر امان‌الله باشد و یا کسی دیگر از خانواده ما. در آن شرایط امان‌الله خان اعتماد مردم را از دست داده بود زیرا، اول اینکه تهمت بسته بودند مبنی بر اینکه امان‌الله کافر شده است و دوم اینکه او از افغانستان خارج شده، مردم را در بین آتش رها نموده خودش از کشور به سلامت رفته است. در ابتدا نادرخان این را نمی‌گفت که مخالف امان‌الله خان است به این سبب عده از مردم چنان فکر می‌کردند که نادرخان شاید به طرفداری امان‌الله خان فعالیت می‌کند. اما در آخر نادرخان مجبور شد که بگوید که نه به طرفداری و نه به مخالف با امان‌الله خان فعالیت می‌کند. زمانی که نادرخان کابل را گرفت مردم به وی مبارکی دادند. می‌گویند او به شوق تخت پادشاهی را قبول نکرد بلکه می‌خواست در افغانستان آرامی بیاید.

از سردار محمد هاشم خان شنیده‌ام که نادرخان تا آخر نمی‌خواست که پادشاهی به شکل موروثی در خانواده او باقی بماند اما او می‌خواست تا مدتی پادشاه کشور باشد بعداً لویه جرگه را دعوت نموده کسی دیگر را به حیث پادشاه تعیین نماید. سردار هاشم خان می‌گفت که من به نادرشاه گفتم که این برنامه شما به وقت و زمان کافی نیاز دارد. حداقل تا ده یا پانزده سال باید پادشاهی کنی تا زمانی که در افغانستان امنیت کامل حکمفرما شود. اما بعداً شرایط و اوضاع به شکل دیگر درآمد.

اوضاع آرام شد و از ولایات افغانستان بیعت نامه‌ها به کابل رسید. نادرشاه لویه جرگه را در کابل ترتیب داد تا زعیم کشور را تعیین نماید. دکتر احسان روستامل تره کی استاد علوم سیاسی دانشگاه کابل می‌گوید که در آن جرگه از محمد نادرشاه دعوت شد که سلطنت افغانستان را قبول کند:

در کابل مجلسی به نام لویه جرگه ترتیب شد و در آن مجلس دوتن از وزیران حکومت امان‌الله خان نیز شرکت نموده بودند. در مقابل اظهارات

محمد نادرخان که می‌گفت من آرزوی سلطنت را ندارم آن‌دو وزیر به نمایندگی سایرین مؤکداً پیشنهاد سلطنت را به محمد نادرخان نمودند و سایرین با کف‌زدن‌ها این پیشنهاد را بدرقه کردند. بعد از آنکه نادرخان به کرسی پادشاهی تکیه زد برای جذب نمودن والی‌ها و حاکمان ولایات از روش‌های ماکیاولیستی استفاده کرد. نظر به نوشته جراید خارجی بعد از فرار اعضای حکومت سقاولی از کابل، نادرخان به آنها اعلان عفو نمود و به اساس همین اعلان حبیب‌الله‌خان و سیدحسن همراه با یازده نفر دیگر خود را تسلیم کردند ولی آنها در اواخر ماه مارس سال ۱۹۳۰ اعدام گردیدند.

در میان اعدام‌شدگان پدر فاضل‌خان نیز قرار داشت. سایر اعضای خانواده آنها زندانی شدند. دکتر محمدفاضل در این باره می‌گوید:

زمانی که پدرم شهید شد برادرم محمد کاظم‌خان که هنوز خردسال بود نیز زندانی شد و در زندان به مرحله جوانی رسید. کسی به ما اجازه نمی‌داد تا به مدرسه برویم و مردم از نزدیکی با ما اجتناب می‌نمودند.

سید قاسم رشتیا می‌گوید که این کار با قصد نبود بلکه به خاطر جلوگیری از قساوت و ترس صورت گرفت:

در اوایل این‌طور فکر می‌شد که حس انتقام‌گیری در آنهایی که اعضای خانواده‌هایشان کشته شده‌اند موجود است و اگر به مدارس بروند شاید سایر شاگردان را تحریک کنند اما هدف آنها این نبود که گویا آنها از تعلیم محروم گردند. مگر در زمان محمد ظاهرشاه وضعیت تغییر نمود و اکثر آنها تعلیم دیدند. فاضل‌خان و خانواده آنها، آقای واله و اشخاصی مانند آنها اکثراً تحصیل کرده‌هایی هستند که در دوره محمد هاشم‌خان تعلیمات‌شان را آغاز کنند.

اداره و شیوه کار

زمانی که حکومت محمد نادر شاه استقرار پیدا کرد به اصلاحات داخلی توجه جدی به عمل آمد. دکتر احسان روستامل تره کی در این باره می گوید:

محمد نادر خان با اینکه همزمان در راه تنظیم اداری و مالی و نظامی افغانستان پرداخت در قسمت سیاسی نیز اقدام به خرج داد و در صدد احیای اصول اساسی کشور که در زمان امان الله خان طرح ریزی شده بود کوشید و تدوین اصول اساسی را به دست خویش گرفت. نادر خان روابط خارجی اش را به خوبی مستحکم و استوار ساخت و به سرعت اقدامات مؤثر را در جهت مدرن ساختن افغانستان را به کار گرفت.

در اصلاحات نادر خان تنظیم دوباره اردوی افغانستان و جلب نمودن نیروی نظامی نیز رکن اساسی تلاش بود. دوره خدمت سربازی دوسال تعیین گردید. داوطلبان می توانستند در سنین مختلف به خدمت سربازی بروند، و بدین ترتیب سیاست امان الله خان کنار گذاشته شد. اقوام سرحدی مجبور نبودند به خدمت زیر پرچم بروند ولی در هنگام ضرورت قبایل مجبور بودند در تهیه نیرو سهم بگیرند. همچنین در زمان محمد نادر خان به قسمت قضایی و سیستم اداری نیز توجه صورت گرفت. محمد عزیز نعیم می گوید که نادر شاه با احتیاط و محافظه کاری در راه اصلاحات قدم برمی داشت:

محمد نادر شاه اصلاً شخص محافظه کار بود اگرچه او طرفدار اصلاحات در کشور بود اما بسیار با احتیاط عمل می کرد. دوسال قبل از پادشاهی امان الله خان اولین دسته از شاگردان مدرسه حبیبیه فارغ گردیدند اما دانشگاه

موجود نبود تا آنها تحصیلات عالی نمایند. امان‌الله خان قصر دارالامان و بعضی از فابریکه‌ها (کارخانه‌ها) را بازسازی نموده بود ولی به ضروریات اقتصادی آنها توجه نکرد و هیچ‌یک از فابریکه‌ها نتوانستند به تولید پردازند، لکن در زمان نادرخان به آبادی مملکت توجه صورت گرفت. دانشگاه تأسیس شد، بانک ملی ایجاد گردید، مدارس توسعه پیدا کرد، ولایات شمال و جنوب به هم وصل گردیدند و در ظرف چهارسال اساس آبادی کشور گذاشته شد. در مقوله سیاست خارجی نیز او واقع‌بین بود، او یک ایده‌آلیست نبود و همیشه می‌گفت که انگلیس‌ها در منطقه وجود دارند و ما توانایی مقابله با آنها را در هر حوزه نداریم، لذا مجبور هستیم با آنها به اصطلاح گذاره کنیم.

در زمان سلطنت محمد نادرشاه علاوه بر مسایل داخلی در روابط خارجی کشور نیز توجه صورت گرفت او برادرش شاه ولی خان را به لندن فرستاد و نامه‌ای را که به پادشاه انگلیس نوشته بود توسط شاه ولی خان نماینده خاص خویش ارسال کرد. در نامه محمد نادرشاه آمده است:

بسیار مسرورم که طی اولین نامه خویش به شما که طرفدار صلح جهانی هستید، اطلاع بدهم که در افغانستان انقلاب به پایان رسیده است. من مطمئن هستم که این اعلان باعث خرسندی خاطر شما می‌گردد. طوری که به جناب شما معلوم است طی سالیان گذشته افغانستان با حکومت برتانیه روابط نزدیک و دوستانه داشت. حالت بی‌طرفی افغانستان در جنگ جهانی ثبوت بر ادعای ماست. به احترام دوستی صادقانه شما برادر خویش شاه ولی خان را که در راه آرامی کشور سهم فراوان گرفته است به حیث نماینده خاص و وزیر مختار به دربار شما معرفی می‌کنم.

شاه ولی خان در مقام وزیر مختار در لندن قبول شد و از جانب انگلستان ریچارد میکناکی به حیث نماینده دولت آن کشور همراه با نامه ذیل به کابل آمد:

با مسرت نامه‌ای را که توسط برادر و نماینده خاص تان فرستاده بودید دریافتیم. آرامی افغانستان و موفقیت شما را تبریک می‌گوییم. این نامه توسط ریچارد میکناکی که به دربار شما به عنوان نماینده تعیین نمودم فرستاده شد.

در زمان محمد نادرشاه به تعلیم و تربیه توجه صورت گرفت و در کنار تعلیم و تربیه

به انجمن‌های ادبی نیز توجه می‌شد. سیدقاسم رشتیا که در آن زمان مشغول نوشتن سالنامه بود می‌گوید که محمد نادرشاه همیشه از کارهای او مراقبت می‌نمود:

در انجمن ادبی موظف بودم تا سالنامه را ترتیب بدهم. نادرخان همواره به مطبعه می‌آمد و به عکس‌ها و چاپ سالنامه نگاه می‌کرد. من آنجا مشغول بودم که روزی محمد نادرشاه به مطبعه آمد. صوفی عبدالمجیدخان مرا به ایشان معرفی نمود. او از من پرسید که پدرت کیست؟ من گفتم که سید حبیب‌خان مستوفی. اعلیحضرت گفت او هو تو برادرزاده من هستی، خوشحال شدم که به این مرحله رسیدی. به لسان خارجی حرف می‌زنی، اینجا اصلاحات می‌کنی و اخبار چاپ می‌کنی. در آن سالنامه یک عکس به چاپ می‌رسید. آن عکس از موسیلینی بود. من زیر عکس نوشته بودم که «موسیلینی دیکتاتور ایتالیا» او به عکس نگاه کرد و از من پرسید که دیکتاتور چی معنی می‌دهد؟ من گفتم دیکتاتور یعنی صاحب‌اختیار. او گفت نه این درست نیست. دیکتاتور به شخص خودسر و خودرأی گفته می‌شود این یک دشنام است. او قلمش را گرفته روی جمله خط کشید و نوشت «موسیلینی رئیس‌الوزرای ایتالیا».

سید شمس‌الدین مجروح که در دوره سلطنت محمد نادرشاه به‌حیث مأمور کار می‌کرد می‌گوید اگر سلطنت او دوام می‌کرد افغانستان با توسعه روبرو می‌گردید:

اگر محمد نادرخان مدت زیادتر سلطنت می‌کرد یقیناً افغانستان زیادتر ترقی می‌کرد. اصلاحات زیاد می‌آمد زیرا او بسیار محتاط بود و بسیار می‌فهمید. مثلاً چیزی که به روحیه قوم برابر نمی‌بود به‌سرعت برای اصلاحات آنها عجله نمی‌کرد و از طرف دیگر از محبوبیت خویش نیز استفاده می‌نمود. او تنها توسط زور یا کشتن و بستن حکومت نمی‌کرد. البته بعد از مرگ او فشارها، کشتن و بستن‌ها و زندانی‌کردن‌ها زیاد شد اما حکومت او خوب بود ولی متأسفانه بسیار زود از بین رفت و موفق نشد تا تمام اصلاحات را به‌سر برساند. اما اصلاحاتی را که او طرح‌ریزی نموده بود بعداً به‌صورت بسیار تدریجی به‌پیش می‌رفت. مثلاً مکاتب دختران آغاز گردیده و راجع به حقوق زنان فکر می‌شد. قوانین نوشته شد، در بخش روابط خارجی در راه معرفی و بلندبردن حیثیت افغانستان کار شد که از آن میان معرفی نمایندگان به کشورهای مختلف مفید واقع می‌شد.

علاوه بر مسایل فوق محمد نادرشاه برای از بین بردن مخالفین خویش نیز اقدام نمود. یک تن از مخالفین او غلام نبی خان چرخى یکی از طرفداران و دوستان امان‌الله خان بود که به امر محمد نادرخان در ارگ کشته شد. بعد از کشته شدن چرخى بین خانواده شاهی و خانواده چرخى مخالفت پیدا شد و این مخالفت به دشمنی تبدیل گردید. مورخ امریکایی به نام لیون پالوده می گوید که این کشتن‌ها بدترین شکل از دشمنی میان دو خانواده به حساب می آید. سردار محمد عزیزخان برادر نادرخان نیز طی این دشمنی‌ها کشته شد. عزیزنعم نواده سردار محمد عزیزخان می گوید که خارجی‌ها به این حوادث جنبه رومانتیکی داده‌اند:

لیون پالوده به این موضوع یک جنبه رومانتیکی داده است. میان خانواده ما و خانواده چرخى دشمنی وجود نداشت لکن اختلافات موجود بود و آن اختلافات عبارت از این بود که چرخى با جوانانی ارتباط داشت که از موضع‌گیری تندروانه پیروی می‌کردند، ولی محمد نادرشاه موضع‌گیری میانه‌روانه داشت و در آن شرایط موضع‌گیری محافظه‌کارانه را ترجیح می‌داد نه تندروانه راه، زیرا چاره‌ای جز آن موجود نبود. تندروی افغانستان را تقریباً حدود سی سال به عقب انداخت. منظور من از محافظه‌کاری این است که در آوردن تحولات شرایط موجود در کشور را سنجیده در راستای همان شرایط تحول را به وجود می‌آورد. روی همین مسئله می‌توان گفت که قتل غلام‌نبی خان یک مسئله خانوادگی نبود. قتل او مانند این بود که شخصی بر ضد حکومت قیام کند او، یعنی قیام‌کننده حتماً کشته می‌شود ولی او باید به‌طور عادلانه محاکمه می‌شد. ما باید اعتراف کنیم که در قسمت قتل غلام نبی خان یک نوع افراط صورت گرفت اما این قتل یک موضوع دشمنی خانوادگی نبود. اما بعد از آن حادثه دشمنی خانوادگی پیدا شد که در نتیجه پدرکلانم سردار محمد عزیزخان و بعداً محمد نادرخان کشته شدند.

محمد نادرشاه هنگام توزیع جوایز فارغ‌التحصیلان مکاتب در کابل توسط عبدالخالق به گلوله بسته شد. عبدالخالق کسی بود که غلام نبی خان او را پسر خوانده بود. هنگام قتل محمد نادرشاه پسر او محمد ظاهرشاه نیز حاضر بود. او می‌گوید که این یک خاطره تلخ زندگی من است که پدرم در مقابل چشمان من کشته شد:

تلخ‌ترین خاطره زندگی من آن است که پدرم در مقابل چشمان من کشته شد. او هم پادشاه من بود و هم پدرم و همه چیز من بود. زمانی که پدرم کشته شد، تکلیف سلطنت به دوش من گذاشته شد و من برای برداشتن چنان مسئولیت بزرگ آماده نبودم ولی با آن همه آن را قبول نمودم.

سلطنت محمد ظاهر شاه

زمانی که محمد نادر شاه به قتل رسید احتمال خونریزی و قتل عام بیشتر در کشور به میان آمد. سید قاسم رشتیا می گوید که سردار شاه محمودخان با حوصله کامل از خونریزی جلوگیری کرد:

زلمی خان نایب سالار که شخص وفادار به حکومت و پادشاه بود پیشنهاد کرد که تمام متعلمین مکتب، اگرچه قاتل نیستند اما کافر بوده دشمنان پادشاه می باشند، باید کشته شوند. اما شاه محمودخان گفت هیچگاه اجازه نمی دهم که این کار صورت گیرد و نمی گذارم که به سوی کسی انگشت حواله کنید.

مرجان خان جاجی در آن زمان شاگرد کلاس چهارم مدرسه بود و تمام حادثات آن روز را به چشم سر دیده است. او می گوید:

چهار طرف ما سربازان ایستاده بودند. در این هنگام شخصی به نام نایب سالار سربلندخان که از جاجی بود صدا کرد که نگذارید بروند. کسانی که این طرف و آن طرف فرار نموده بودند گریختند باقی همه محاصره شدیم. در میان محاصره شدگان من نیز بودم. نظامیان ما را به داخل برده در یکی از سالون های قصر دلکشا و در دهلیزهای آنجا ایستاده نمودند. در این هنگام سربلندخان جاجی امر کرد که همه اینان را بیرون کشیده فوراً «چنواری» کنید و از بین ببرید. در این هنگام شاه محمودخان از مسئله خبر شده گفت این کار را نکنید همه اینها گناهکار نیستند و فقط گناه یک نفر است باقی همه بیگناه می باشند. متعلمین اینجا باشند تا نفر اصلی را پیدا کنیم. تا وقتی که آن نفر را گرفتار کردند

ما در قصر دلگشا زندانی بودیم و حوالی ساعات نه یا ده شب امر آمد که شاگردان مکتب را رها کنید، ما نفر اصلی را پیدا کردیم.

سید قاسم رشتیا می گوید وقتی ثابت گردید که نادرشاه کشته شده است. سردار شاه محمودخان به صورت فوری محمد ظاهرشاه پسر محمد نادرشاه را به حیث پادشاه معرفی کرد:

در آن زمان سردار هاشم خان با عده ای از وزیران برای افتتاح راه شکاری به شمال رفته بود و شاه محمودخان به عنوان وکیل صدراعظم در کابل بود. زمانی که محمد نادرشاه تیر خورد و ثابت شد که مرده است اکثر آفکر می کردند که شاه محمودخان خویشان را پادشاه اعلان می کند. اما او برخاسته محمد ظاهرشاه را پادشاه اعلان کرد و با او بیعت نمود او به محمد ظاهرشاه گفت که به تو بیعت نموده ام. محمد ظاهرشاه گفت تو بزرگ تر ما هستی. اما شاه محمودخان به او گفت تو پسر نادرشاه می باشی سلطنت حق توست. من با تو بیعت می کنم و ما خدمتکار تو هستیم.

سردار شاه محمودخان درحالی که مسئولیت نیروهای نظامی را به دست داشت و وکیل صدراعظم بود، می توانست پادشاه شود ولی او محمد ظاهرشاه را نسبت به خویشان ترجیح داد. سلطان محمود غازی پسر سردار شاه محمودخان می گوید که پدر و برادران او علاقه بسیاری به وطن داشتند:

پدر من به آرامی کشور علاقه داشت. او یک وطن دوست بود. در اثر خودگذری شاه محمودخان و سایر برادران من در افغانستان آرامی آمد. درحالی که سردار شاه محمودخان وکیل صدراعظم بود و عهده وزارت دفاع نیز به دوش وی بود لکن آنها قدرت طلبی را کنار گذاشته با محمد ظاهرشاه که وارث اصلی سلطنت بود بیعت کردند.

سردار محمد هاشم خان که در زمان سلطنت محمد نادرشاه صدراعظم بود به همان پست باقی ماند. سید قاسم رشتیا می گوید که سلطنت بعد از محمد نادرشاه به پسرش محمد ظاهرشاه رسید. و کلیه اعضای مملکتی مانند سابق در پست هایشان ماندند:

در تقسیماتی که قبلاً موجود بود تغییرات به عمل نیامد. ظاهرشاه به عوض

نادرشاه روی کار شد. شاه محمودخان به حیث وزیر حریبه باقی ماند و محمد هاشم خان که امور حکومتی را در دست داشت و صدراعظم بود. اما بعداً قدرت محمد هاشم خان روزافزون گردید و در آن زمان گویا تمام امور حکومت را در دست گرفت. شاه محمودخان کنار گذاشته شد با وجودی که قوای نظامی در دست او بود. شاه محمودخان شخص شریفی بود و در امور مملکت مداخله زیاد نمی کرد. بنابراین هاشم خان به حیث یک دیکتاتور روی صحنه باقی ماند. از طرف دیگر محمد نادرشاه به قتل رسیده بود و بدگمانی زیاد شده بود و مسئله امنیت مطرح بود لذا او یک حکومت پلیسی را روی کار ساخته بود.

در کنار مسایل فوق عامل دیگر عبارت از آغاز جنگ جهانی دوم در اروپا بود. باید در مملکت یک انضباط کامل حکمفرما می شد، و از طرف دیگر اندیشه هیتلر نظر به سایر اندیشه ها در افغانستان تأثیر افکنده بود. گویا دیکتاتوری مد همان روز بود در دنیا دیکتاتورانی بر اساس هیتلر، موسیلینی و ژنرال فرانکو به وجود آمده بود.

حکومت محمد هاشم خان نه تنها در کابل بلکه در سایر ولایات نیز نظم خاص را به وجود آورده بود. محمد هاشم خان مدعیان قدرت در ولایات را به عناوین مختلف به وظایف دولتی در کابل نگهداری نموده بود. عبدالاحد کرزی می گوید که پدرش معین خیر و جان جز کسانی بود که در کابل به سر می برد:

سیاست همان زمان تقاضا می کرد که اشخاص معتبر ولایات در کابل به سر برند اگرچه پدرم به حیث سناتور با معاش خوب و قدر و قیمت زیاد در کابل زندگی می کرد ولی اصلاً به خاطر تأمین امنیت و استقرار افغانستان آنها در کابل نگهداری می شدند. اشخاصی مانند مشاور سید احمدخان، نایب سالار محمدانورخان، عبدالرشیدخان که در وزارت داخله معاون بود از هر ولایت چنین اشخاصی در وظایف دولتی مقرر شده بودند و به طور انشایی و تشریفاتی در آنجا به سر می بردند و حتی اجازه خروج از کابل را نداشتند و هرگاه می خواستند از کابل برآیند باید از شخص محمد هاشم خان اجازه می گرفتند. پدرم که هیچگاه نمی توانست بدون اجازه صدراعظم به قندهار بیاید. زمانی که از محمد هاشم خان اجازه می گرفت برای مدت یک ماه یا دو ماه به قندهار می آمد.

همان طوری که اشخاص صاحب نفوذ ولایات به کابل آورده شدند. متنفذین کابل نیز به سایر ولایات تبعید می شدند. در میان تبعیدشدگان استاد خلیل الله خلیلی صاحب منصب حکومت امیر حبیب الله خان کلکانی نیز قرار داشت. معتصم بالله خلیلی پسر استاد خلیلی می گوید که بعد از قیام مردم صافی، پدرش زیر نظر گرفته شد:

پدرم در زمان محمد هاشم خان حبس شد و بعداً به ولایت قندهار تبعید گردید زیرا در ولایت کتر، جنگ مردم صافی علیه حکومت آغاز گردید و هاشم خان چنان فکر می کرد که قوم صافی توسط پدرم و وزیر عبدالرحیم خان تحریک شده اند به همان اساس سالار عبدالرحیم خان و پدرم زندانی شدند و بعداً به قندهار تبعید شدیم.

اگرچه محمد ظاهر شاه پادشاه بود ولی امور مملکت را برادران وی به پیش می بردند. عزیزنعیم می گوید چون محمد ظاهر شاه جوان بود لهذا به مشورت برادران خویش ضرورت و احتیاج داشت:

این یک حقیقت غیر قابل انکار است. زمانی که محمد ظاهر شاه به تخت نشست به رهنمایی و مشورت ضرورت داشت و اگر رهنمای قوی نمی داشت آوردن آرامی و امنیت در افغانستان مشکل می بود و ناامنی باز هم در کشور مسلط می شد. بعضی می گویند که دوره محمد هاشم خان یک دوره تاریک و استبدادی بود و در این دوره هیچ گونه پیشرفت و ترقی صورت نگرفت. من به جهت یک شاگرد تاریخ می گویم اگر شرایط آن زمان را مدنظر بگیریم می توان گفت که آن زمان دوره مشخصی برای آبادی مملکت به شمار می رود. در آن دوره دانشگاه کابل توسعه یافت. این را قبول می کنیم که در آن زمان حقوق یک تعداد مردم زحمتکش پایمال شدند ولی زمینه آبادی مملکت نیز گذاشته شد و برای شاه محمود این زمینه مساعد شد که خشت اول دموکراسی را بگذارد. علاوه بر این اگر حالات کشورهای جهان سوم را در آن زمان مشاهده کنیم به جز از مصر که نیاز پاشا حکومت می کرد، در سایر کشورها هیچ گونه نشانه دموکراسی موجود نبود. یعنی آزادی مطبوعات وجود نداشت و احزاب سیاسی موجود نبودند. این مسئله حقیقت دارد که در افغانستان پارلمان وجود نداشت. احزاب سیاسی موجود نبود اما بین حکومت و مردم

یک نوع ارتباط و گفت‌وگو وجود داشت و حکام به دلیل خاستگاه قومی به صورت غیرمستقیم افکار مردم را درک می‌کردند و بر اساس همان اندیشه و نظریات مردم قدم برمی‌داشتند.

علاوه بر مفاهمه و یا دیالوگ با مردم در سایر موارد نیز توجه صورت می‌گرفت سید شمس‌الدین مجروح می‌گوید که در آن زمان اصلاحات زیاد به وجود آمد:

در این شک نیست که سردار محمد هاشم‌خان شخص دیکتاتور و سخت‌مزاج و سخت‌گیر بود ولی در افغانستان خدمات زیاد نمود و اصلاحات بسیار آورد. اصلاحات به این معنی که به سوی ترقی و صنعت و آبادی پیش می‌رفت، جاده‌ها را ساخت، او مدارس زنانه را که در زمان امان‌الله‌خان تأسیس شده بود دوباره باز کرد علاوه بر آن حتی جذب زنان در رادیو نیز آغاز گردید. این همه در آن زمان به وجود آمد و بدین ترتیب اجرای این امور در افغانستان قابل قدر است. یک مسئله دیگر اینکه، شک نیست که در افغانستان اگر حکومت‌ها خوب بودند یا بد لکن دموکراسی نبودند و نباید بگویم که در تمام حکومت‌ها اشخاص پاک و منزه جا داشتند لکن باید بگویم با در نظر داشت تعصب و نادانی و بیسوادی مردم و با درک موجودیت معنوی طبقات روحانی و نفوذ خوانین و رؤسای اقوام در کشور، حکومت‌ها همیشه مترقی بوده تعداد زیادتر روشنفکران را در خود جا داده بودند و حکومت‌ها همیشه کوشش می‌نمودند که اشخاص منور و تحصیل‌یافته را با خود همراه بسازند و با خود نگهدارند و می‌خواستند کارهای مثبت و اصلاحات را در کشور بیاورند.

جنگ دوم جهانی و افغانستان بی طرف

زمانی که جنگ دوم جهانی در اروپا شعله‌ور گردید، کشور افغانستان با انگلستان و آلمان دارای روابط نزدیک بود و از نگاه استراتژیکی در بین دو کشور اتحاد شوروی و هند موقعیت داشت. دکتر حسن کاکر می‌گوید که در آن هنگام کشور سومی وجود نداشت تا به افغانستان کمک کند:

این مسئله باید در نظر گرفته شود که افغانستان در بین دو کشور قدرتمند اروپایی موقعیت داشت. از طرف شمال اتحاد شوروی و از جنوب و شرق

هند بریتانیا. در آن حالت کشور سومی وجود نداشت و جامعه ملل از موثریت برخوردار نبود. در چنان حالت برای افغانستان سیاست خارجی بسیار اهمیت داشت و این مسئله مهم بود که چطور بین دو کشور قدرتمند بی طرفی و آزادی خویش را حفظ کند. در چنان شرایط موضوع مهمی را که محمد هاشم خان و مشاورینش فیصله کردند این بود که چطور امنیت و حاکمیت افغانستان را نگهدارند و از طرف دیگر در چنان حالت چطور مملکت را توسعه بدهند و از سرمایه کشورهای خارجی چنان استفاده کنند که حساسیت کشورهای دیگر، خصوصاً اتحاد شوروی و هند بریتانیا را خدشه دار نسازند. بنابراین چنان تصمیم گرفتند که برای پیشبرد پروژه‌های عمرانی از اعتبارات و کمک‌های طرف‌هایی استفاده شود که همسایه نباشند. این یک موضوع مهم و اساسی بود.

آلمان یکی از کشورهای پیشرفته جهان بود که در همسایگی افغانستان قرار نداشت و از این رو لحاظ به کمک آن کشور بسیاری از پروژه‌ها در افغانستان فعال گردید. گل جانان استاد دانشگاه در شهر فرانکفورت آلمان، که مدت زیاد در آن کشور به سر برده راجع به کمک‌های آلمان اطلاعات زیاد دارد، می‌گوید:

قبل از آغاز جنگ دوم جهانی بین افغانستان و آلمان روابط تجارتمندی و تکنیکی قابل ملاحظه وجود داشت. مواد صادراتی افغانستان در بازارهای آلمان به نرخ زیاد فروخته می‌شد و کشور آلمان پرداخت اعتباری به مبلغ ۵۵ میلیون مارک به افغانستان را موافقت نموده بود. در سال ۱۹۳۶ بیش از ۱۷۰ متخصص آلمانی در افغانستان مشغول کار بودند.

دکتر حسن کاکر به این باور است که کمک‌های آلمان در آن دوره یک نوع خیرات نبود بلکه اهداف دیگر را نیز در قبال داشت:

آنها کمک فی سبیل‌الله نمی‌کردند بلکه در کنار کمک‌های اقتصادی اهداف سیاسی‌شان را نیز پیش می‌بردند. چنانکه در آن زمان مسئله بسیار عمده این بود که در پشتونستان و بعداً وزیرستان با عالم بزرگ میرزا علی خان که به ایپی فقیر مشهور است کمک صورت گیرد و او را علیه انگلیس‌ها تحریک نماید. سیاست عمده همین بود که اقوام سرحدی را تحریک نمایند تا علیه هند بریتانیا قیام کنند.

محمد شریف خان از صاحب منصبان اردوی هند بریتانیا که در آن زمان علیه فقیر ایپی در حال جنگ بود، خاطراتش را چنین بیان می کند:

در وزیرستان قدرت مرکزی یا محوری به دست فقیر ایپی بود و برای فقیر ایپی از ایتالیا، آلمن و ژاپن پول می آمد. زمانی که جنگ جریان داشت من به آنجا مأمور و اعزام گردیدم. ما مدت سه ماه (جون، جولای و اگست) در محاصره بودیم. مرکز فرماندهی ما در شهر راولپندی بود و آنها نتوانستند ما را از محاصره نجات بدهند. کمک های ما از راه هوا صورت می گرفت طوری که هواپیماها اشیای خوردنی از قبیل چای و پوره و آرد را از هوا پرتاب می کردند زیرا ما امکانات کافی نداشتیم و زمانی که مواد خوراکی به زمین می رسید همه متلاشی می شد. ما مجهز با یک توپ بودیم و فقیر ایپی چهار عدد توپ داشت. بعلاوه او به مهمات زیاد دسترسی داشت.

در چنان حالات افغانستان از طرف قدرت های بزرگ زیر فشار فراوان قرار داشت. عزیز نعیم می گوید که با وجود فشار زیاد رهبران کشور سیاست بی طرفی افغانستان را به نفع خویش می پنداشتند:

افغانستان بی طرف ماندن بین دو قوه را به نفع خویش می پنداشت و در زمان جنگ دوم جهانی سیاست بی طرفی را در پیش گرفت. همسایه های افغانستان که عبارت از اتحاد شوروی و هند بریتانیا بودند در جنگ دوم رقیب نه بلکه متحد همدیگر بودند. اگر افغانستان سیاست بی طرفی را در پیش نمی گرفت مانند ایران یک قسمت آن زیر تأثیر شوروی و قسمت دیگر آن زیر تأثیر انگلیس قرار می گرفت. به این اساس افغانستان تشخیص داد که باید بی طرف باشد. اگرچه ظاهراً افغانستان آرام بود ولی کشورهای مختلف کوشش می کردند تا افغانستان را به نفع خویش وارد جنگ سازند. بهانه ای هم وجود داشت و آن اینکه یک تعداد زیاد متخصصین آلمانی و ایتالیایی در افغانستان کار می کردند و متحدین به این عقیده بودند که آنها نه متخصصین، بلکه کارکنان شبکه های اطلاعاتی می باشند و شاید به نفع آلمان ها کار نمایند. لهذا تقاضا گردید که باید آنها از افغانستان اخراج شوند. افغانستان در ابتدا این تقاضا را نپذیرفت لکن بعد از فشار زیاد موضوع را به لویه جرگه محول نمود. لویه جرگه نظر داد که باید تضمین داده شود تا این اتباع به طور مصون به

کشورهایشان برسند. زمانی که به حکومت افغانستان تضمین داده شد آنها به طور سلامت به کشورهایشان برگشتند.

سید قاسم رشتیا، که در آن هنگام مسئول بخش رادیو افغانستان بود، می گوید که در اثر همان پافشاری به خاطر مصونیت اتباع آلمان، افغانستان صاحب نام نیک شد:

افغانستان پافشاری کرد که هیچگاه اتباع آلمان را تسلیم کشور دیگری نمی کند. آن پافشاری، افغانستان را در تمام دنیا بلندآوازه ساخت زیرا هیچ کشور دیگر چنین عمل نکرده بود. در حالی که دو کشور روس و انگلیس در همسایگی ما قرار داشتند. در آخر این دو کشور مجبور گشتند تا پیشنهاد خود را تغییر بدهند.

پروفسور گل جانان می گوید که تا حال عده ای از مردم آلمان آن خاطره را به یاد دارند و تا امروز مدیون افغان ها می باشند:

متخصصین آلمان و ایتالیا از راه هند و ترکیه به کشورهایشان بازگشتند. باید گفته شود که هنوز هم آلمان ها در بعضی مجلس های خصوصی و عمومی از این موضوع یاد می کنند و از سیاست افغانستان اظهار قدردانی می نمایند. احساس نیک در برابر آن شجاعت و مردانگی که افغان ها نشان دادند هنوز هم در بین آلمان ها خصوصاً این سالخوردگان این کشور دیده می شود. به این موضوع باید اضافه شود که قبل از جنگ بین آلمان و افغانستان روابط نزدیک موجود بود. در بخش تکنیکی و علمی دانشگاه کابل به دانشگاه بوخوم ارتباط یافت و تربیت پرسنل تکنیکی آغاز شد. همچنین سهم آلمان در پروژه های مانند سروبی، ماهیپر و طرح های پکتیا قابل ذکر است. افزون بر آن اتباع کشورهای افغانستان و آلمان بدون داشتن رواید می توانستند به کشورهای یکدیگر مسافرت کنند.

انتخاب سردار شاه محمود خان

حکومت سردار محمد هاشم خان در تمام کشور ریشه دوانیده بود اما سؤال اینجاست که چرا وی در چنان حالت تن به استعفا داد؟ محمد عزیز نعیم می گوید که سردار محمد هاشم خان بیماری های فراوان داشت:

حکومت سردار محمد هاشم خان هفده سال دوام کرد. هفده سال برای یک صدراعظم مدت طولانی است. سردار محمد هاشم خان در شرایط بسیار بحرانی صدراعظم بود و در دوران جنگ دوم جهانی تمام امور مملکت به دوش وی بود. او قبل از جنگ به بیماری قلب مبتلا شد و برای معالجه به آلمان رفت. در آن زمان پزشکان به او گفتند تا فشار کار را کم کند. او می خواست قبل از جنگ استعفا بدهد ولی شاه این استعفا را قبول نکرد و از او خواست تا به وظیفه اش ادامه بدهد. هنگام جنگ نیز او به حمله قلبی گرفتار گردید و مدت شش ماه در بیمارستان بستری شد. من به یاد دارم که هاشم خان می گفت هرگاه جنگ تمام شود من از وظیفه صدارت استعفا می دهم.

سید قاسم رشتیا می گوید که در جهان پس از جنگ یک نوع آزادی آمده بود و به همین علت بود که خاندان شاهی توافق کردند تا محمد هاشم خان از کار دست بکشد:

تغییرات در دنیا ایجاب می کرد که در افغانستان تحول بیاید و آن شیوه و سیستم محمد هاشم خان دیگر گنجایش نداشت. در دنیا آزادی آمده بود، دولت های نو تشکیل شده بودند از حقوق بشر در جهان صحبت می شد. در چنان شرایط آمدن تحول در افغانستان حتمی بود. در آن هنگام در خاندان شاهی مشورت شد که باید محمد هاشم خان از قدرت دست بکشد و شاه محمود خان صدراعظم شود. شاه محمود خان یک طرح و برنامه جدید با خود داشت. در آن برنامه آزادی همه زندانیان سیاسی بود.

اگر از یک طرف زندانیان سیاسی از بند رهایی یافتند از طرف دیگر به عقیده سید شمس الدین مجروح در قسمت عمران کشور رکود آمد و پیشرفت صورت نگرفت.

یقیناً در آن دوره در قسمت آبادانی مملکت یک نوع رکود به وجود آمد. البته این رکود مربوط شخصیت مردم نیز می باشد اما از طرف دیگر مشکلات اقتصادی مملکت نیز در این زمینه نقش بازی می کرد زیرا قبلاً به کمک های خارجی اتکا بیشتر می شد. لکن در این دوره طوری که از شخصیت شاه محمود خان توقع می رفت کار مهمی صورت نگرفت. البته در این مسئله شک نیست که صدراعظم جدید شخص آرام، نرم خو و مردمی بود. با وجودی که

چند تصادم بین او و روشنفکران صورت گرفت ولی او می خواست با مردم از راه مدارا پیش بیاید. او به آوردن دموکراسی یک نوع شوق داشت و می خواست تحول بیاید و اخبار چاپ شود و شورا زیادتر فعال گردیده مؤثر باشد. چنانکه در دوره اش به این گونه کارها فرصت بیشتری داد.

شاه محمودخان چطور آموخت تا دموکراسی را در کشور بیاورد؟ عبدالحمید مبارز که در آن دوره شخص فعال بود می گوید که بعد از سفر به آمریکا شاه محمودخان به این باور معتقد گردید:

بعد از سفر هفت ماهه شاه محمودخان به امریکا این نظر نزد وی پیدا شد، چنانکه در راه آوردن دموکراسی تلاش کرد و به همین دلیل یک سلسله جراید به چاپ رسید. مرحوم عبدالرحمن محمودی امتیاز جریده ندای خلق، مرحوم غلام محمد غبار جریده وطن، مرحوم گل پاچا الفت جریده اولس و مرحوم فیض محمد انگار امتیاز جریده انگار را حاصل کردند. این جراید انتشار خود را در کابل آغاز کردند و خوانندگان بسیار داشتند. هدف همه جراید یادشده دموکراسی و نظام مشروطه سلطنتی بود. آنها تلاش می کردند تا حکومت از سلطنت جدا شود. در دوره هفتم شورا آزادی موجود بود. اشخاصی مانند میرغلام محمد غبار و دکتر عبدالرحمن محمودی، محمد کریم نزیهی، محمد علم وردک، سخی امین از دوشی، عبدالحی حبیبی از قندهار و خال محمد خسته از مزار از آزادی طرفداری می کردند و اکثراً با طرح های حکومت مخالفت می نمودند.

اگرچه با بعضی برنامه های حکومت مخالفت صورت می گرفت، اما هیچ کس مخالف آزادی مطبوعات نبود. سیدقاسم رشتیا که در آن زمان رئیس مستقل مطبوعات بود و در راه آزادی مطبوعات نقش فعال تری به خود گرفته بود:

در سال دوم صدارت شاه محمودخان بعد از صلاح الدین سلجوقی، که به حیث سفیر مقرر شد، من رئیس مطبوعات شدم. من نیز مانند شاه محمودخان آرزو داشتم تا دموکراسی بیاید و در آوردن دموکراسی در مطبوعات نقش داشته باشم. یکی از پیشنهادهای من این بود که باید قانون مطبوعات به وجود بیاید و مطالب آزاد اجازه طبع را بیابند. صدراعظم

پیشنهاد مرا پذیرفت و این موضوع به مجلس وزرا محول گردید. وزرا حیران بودند که چطور امکان دارد نشریات بدون سانسور به چاپ برسد. بدین ترتیب مشکل سانسور قبل از نشر حل گردید. در همان زمان شهردار تعیین می گردید. من پیشنهاد کردم که باید به مردم حق داده شود تا شهردار را انتخاب کنند. این کار صورت گرفت و غلام محمد فرهاد به حیث شهردار انتخاب شد.

دکتر احمد جاوید، رئیس سابق دانشگاه کابل، می گوید که بر اساس همان قانون نشریات به انتشار آزاد پرداختند:

بر اساس همان قانون جراید بسیاری به نشر رسید که یکی هم جریده ندای خلق بود. مؤسس ندای خلق دکتر عبدالرحمن محمودی و مدیرمسئول آن عبدالحمید مبارز بود. ندای خلق با جریده خلق، که ارگان حزب دموکراتیک خلق افغانستان بود، هیچ ارتباط ندارد. این جریده بعد از انتشار بیست و نه شماره توقیف گردید و جریده دیگری به نام وطن جای آن را گرفت که مؤسس آن میرغلام محمدغبار و مدیرمسئول آن محمدعلی خروش و بعداً میرمحمد صدیق فرهنگ بود. این جریده نیز بعد از نشر بیست و هشت شماره مصادره شد. جریده خلق بسیار تندرو و احساساتی بود لکن جریده وطن معتدل بود استدلال می نمود و از محافظه کاری در نشر و خبر پیروی می کرد. این دو جریده در زندگی سیاسی افغانستان نقش مهم را بازی نمودند.

فعالیت های سیاسی در افغانستان رو به افزایش نهاده بود. دکتر عبدالصمد حامد، سابق معاون صدراعظم، می گوید که در آن زمان امیدواری زیاد برای دانشمندان افغانستان پیدا شده بود:

برای بار اول امیدواری زیاد در بین دانشمندان و منورین افغانستان پیدا شده بود. این امیدواری که با جذبه همراه بود ناشی از طرز تفکری بود که گویا در افغانستان یک نظام سیاسی می آید که بر اساس انتخاب افغان ها حکومت تعیین می شود و مردم درباره وطن شان تصمیم می گیرند و وطن خویش را آباد می کنند. به طور مثال ما شاگردان مدارس و سایر مردم داوطلبانه می رفتیم تا جاده میوند را آباد کنیم. همه این کار را داوطلبانه می کردند و به طور ضمنی وظیفه خود می شمردند. دور هفتم شورا تشکیل شد. نسبتاً آزادی موجود بود،

و اشخاص فعال در حلقات سیاسی افغانستان نیز در آن دور شامل بودند. این یک مایه دیگر امیدواری بود. برای بار اول اخبار آزاد به نشریات راه پیدا کرد و به نظر من نشریات آن دوره نظر به فضای همان روز قابل فهم است.

دکتر احمد عبدالرحیمزی، که بعد از زندانی شدن برادرش عبدالملک عبدالرحیمزی در اتریش به سر می برد، در آن هنگام دانشجوی دانشگاه کابل بود. او نیز خدمات شاه محمودخان را قابل قدر می داند.

باید بگویم که مرحوم شاه محمودخان خدمت زیاد کرد خصوصاً جوانان را موقع داد تا افکار و نظریات شان را آزادانه بیان کنند. در این دوره یک تحول آمد و خوشبختانه ما در آن زمان محصل دانشکده حقوق دانشگاه کابل بودیم. زمانی که رئیس بلدیة انتخاب می شد در بین مردم می رفتیم و توضیح می دادیم که انتخاب رئیس بلدیة چه اهمیت دارد و بعداً انتخابات شورا صورت گرفت. مرحوم غبار و مرحوم محمودی در دور اول انتخاب شدند. یکی حدود چهارده و نیم هزار و دیگری سیزده هزار رأی به دست آوردند. آنها و کیلان شورا بودند. در آن زمان به شاگردان دانشکده اجازه داده شد تا در بین مردم تبلیغ کنند.

صدارت شاه محمود

بعد از اینکه شاه محمود خان تصمیم گرفت تا در کشور دموکراسی غربی ایجاد کند، احزاب سیاسی و اتحادیه‌های محصلان به فعالیت پرداختند. اما گروه ویش زلمیان قبلاً فعال بود. دکتر عبدالشکور رشاد، که عضو فعال گروه ویش زلمیان بود، می‌گوید که مرام آنها وحدت ملی بود:

نکته مهم در مرام ویش زلمیان عبارت از تأمین وحدت ملی بود و از طرف دیگر کوشش می‌شد تا منابع اقتصادی مملکت به کار بیافتند، سدّها ایجاد گردد، نهرها کشیده شود، فابریکه‌ها (کارخانه‌ها) آباد گردد و مبارزه صورت گیرد تا مردم از بیکاری و گرسنگی نجات یابند. به همین ترتیب در اهداف آنها مسایل تعلیمی و تحصیلی ذکر شده بود که باید در هر ده و قریه مدرسه تأسیس شود. علاوه بر مسایل فوق مواد دیگری نیز شامل اهداف آنها بود که مهم‌ترین آن مسئله پشتونستان بود. این حرکت شدت یافته بود تا آن عده از نقاط کشور که در زمان حکمروایی انگلیس از افغانستان جدا ساخته شده بود دوباره به دست بیاید یا به مردمان آنجا حق داده شود که راجع به سرزمین‌شان تصمیم بگیرند.

عده‌ای به این باور هستند که در تشکیل گروه ویش زلمیان سردار محمد داود خان کمک زیاد نموده بود. جیلانی خان الکوزی، که عضو آن گروه بوده است، معتقد به این عقیده نیست:

داودخان با ما دارای هیچ روابط نبود حتی عده‌ای از افراد ما در دوره او زندانی شدند. کمیته مرکزی ما در قندهار بود، ما هیچ‌کاری با داودخان نداشتیم. افراد

آزادیخواه دیگری هم بودند که آنها را حکومت تطمیع نموده بود به مقام‌های بلندتر دولتی در کابل ارتقا دادند، ولی ما را بعد از چهار یا پنج سال از زندان رها کردند و گفتند در حکم شما اشتباه صورت گرفته است.

نورمحمد تره‌کی مؤسس حزب دموکراتیک خلق افغانستان ادعا می‌نمود که حزب ویش زلمیان توسط او پایه‌گذاری شده است. اما جیلانی خان الکوزی می‌گوید:

این یک حرف کاملاً بی‌اساس است. او نه تنها مؤسس ویش زلمیان نبود بلکه با این گروه بی‌وفایی نیز نموده بود. در میان چهار شخصی که به حکومت تسلیم شده بودند او نیز بود چنان‌که به حیث وابسته مطبوعاتی سفارت به امریکا فرستاده شد.

در کنار ویش زلمیان حزب وطن در کابل و برخی ولایات افغانستان به رهبری میرغلام محمد غبار ریشه دوانید و دکتر عبدالرحمن محمودی زیر نام ندای خلق منورین را ایجاد و گروهی را به دور خویش جمع نموده بود. عبدالاحد عبدالرحیمزی، که عضو اتحادیهٔ محصلین بود و با دکتر محمودی ملاقات‌های زیاد داشت، می‌گوید:

اول اینکه تشکیلات آنها محلی بود نه عمومی. گروه ویش زلمیان بیشتر به سوی پشتوگرایی گرایش داشت درحالی‌که دیگران مسایل را از دیدگاه سوسیالیستی می‌دیدند و برخی از آنها مانند محمودی بسیار احساساتی بودند. زمانی‌که در احساسات قضاوت صورت گیرد معمولاً موازنه را نمی‌توان نگهداشت. به‌طور مثال به شما بگویم، ما در مدرسه استقلال کنفرانسی را دایر نموده بودیم و در آن کنفرانس مرحوم محمودی سخنرانی کرد. من خودم با او صحبت کردم و با غبار صاحب نیز گفتم که شما وکلای مجلس هستید، شما مصونیت دارید، شما اگر در اول چنین گام‌هایی را بردارید به مشکل می‌توان به هدف رسید. ما خواستیم تا برای اتحادیه محصلین یک اساسنامه تهیه کنیم، ما پیشنهاد کردیم که باید در جهت تدوین اساسنامه از اساسنامه‌های سایر کشورها که در این راه تجربه دارند مانند مضر استفاده کنیم. ما اساسنامه را ترتیب کرده به دانشگاه تقدیم کردیم و زمینه مساعد شد که اتحادیه محصلین را ایجاد نماییم. من محصل و نمایندهٔ دانشکده حقوق بودم. از دانشکده طب دکتر حسن شرق و از دانشکده علوم غلام‌علی آیین نمایندگان

ما بودند. ما خواستیم روی موضوعات سیاسی بحث کنیم لکن بعضی از اعضای اتحادیه به دنبال منافع خود بودند. آنها اغراض شخصی شان را نسبت به مسایل اجتماعی و آرزوهای محصلین ترجیح می دادند و روی همان مسئله بود که موفق نشدیم. مثلاً اعضای پارلمان که وکلای انتخابی بودند می خواستند که برای خویش گروه های طرفدار به وجود بیاورند طوری که آن گروه ها زبان آنها باشد. در زمان صدارت محمد داودخان چنین اشخاصی دیده شدند که با صدارت در تماس بودند و از آنها هدایت می گرفتند و می خواستند که اتحادیه محصلین را میدان عمل خویش بسازند. این موضوعات جایگاه ما را ضعیف ساخت.

اما عبدالحمید مبارز، که دوست نزدیک عبدالرحمن محمودی و عضو اتحادیه بود، می گوید که اتحادیه آنها با گروه های آزاد تماس می گرفت:

اتحادیه محصلین با اشخاص و گروه ها تماس می گرفت. مثلاً با غلام محمد غبار و عبدالرحمن محمودی و کسانی که در اطراف گروه ویش زلمیان جمع شده بودند. آنها نیز کوشش می کردند که از محصلین و جوانان در راه دموکراسی بهره ببرند. آنها از دانشگاه مرکز سیاسی ساخته بودند. حکومت از برگزاری کنفرانس ها به تشویش و ترس افتاد. خصوصاً کنفرانس هایی که در آن از محمودی خواسته می شد تا سخنرانی کند. در همان زمان حکومت بر دامنه عمل احزاب سیاسی قیوداتی وضع کرد و عده ای محصلین را نیز زندانی ساخت.

پرفسور دکتر احمد جاوید، که در این فعالیت ها سهم داشت، می گوید که سردار محمد داودخان می خواست از اتحادیه محصلین بر ضد شاه محمودخان بهره گیرد و توسط اتحادیه، حکومت شاه محمودخان را از بین ببرد.

داودخان با شاه محمودخان مخالف بود. او می خواست از راه تشکیل کلوب ملی و اتحادیه محصلین شاه محمودخان را از قدرت دور نماید یا او را مجبور سازد که از ادعای دموکراسی منصرف شود. بر این اساس جراید آزاد یکی پی دیگری توقیف و مصادره شد. زمانی که انتخابات نزدیک شد دولت سیاست خویش را تغییر داد و مانع انتخاب اشخاص ملی گردید. به همین اساس بود که

نه تنها مخالفت با اشخاصی مانند محمودی و غبار صورت گرفت بلکه مانع انتخاب آنها نیز شدند. به همین مناسبت در کابل تظاهرات بزرگ به راه افتاد. تظاهرکنندگان، که محصلین در میان آنها بودند، با شعارهای آزادی خواهی به طرف ارگ به راه افتادند. من شاهد صحنه بودم. از هر زبان نام محمودی و غبار با احساسات و احترام شنیده می شد. من هیچگاه چنان تظاهراتی را که پر از عواطف و احساسات ملی باشد ندیده بودم. تظاهرکنندگان با احساسات زیاد محمودی و غبار را روی شانه های خویش بلند کردند و با دادن شعارهای «زنده باد دموکراسی» خواسته هایشان را بیان کردند. همه تظاهرکنندگان به طور مسالمت آمیز در نزدیک دروازه ارگ جمع شدند و در آنجا با نمایندگان ارگ صحبت کردند. در این هنگام نظامیان و پلیس سواره بر اسب ها بالای تظاهرکنندگان حمله نمودند و خواستند که مردم را پراکنده سازند. بسیاری از مردم زخمی شدند و احساسات عامه و محصلین جریحه دار شد. آنروز روز آخر دموکراسی نوپا در کشور افغانستان بود.

صدارت محمد داود

عبدالحمید مبارز می‌گوید که در زمان سردار شاه محمودخان نیل به آزادی در حال انجام بود، اما در اثر فعالیت‌های داودخان، صدراعظم مجبور به استعفا گردید.

آزادی‌های سیاسی-اجتماعی جهت نیل به دموکراسی در حال انجام بود. روشنفکران، منورین و دانشمندان به این عقیده بودند که باید حکومت شاه محمودخان تقویت گردد تا او بتواند دموکراسی را به مرحله‌نهایی آن برساند اما داودخان می‌خواست حکومت را تصاحب کند. یک تعداد محصلان مانند حسن شرق و بعضی رفقاییش نیز کوشش می‌کردند تا حکومت شاه محمودخان به سرعت ساقط شود و سردار محمد داودخان زمام حکومت را به دست گیرد. یک حقیقت تاریخی وجود دارد که در کابل و بعضی از ولایات اقدامات تخریبی صورت می‌گرفت و والی‌ها و حکام ادعا می‌کردند که این اقدامات را محصلین طرفدار محمودی و غبار انجام می‌دهند. به‌طور مثال افراد عبدالحمید شاه عالمی والی کابل پایه‌های تلفن را به عمد انداختند و این تخریب در اتصال خطوط ارتباطی را به دوش محصلان طرفدار محمودی و غبار گذارده شد. آنها می‌خواستند در مملکت بی‌نظمی بیاورند. در آن زمان واقعه، دیگر رخ داد که عبارت از روی کارآمدن دکتر مصدق در ایران بود که سبب شده آن کشور یک نوع تغییر ایجاد شود. این تحوّل در افغانستان تأثیر وارد ساخت و نزد مقامات این اندیشه پیدا شد که مبادا در افغانستان تحولاتی مانند ایران به میان بیاید.

وضعیت ایران در افغانستان به وجود نیامد اما قدرت‌الله حداد، مدیر مسئول سابق جریده افغان ملت، می‌گوید که برخوردهایی شروع شد و عده‌ای به اتهام کودتا دستگیر شدند:

در هر جا نوعی از برخورد شروع شده بود. خواجه محمد نعیم خان را در روز نوزده به بهانه کودتا دستگیر کردند، گل جان خان وردک و حتی خانواده ملکیار هم متهم به دست داشتن در کودتا شدند. ترس آن می رفت که مبادا کودتای دیگری صورت گیرد. سردار محمد داودخان همه این دلایل را طرح نموده خانواده شاهی را محدود کرد و چنان وانمود ساخت شاید امروز یا فردا کودتای دیگری صورت گیرد بنابراین باید یک حکومت محکم به وجود بیاید تا مبادا سلطنت از بین برود.

در این هنگام نفوذ محمد ظاهرشاه زیاد شده بود. سیدقاسم رشتیا می گوید که ظاهرشاه نمی خواست تا سردار محمد داودخان صدراعظم شود و شخصی بیرون از خاندان شاهی را برای صدارت عظمی در نظر داشت:

در دوره شاه محمودخان نفوذ ظاهرشاه زیادتر شده بود. او در تمام مسایل دخیل بود. آنها مشورت کردند که آیا حکومت خاندانی ادامه پیدا کند یا حکومت به شخصی بیرون از خاندان شاهی سپرده شود؟ در قسمت شخصی خارج از خانواده سلطنتی کاندید وجود داشت که عبارت از آقای ملکیار بود. ظاهرشاه نمی خواست تا سردار محمد داودخان صدراعظم شود. او فکر می کرد که داودخان مسایل را به سوی پیچیدگی بیشتر خواهد کشانید، خصوصاً مسئله پشتونستان را.

اگرچه عده ای به این باورند که سردار محمد داودخان در برکناری شاه محمودخان سهم داشت، اما عزیزنعیم به این نظر موافق نبوده، می گوید من چون عضو خاندان شاهی بودم به اطمینان می توانم بگویم که سردار محمد داودخان هیچگونه توطئه علیه شاه محمودخان نکرده بود:

اما با شیوه و طرز کار شاه محمودخان موافق نبود. یک عده از عناصر به شاه محمودخان می گفتند که سردار محمد داودخان او را تخریب می کند. سال ها گذشت و شاه محمودخان استعفا کرد و محمد داودخان صدراعظم شد. زمانی می خواستند دختر محمد داودخان را برای پسر شاه محمودخان خواستگاری کنند سردار محمد داود با همین کلمات که من می گویم به خانم سردار شاه محمودخان گفت «من حیران هستم که چطور سپهسالار صاحب خواهش می کنند، باید آنها امر کنند»

اگر از یک طرف حالات داخلی شرایط را برای روی کار آمدن داودخان مساعد ساخت، از طرف دیگر اوضاع بین‌المللی نیز به آمدن محمد داودخان کمک نمود. دکتر عبدالصمد حامد می‌گوید که آغاز جنگ سرد عامل روی کار آمدن محمد داودخان بود:

بعد از پایان جنگ دوم جهانی عوامل داخلی، منطقه‌ای و بین‌المللی موجود بود که ما نمی‌توانیم این عوامل را از همدیگر جدا بسازیم. به تصور من جنگ سرد و مسئله پشتونستان در منطقه که بین ما و پاکستان جنجال را به وجود آورده بود از یک طرف و سیاست امریکا که وزیر خارجه آن کشور طرح نموده بود و می‌خواست حتی المقدور شوروی را در دنیا و به‌ویژه در منطقه محاصره کند، از طرف دیگر همه این مسایل باعث شد که تا یک موضع‌گیری نو و یک سیاست جدید به وجود بیاید. در این موضع‌گیری جدید چنان به نظر می‌رسید که شاه محمودخان شخص مناسب نباشد تا در چنان حالات مملکت را به پیش ببرد. در این موضع‌گیری نومجالی برای دموکراسی وجود نداشت و در صورت نزدیکی به شوروی که در آنجا یک نظام دیکتاتوری شامل بود، چنان فکر می‌شد که در افغانستان باید یک دست قوی حکومت کند. من فکر می‌کنم که عوامل داخلی آنقدر مهم نبوده باشد که به اساس آن حرکات دموکراتیک معطل شود زیرا با وجود بعض آزادی‌ها اجتماعات روشنفکران و اشخاص بانفوذ سیاسی آنقدر زیاد نبودند که خطری را برای مرکز قدرت به وجود بیاورند.

سردار محمد داودخان به قدرت رسید. در این هنگام افغانستان از نگاه نظامی ضعیف بود و به کمک‌های اقتصادی نیاز داشت. در مرحله اول قسمت عمده کمک‌ها از اتحاد شوروی به کشور رسید. عبدالرحمن پژواک، دیپلمات افغان که سال‌ها در مقام نماینده افغانستان در ملل متحد ایفای وظیفه می‌کرد، می‌گوید که مجموعاً ۹ بار از ایالات متحده امریکا تقاضای کمک صورت گرفته بود:

اولین بار در زمان مرحوم سردار محمد داودخان از امریکا تقاضا گردید تا برای پروژه‌های افغانستان کمک کند، کمک در راه آبادی شوارع، تعمیرات و همچنین در قسمت تسلیحات برای دفاع کشور نیز درخواست کمک شد. در آن

هنگام من مدیر عمومی سیاسی در وزارت خارجه بودم که مجموعاً ۹ بار تقاضا صورت گرفت و شش بار من از امریکا تقاضا کردم. از طرف سردار محمد نعیم خان برادر محمد داودخان معاون صدراعظم و وزیر خارجه دوبار تقاضا به عمل آمد لکن از جانب امریکا کمکی صورت نگرفت. افغانستان مجبور شد که از منبع دیگری کمک به دست بیاورد. در همان زمان بود که از روس‌ها تقاضا صورت گرفت و آنها موافقت کردند.

عده‌ای به این نظر می‌باشند که سیستم طرح و برنامه محمد داودخان تقلیدی از اتحاد شوروی بود؛ اما دکتر صمد حامد می‌گوید:

قبل از آنکه محمد داودخان صدراعظم شود، عبدالمجیدخان زابلی که رئیس اقتصاد ملی بود یک سلسله مقالات راجع به اهمیت سیستم طرح و برنامه به نشر رسانید. نزد وی چنان نظر وجود داشت که برای به‌وجود آوردن یک قدرت مرکزی قوی، سیستم اقتصاد قوی ضروری است. این نظر توجه داودخان را جلب کرد. من فکر می‌کنم که اتحاد شوروی تأثیر مستقیم نداشت لیکن یک نوع تقلید وجود داشت. در کنار اتحاد شوروی، هند و بعداً مصر زمانی که جمال ناصر روی کار آمد، یک نوع تأثیر بر روی افغانستان داشتند. آنها نیز یک نوع برنامه سوسیالیستی را تعقیب می‌کردند که خصوصیت آن نه اتحاد شوروی بلکه مشابه همان کلویی بود که افغانستان در آن شامل بود چون کشورهای عضو کنفرانس باندونگ یا کشورهای عدم تعهد که افغانستان از جمله مؤسسين آنها نیز بود، آنها همه سیاست چپ یا اقتصاد سوسیالیستی را تعقیب می‌کردند مانند هند، مصر، افغانستان، اندونزی به رهبری سوکارنو و یوگسلاوی به رهبری مارشال تیتو.

کارهای عمرانی

زمانی که سردار محمد داودخان صدراعظم شد به قسمت عمران مملکت توجه صورت گرفت. سید شمس‌الدین مجروح می‌گوید که سردار محمد داودخان در قسمت آبادی کشور توجه جدی نموده بود:

او یک شخص کارگر بود. در قسمت آبادی مملکت کار زیاد نمود لکن از نگاه خوی و خواص با برادر خویش کمی تفاوت داشت یعنی شخص سخت‌گیر و نظامی مزاج بود. در میان همه کارهای خود بعضی کارهای قابل افتخار را نیز انجام داد. نظام افغانستان را نظم بیشتر بخشید، نظامیان را قوت بیشتر داد ماشین نظامی مؤثری به وجود آورد، جاده‌ها و عمارت‌ها را آباد نمود و بعضی اصلاحات اداری را به وجود آورد.

دکتر محمد حسن شرق، که در دورهٔ صدارت سردار محمد داودخان به حیث مدیر دبیرخانه حکومتی ایفای وظیفه می‌کرد و از دوستان نزدیک سردار محمد داودخان به‌شمار می‌رود، از فعالیت‌های داودخان آگاهی بیشتر دارد و می‌گوید:

به‌طور مثال به شما گفته می‌توانم زمانی که داودخان در سال ۱۳۳۲ صدراعظم شد در تمام افغانستان یازده کیلومتر جاده قیرریزی وجود داشت و زمانی که در سال ۱۳۴۱ استعفا داد حدود دوهزار کیلومتر جاده قیرریزی شده بود. در قسمت تعلیم و تربیت بگویم زمانی که سردار محمد داودخان صدراعظم شد تعداد محصلین دانشگاه کابل به چهارصدتن رسید و در ختم دورهٔ صدارت محمد داودخان تعداد محصلین به سه هزار نفر رسید. در بخش اقتصاد او توانسته بود نرخ دلار را به ۳۸ افغانی پایین بیاورد.

سردار محمد داودخان امور مالی و اقتصادی را به عبدالملک عبدالرحیمزی، شخصی که در ترکیه تحصیل نموده بود، سپرده بود. او توانست امور مالی مملکت را به خوبی سر و سامان بدهد اما وزارت او زیاد دوام نکرد و به جرم دست داشتن در کودتا به زندان افکنده شد. یعقوب کاکر قبل از برکناری عبدالرحیمزی او را در لندن دیده بود و می‌گوید:

آقای عبدالملک عبدالرحیمزی همراه با معاونش آقای حکیمی از امریکا به افغانستان می‌رفتند. من در بانک بودم که برایم تلفن نمودند و گفتند که مدت دو روز در لندن اقامت نموده بعداً راهی کشور می‌شوند. من به هتل شان رفتم آقای رحیمزی از من خواهش نمودند تا ایشان را به جاهای تاریخی انگلستان ببرم و آرزو داشت تا از بانک انگلستان دیدن نمایند. آنها خواهش نمودند تا اول ایشان را به رستوران ترکی رهنمایی کنم. ما به یک رستوران ترکی که به نام رستوران استانبول شهرت داشت رفتیم و بعد از صرف غذا به هتل آمدیم. زمانی که به هتل برگشتیم دیدیم که دکتر نجیب‌الله سفیر افغانستان به دیدارشان آمده است. آنها گرم مذاکره شدند و نتوانستند جاهای تاریخی انگلستان را ببینند و زمانی که انگلستان را ترک کردند آقای حکیمی به من گفت که شاید به مجرد رسیدن به کابل، آقای عبدالرحیمزی صندلی وزارت شان را از دست بدهد و همانطور هم شد.

عبدالاحد عبدالرحیمزی، برادر کوچک ملک خان که در اتریش مشغول تحصیل بود می‌گوید که سردار محمد داودخان او را نیز شامل برنامه کارش ساخته بود.

زمانی که محمد داودخان اینجا آمد برایم گفت که در برنامه کارم در رشته سیاست ترا در نظر گرفته‌ام. او در ملاقات خصوصی به من اضافه نمود که تنها تعقیب رشته سیاست کافی نیست، زمانی که به افغانستان برگشتی باید به مسایل اداری افغانستان و امور وزارت داخله کشور آشنایی داشته باشی. زمانی که یحیی خان طرزی به عنوان سفیر در اتریش مقرر شد به من گفت که تو بخیر به افغانستان می‌روی. من سال‌ها وزیر بودم و سفیر هم مقرر شده‌ام به شما قسم می‌خورم که تمام مسایل را به اعلیحضرت نوشته می‌کنم من با محمود حیبی هم حرف زده‌ام او هم آماده است شما هم بروید برای شما کرسی‌های بلندتر مدنظر گرفته شده است. من برایش گفتم که وقتی در شهر

مونیخ بودم برایم گفتند که شما به وین بروید زیرا پادشاه از شما احساس خطر می‌کند چطور شد که به صورت عاجل افغانستان به من ضرورت احساس می‌کند در حالی که در مونیخ خطر احساس می‌کرد؟ سؤال دوم من این است که در صورتی که برادر من به افغانستان خدمت زیاد کرد او به زندان افکنده شد در حالی که من به خاک پای او هم نمی‌رسم. از کارهای او چنین تقریر شد از کار من چگونه قدردانی صورت خواهد گرفت؟ طرزی را خداوند پیامرزد، اشک در چشمانش جاری شد و به من گفت این بدبختی افغانستان است نه از شما که به چنین حال درآمده‌اید. من گفتم مسئولین این بدبختی نزد خداوند جوابده هستند.

در همین زمان بود که روابط افغانستان با اتحاد شوروی بهتر گردید و به کمک آن کشور بسیاری از پروژه‌ها شروع به فعالیت کردند. در کنار پروژه‌های اقتصادی کمک‌های اتحاد شوروی در بخش نظامی نیز افزایش یافت. مخالفان محمد داودخان به این عقیده‌اند که نفوذ شوروی در همین زمان زیاد گردید اما قدرت‌الله حداد به این باور است که محمد داودخان مجبور بود و راه دیگری نداشت:

در همین زمان کمک‌های نظامی و اقتصادی امریکا به پاکستان بیشتر گردید و راهی برای افغانستان باقی نگذاشت. زیرا مسئله آبادی مملکت از یک طرف و مسئله کمک‌های اقتصادی از طرف دیگر داودخان را مجبور ساخت تا بدون قید و شرط از روس کمک طلب کند. به این منظور داودخان لویه جرگه را دایر نمود. در لویه جرگه مسئله کمک بدون قید و شرط مطرح شد. روس‌ها این پیشنهاد را پذیرفتند و گفتند ما بدون قید و شرط کمک می‌کنیم و از همان زمان کمک‌ها آغاز گردید. این را باید اضافه کنیم که ظاهرخان و داودخان نمی‌خواستند تا روس‌ها به افغانستان حمله کنند. من آنها را ملامت نمی‌کنم، طوری که نیکسن معاون رئیس‌جمهور امریکا زمانی که به افغانستان آمده بود گفت: تمام مردم افغانستان دزد هستند. این گفته نیکسن تاکنون در خاطره افغان‌ها باقی است، شاید همین سبب شد که امریکا به افغانستان کمک نکند. در این جا شک نیست که ظاهرخان و داودخان اشتباهات فراوان داشتند لکن آنها آرزو نداشتند که روس‌ها به افغانستان بیایند اما مجبوریت و بسته شدن راه ترانزیت پاکستان و توقف تمام اموال افغانستان در بندر کراچی و مسدود شدن

راه صادرات افغانستان که طی آن هزاران تن کشمش و سایر مواد از بین رفت و تجارت سقوط کرد و حتی دهقانان بیکار ماندند، همه مسایل حکومت را مجبور ساخت که به شوروی نزدیک شود می توان حکومت را به شخصی تمثیل کرد که تمام دروازه‌ها به رویش بسته شده باشد، او مجبور است از راه دودکش به بیرون خیز بزند.

در زمان سردار محمد داودخان روابط با اتحاد شوروی خوب بود ولی با پاکستان رو به وخامت می گذاشت. پروفیسور صبغت‌الله مجددی، رئیس‌جمهور سابق افغانستان، می‌گوید که او هم به اثر مخالفت با اتحاد شوروی به زندان افکنده شد:

داودخان صدراعظم شد و در همان زمان نفوذ روس نیز رو به افزایش نهاد. متخصصان، مهندسان، پزشکان و نمایندگان آن کشور به افغانستان سرازیر شدند. من از رفتار کمونیست‌ها در مقابل مسلمانان در محافل و دیگر جاها یادآوری می‌کردم. در اوایل سال ۱۹۵۹ از طرف بیرک کارمل و میراکبر خیبر برایم احوال آوردند و گفتند که تو در تمام افغانستان یگانه شخصی هستی که مخالف ما تبلیغات می‌کنی اگر تو با ما کنار بیایی ما حاضر هستیم هرچه بخواهی برای تو بدهیم. چون آنها جواب رد شنیدند همان بود که به دسیسه‌سازی شروع کردند و به حکومت گفتند که قرار است در خروشچف به افغانستان صبغت‌الله مجددی او را به قتل رسانند. همان بود که حکومت بدون محاکمه و تحقیقات در ماه حوت همان سال مرا از خانه‌ام گرفتار نمود و به زندان افکند. سه‌ونیم سال در زندان بودم. اولادهایم اجازه نداشتند تا به دیدن من بیایند. مدت یک‌ونیم‌سال در اتاق کوچک به اصطلاح کوتاه قلفی بودم چنانکه مدت یک‌ونیم‌سال آفتاب را ندیدم.

سیدقاسم رشتیا، که عضو کابینه سردار محمد داودخان و رئیس مستقل مطبوعات بود، می‌گوید که در زمان داود به امور اجتماعی توجه چندانی صورت نگرفت:

من در سال‌های آخر رئیس مستقل مطبوعات و وزیر در کابینه محمد داودخان بودم. داودخان به مسایل اقتصادی توجه می‌کرد و به مسایل اجتماعی چندان دلگرمی نداشت. تنها در قسمت حجاب زنان اقدام کرد و بدون آنکه با کسی مشورت نماید، همان برنامه‌هایی را که تقریباً سی سال قبل

امان‌الله خان می‌خواست عملی کند، عملی نمود. لکن در قسمت اصلاحات اجتماعی در حکومت داودخان هیچ کار مثبت صورت نگرفت که بتوان از آن نام برد.

مورخ افغانستان لویی دویری در کتابش می‌نویسد که در تاریخ افغانستان دوره محمد داودخان یک دوره بسیار مهم بود و این دوره خصوصاً سال ۱۹۵۹ قابل یادآوری است. در مراسم جشن همان سال خانواده شاهی و اعضای حکومت با خانم‌هایشان یکجا بیرون آمده بودند و به زنان اجازه داده شده بود که چادری‌هایشان را دور سازند. آن برنامه در کابل بدون درگیری بود ولی در قندهار با مخالفت روبرو گردید و سبب قیام مردم شد که طی آن بسیاری مردم کشته و زخمی و عده‌ای زندانی گردیدند.

استعفای صدراعظم

دکتر صمد حامد می‌گوید که مردم افغانستان مزه آزادی را چشیده بودند بنابراین دیگر تحمل دیکتاتوری را نداشتند.

در افغانستان تحولاتی رخ داده بود، پس از آنکه دوره کوتاه شاه محمودخان به پایان رسید به داودخان این اتهام وارد آمد که او مسئول از میان برداشتن دموکراسی است و کسانی که به دموکراسی عقیده یا به آزادی سیاسی دلبستگی داشتند آنها در اطراف داودخان جمع نمی‌شدند تا تحول دیگری را به وجود بیاورند. در سیاست خارجی هم تغییرات اساسی به وجود آمده بود که عبارت از آغاز جنگ سرد و محاصره شوروی در منطقه بود. آن دوره نیز نسبتاً به پایان رسید و شوروی دوباره فعال گردید و در افغانستان نیز به شخصیتی مانند داودخان ضرورت احساس نمی‌شد. مسئله دوم آن بود که از نگاه اداری نیز امور حکومتی رو به خرابی می‌گذاشت. چند واقعه رخ داد که عبارت از مسئله سرحدی و مسئله باجور بود که طی آن یک عده مردم کشته شدند و امنیت ضایع شده بود. این‌گونه مسایل در پی هم رخ می‌داد. از طرف دیگر فکر می‌کنم که شخص پادشاه نیز علاقه داشت تا در زمان سلطنتش نسبتاً آزادی بیاید و مردم آزادی سیاسی‌شان را به دست بیاورند و او به این عمل افتخار کند. معلومات شخصی من همین است که شخص شاه با مردم تماس‌های فراوان می‌گرفت.

محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان در این باره می‌گوید:

باید به شما بگویم که نه تنها در دوره من بلکه در هر زمان، به‌ویژه در زمان‌های

آخر، نزد پادشاهان افغانستان این فکر بود که باید در کشور اصلاحات و دموکراسی بیاید لکن شرایط برای آنها مساعد نبود. در دوره پادشاهی من تعداد جوانان تحصیل یافته در کشور زیاد شد و آنها توانستند تا در راه گسترش این نظریه کار کنند و به این ترتیب قانون اساسی کشور ترتیب یافت و دوره دموکراسی آغاز گردید و قوای سه گانه کشور از هم جدا شد. این یک اقدام نیک بود بعضاً خاطر نشان می سازند که آن شرایط آمدنی بود لکن اگر در اثر تحریکات خارجی یک اقدام نیک از بین برود آن یک مسئله جداگانه است.

سید قاسم رشتیا می گوید که در اواخر حکومت محمد داودخان نارضایتی به میان آمده بود:

در اواخر صدارت محمد داودخان افکار جدید و نهضت هایی به وجود آمده بود و مردم می پرسیدند که چرا در افغانستان اصلاحات نمی آید؟ چرا انتخابات آزاد صورت نمی گیرد؟ چرا در افغانستان آزادی نمی آید؟ این حرکات و افکار به صورت دوام دار موجود بود لکن لحظه ای عقاید و نظریات به طور علنی اظهار نمی شد. در آن وقت دو قضیه صورت گرفت که ظاهر شاه را مجبور ساخت تا داودخان را از قدرت برکنار کند. اول اینکه در مسئله پشتونستان او چنان گام هایی را برداشت که منجر به قطع مناسبات میان افغانستان و پاکستان گردید. دیگر اینکه در بخش داخلی وضعیت به مرحله ای رسیده بود که می توان آن را حساس و خطرناک خواند و شکایات مردم مبنی بر اینکه داودخان در محاصره چند نفر قرار دارد و به دیگران موقع نمی دهد، زیاد شده بود.

در کنار سیاست داخلی، روابط با کشورهای همسایه مهم بود. سید شمس الدین مجروح می گوید که میان افغانستان و پاکستان جنگ سرد جریان داشت و این مسئله دیگر قابل برداشت نبود:

دو دلیل موجود بود. یکی اینکه میان افغانستان و پاکستان جنگ سرد جریان داشت و نشریات و رادیو پاکستان تبلیغ می کردند که در افغانستان یک نظام خانوادگی بر سر قدرت است. این تبلیغات یک نوع عکس العمل را در بین مردم به وجود آورده بود. از طرف دیگر روابط با دنیا زیر شعاع قرار گرفته بود.

ما خواستار کمک‌ها و قرضه‌ها بودیم اما این‌طور وانمود می‌گردید که کمک‌های ملل متحد برای کشورها و مردمان کشور صورت می‌گیرد نه با اشخاص و حکومت‌ها. به این دلیل از نگاه خارجی و داخلی ضرورت به یک تحول موجود بود. این ضرورت تشخیص داده شد و شخص ظاهرشاه این تصمیم را گرفته بود و داودخان به چنان تشخیص و تصمیم ملتفت شده بود. در آن زمان من وزیر بودم. چند نفر از وزیران از جمله دکتر محمد یوسف‌خان، علی احمدخان پوپل و وزیر معارف، علی محمدخان و چندتن از وزیران دیگر بعضاً به منزل سردار محمد نعیم‌خان که معاون صدارت و وزیر خارجه و برادر کوچک محمد داودخان بود می‌رفتیم و یا به خانه داودخان جمع می‌شدیم و روی موضوعات بحث می‌کردیم که باید تحول بیاید. داودخان می‌گفت باید لویه جرگه را ترتیب بدهیم و در لویه جرگه این مسئله را به میان بگذاریم و از مردم بپرسیم که چه می‌خواهند آیا پادشاهی می‌خواهند یا ریاست جمهوری؟ به چه ترتیب می‌خواهند؟ هرچه مردم گفتند همان‌طور می‌کنیم.

چنان معلوم می‌شد که نتیجه لویه جرگه در برپایی جمهوریت عملی نبود. سید شمس‌الدین مجروح نیز به این عقیده است و می‌گوید که این حرف‌ها از یک نگاه جنبه عملی نداشت. تنها راه عملی این بود که حکومت شاهی مشروطه روی کار آید و قانون اساسی پدیدار شود:

من به یاد دارم و اکثر دوستان این حرف‌های مرا تأیید می‌کنند که من برای بار اول گفتم که این حرف‌ها کاملاً صحیح نیست اگر شما می‌خواهید که صرف کارهای ظاهری کنید مسئله علیحده است اگر لویه جرگه را ترتیب بدهید مردم خواهند گفت: «تخت و بخت شما برقرار» از لویه جرگه چیزی حاصل نمی‌شود. اگرچه این تنها نظر من نبود، سایرین نیز به این عقیده بودند لکن من این را بیان کردم و گفتم اگر شما واقعاً می‌خواهید که حرکت کنید باید تدوین و تصحیح قانون اساسی را ترتیب بدهید که در آن به‌طور مثال صلاحیت‌های شورا معلوم باشد، صلاحیت‌ها و مسئولیت‌های صدراعظم تعیین شود و صدراعظم باید از شورا رأی اعتماد بگیرد، اگر رأی اعتماد نگرفت عزل شود، پادشاهی از حکومت جدا شود، خلاهای قانونی که موجود است باید پر شود و آن‌طور قانون اساسی برقرار گردد که قابل قبول مردم باشد و بعد از ترتیب

قانون اساسی اصلاحات آغاز گردد. کمیته مسوده قانون اساسی وجود داشت و من رئیس کمیته بودم. در آن کمیته متخصصین، حقوقدانان حتی یک مشاور خارجی که ما از فرانسه دعوت نموده بودیم حضور داشت. آن شخص در تدوین قانون اساسی الجزایر نیز کار نموده بود و با بعضی کشورهای اسلامی آشنایی داشت. قانون اساسی ترتیب یافت. یک هدف قانون اساسی این بود که باید صدر اعظم از اعضای خانواده شاهی نباشد زیرا اگر صدر اعظم از نزدیکان پادشاه باشد باز به مردم مشکل است تا او را محاکمه نمایند یا برکنار سازند. سردار محمد داودخان فکر نمی کرد که او به حیث عضویت در خاندان شاهی تعریف گردد. دکتر یوسف و همکارانش به میان آمدند و من به حیث وزیر عدلیه و رئیس کمیته قانون اساسی تعیین شدم و تکمیل قانون اساسی دو سال را دربرگرفت.

سردار محمد داودخان استعفا کرد. عبدالحمید مبارز، که در آن هنگام مأمور بلند پایه وزارت اطلاعات و فرهنگ بود، می گوید که یک روز بعد از آن همراه با همکارانم به خانه سردار محمد نعیم خان رفتیم:

فردای آن روزی که سردار محمد داودخان از صدارت استعفا کرد به اثر پیشنهاد عبدالرشید لطیفی، من، مولانا ارشاد، محمد ابراهیم عباسی و لطیفی به منزل سردار محمد نعیم که وزیر امور خارجه بود رفتیم. در آن زمان وزارت اطلاعات و فرهنگ زیر اداره وزارت خارجه بود. سردار محمد نعیم خان روی تمام موضوعات روشنی انداخت و برای ما گفت که تمام دنیا افغانستان را به چشم یک کشوری که نظام شاهی فتودالی در آن حکمروایی دارد می بیند. ما خواستیم تا به این نظام که به اساس فتودالی استوار است خاتمه بدهیم و استعفا کنیم و این استعفا را در تدوین و تغییرات قانون اساسی خلاصه کردیم تا در کشور یک نوع رقیق از دموکراسی ایجاد شود.

دوره انتقالی

اگرچه در زمان اعلیحضرت امان‌الله‌خان و بعد از آن در دوره محمد نادرشاه قانون اساسی ترتیب گردیده بود ولی اجرای همان قوانین در همان دوره‌ها محدود باقی ماند. عزیزنعیم می‌گوید که قوانین اساسی قبلی با تقاضاهای همان زمان مطابقت نداشت:

در سال ۱۹۳۱ قانون اساسی برای یک مدت ترتیب شد ولی آن قانون به شرایط همان وقت مطابقت نمی‌کرد. به همین ترتیب نزد محمد داودخان همیشه این فکر موجود بود که باید یک حرکت از جانب بالا آغاز شود اگر از پایین شروع گردد به مشکل غیرطبیعی دچار خواهد گردید. به این دلیل بود که سردار محمد داودخان به محمد ظاهرشاه پیشنهاد نمود که باید نظام شاهی مشروطه به میان آید و حکومت از سلطنت جدا شود. مدت زیاد به این پیشنهاد جواب داده نشد. به همین اساس سردار محمد داودخان استعفا کرد و استعفایش قبول شد. راجع به صدراعظم جدید از سردار محمد داودخان نظر خواسته شد تا جانشینش را معرفی کند. او دکتر محمد یوسف را شخص مناسب می‌دانست و باور داشت که محمد یوسف خان از عهده این کار برآید. بعد از آنکه دکتر محمد یوسف خان به این کار گماشته شد حکومت سیاستش را تغییر داد. در تبلیغات علیه داودخان حرف زده می‌شد و دوره گذشته، دوره استبدادی یاد می‌شد و دوره دکتر یوسف خان عصر دموکراسی گفته می‌شد.

عبدالحمید مبارز که از دوستان نزدیک دکتر یوسف است می‌گوید که او یعنی دکتر یوسف خان نظر به لیاقتش به این مقام رسید:

دکتر محمد یوسف در دوره اول حکومت سردار محمد داود به حیث یک

وزیر دانا و لایق معرفی شد. از طرف دیگر او شخص قابل قبول برای پادشاه و سردار محمد داود به شمار می‌رفت. در آن زمان فکر می‌شد که صدراعظم از میان دو شخصیت، یکی دکتر محمد یوسف و دیگری دکتر محمد ظاهر انتخاب خواهد شد. فکر می‌کنم که دکتر محمد ظاهر دعوت را نپذیرفت اما دکتر محمد یوسف دعوت را پذیرفت و صدراعظم شد.

دکتر محمد یوسف می‌گوید که صدراعظم‌های قبلی همه از اعضای خانواده سلطنتی بودند و این مسئله به مشکل کار وی افزوده بود:

برای من دوره انتقالی کار آسان نبود. قبل از من صدراعظم‌های مملکت اعضای خانواده سلطنتی بودند که این ارتباط منبع اصلی قدرت ایشان به شمار می‌رفت. زمانی که بر اساس قانون اساسی حکومت از خانواده شاهی جدا شد باید صدراعظم از طریق حزب و یا پشتیبانی مردم انتخاب شود که در آن زمان احزاب وجود نداشت و پشتیبانی ملی به شکل منظم میسر نبود. منبع اصلی قدرت حکومت انتقالی، اعتماد سلطنت بود. این را باید بگویم که در این راه مشکلات زیاد موجود بود در این دوره پادشاه دستور داد که قانون اساسی تهیه شود و مسئولیت این کار را به دوش من انداخت او همچنین اعضای لویه جرگه را که به پادشاه مربوط بود دعوت نمود.

دکتر جاوید می‌گوید که مردم خوشحال بودند زیرا صدارت از انحصار خانواده شاهی بیرون شده بود:

مردم از آمدن دوره انتقالی خوشحال بودند زیرا نظر به قانون اساسی نو صدارت از خانواده شاهی خلاص و به مردم سپرده شد. یعنی دولت از حکومت جدا شد. طوری که شما خبر دارید در نهم میزان سال ۱۳۴۳ قانون اساسی جدید در افغانستان تصویب شد.

دکتر صمد حامد که عضو کمیته ترتیب قانون اساسی بود، می‌گوید که در این قانون رسم و رواج افغانی و وضعیت معاصر منطقه و جهان در نظر گرفته شده بود:

در این قانون اساسی کوشش شد که از یک طرف فرهنگ افغانستان، علایق مردم و واقعیت‌هایی که هر نظام باید بر اساس شریعت اسلامی استوار باشد

در نظر گرفته شود و از طرف دیگر سنن و آداب افغانی مانند سیستم شاهی مشروطه و لویه جرگه که در آن گنجانده شد، و یک مجمع تشکیل گردد که این مطالب در آن طرح شود. از طرف دیگر باید در این قانون به اوضاع جهانی و نیازهای فردا جواب مثبت داده شود و یک راه جدید پیدا شود که بر اساس اصول اسلامی مردم سهم فعال تری را در فعالیت‌ها سیاسی بگیرند بدون اینکه بهانه‌ای به وجود بیاید که حکومت و قدرت در انحصار یک طبقه خاص است. این منبع اصلی تفکر ما بود و نتیجه این شد که باید از یک طرف آزادی بیاید و از طرف دیگر خانواده شاهی در سیاست سهم نگیرند و به شخص پادشاه وظایف مشخص سپرده شد.

قانون اساسی در همان لویه جرگه‌ای که در ماه میزان سال ۱۳۴۳ ایجاد شده بود تصویب شد. دکتر محمد یوسف خان می‌گوید که در آن لویه جرگه آزادی کامل بود مداخله از هیچ طرف صورت نگرفته بود:

به شما معلوم است که لویه جرگه مجمع سنتی افغانستان است و باید کارهای مهم و بزرگ در آنجا فیصله شود و امروز نیز من طرفدار لویه جرگه هستم که باید لویه جرگه در افغانستان دایر شود و مسایل در آنجا حل و فصل گردد. در آن زمان یک لویه جرگه آزاد انتخاب شد، مداخله حکومت بسیار کم بود، درحقیقت ما هیچ نوع مداخله نداشتیم. اگر مداخله صورت گرفته باشد من از آن اطلاع ندارم. در آن لویه جرگه راجع به مسایل مملکت صحبت‌های بسیار آزاد صورت گرفت. همچنین در آن لویه جرگه قوانین با اکثریت آرا تصویب شد.

نظر به قانون اساسی جدید انتخابات صورت گرفت و ولسی جرگه (شورای ایالتی-ولایتی) دایر شد. دکتر محمد یوسف خان در همین نشست رأی اعتماد به دست آورد. خانم معصومه عصمتی که در ولسی جرگه یک زن فعال بود می‌گوید:

در شورا کوشش می‌شد که رأی علنی و مستقیم باشد. مگر بعضی عناصر چپی وجود داشتند و می‌خواستند تا رأی سزی باشد زیرا آنها قبلاً با حکومت تماس گرفته و گفته بودند اگر شما کوشش کنید که ما وکیل شویم در آن صورت ما به شما رأی می‌دهیم اما در حالت علنی با شما مخالفت می‌کنیم.

موضوع سری بودن و علنی بودن رأی سبب کشمکش در تالار شورا شد و پلیس و سرباز وارد تالار شدند. و وکلا گفتند که به پلیس و نظامی ضرورت نیست باید آنها خارج شوند. بعداً تصمیم گرفته شد که باید رأی سری باشد و مسئولان حکومت بیایند اما حضار وارد تالار نشوند. بیرون تالار شورا بلندگوها قرار داده شد و مردم حرف می زدند. فردا درحالی که ما در داخل شورا نشسته بودیم، صدای گلوله شنیده شد و حادثه سوم عقرب به وجود آمد.

دکتر محمد یوسف خان می گوید که در مقابل او کمونیست ها فعالیت آغاز کردند و این مسئله بر اساس مفاد قانون اساسی نبود.

زمانی که من از طرف پادشاه به عنوان صدراعظم انتخاب شدم باید از شورا رأی اعتماد کسب می کردم. نظر به قانون اساسی، ولسی جرگه و مشرانو جرگه (مجمع متشکل از منتخبین پادشاه و نمایندگانه طبقات اجتماعی) ترتیب یافت. در آن هنگام تحریکات در شورا شروع شد. این تحریکات از طرف کسانی صورت گرفت که قانون اساسی به ضرر آنها بود یا اینکه حضور مرا به عنوان به ضرر شخصی یا خانوادگی شان می دانستند. به شما باید بگویم که همان روز که حکومت من از ولسی جرگه رأی اعتماد می گرفت. دروازه های ولسی جرگه باز بود. آن عده محصلینی که توسط کمونیست ها اغوا شده بودند تالار را اشغال کردند و به حکومت اجازه ندادند تا رأی اعتماد بگیرد. اما یک روز بعد من به ولسی جرگه رفتم و برنامه ام را تقدیم کردم و لیست کابینه را اعلان نمودم. صرفنظر از چند کمونیست تمام ولسی جرگه رأی اعتماد به دولت من دادند.

دکتر محمد یوسف خان در تالار شورا برای حکومتش رأی اعتماد به دست آورد اما در خارج آن تظاهرات صورت گرفت و حادثه سوم عقرب به میان آمد که طی آن چندتن کشته شدند. محمد اسحق نگارگر در آن زمان استاد دانشگاه بود، او می گوید:

زمانی که حادثه سوم عقرب رخ داد حکومت دکتر محمد یوسف خان از پا درآمد و میوندوال به تشکیل کابینه موظف گردید. در آن هنگام در دانشگاه کابل اوضاع متشنج بود. میوندوال خودش به دانشگاه کابل آمد و ردایی سیاه به تن داشت و با احساسات پرشور جوانان روبرو شد. او در خطابه اش گفت که

مسئولین سوم عقرب را محاکمه می‌نماید اما بعدها محاکمه مسئولین صورت نگرفت. عده‌ای از استادان دانشگاه نزد میوندوال رفتند تا با او حرف بزنند. بعداً مناسبات میان دانشگاه و حکومت تیره شد و تظاهرات و اعتصابات آغاز شد.

قانون اساسی

قانون اساسی سال ۱۳۴۳ سندی است که در آن دموکراسی و نظام شاهی مشروطه تضمین شده است. در این قانون قوای اجرائیه، مقننه، و قضائیه از همدیگر جدا و پادشاه نماد حاکمیت ملی شناخته شده بود. دکتر احسان روستامل تره‌کی که حقوق‌دان و زمانی وزیر عدلیه بود، می‌گوید:

با در نظر داشت مقتضیات و شرایط یک کشور رو به توسعه، قانون اساسی اکثر اصول مربوط به دموکراسی و حقوق بشر را در خود جای داده بود لکن از بعضی جهات نسبت به شعور سیاسی جامعه در سطح عالی تری قرار داشت و در آن وقت تا حدی از حوصله هیأت حاکمه خارج بود. طوری که قانون اساسی سال ۱۹۶۴ در شرایطی تصویب شد که جامعه افغانی عملاً با دموکراسی و آن حدودی که در قانون آمده بود آشنایی نداشت. فقدان آزادی بیان، عدم اجازه نشر جراید آزاد، منع اجتماعات، نبودن جمعیت‌های سیاسی و صنفی، محدودیت حقوق انسانی، نبودن مصونیت شخصی و قضایی و فضای جامعه مدنی و سیاسی قبل از تصویب قانون نشان‌دهنده تصویر مختصر آن است.

به نظر من قبل از طرح قانون که بعضی مواد آن تا ده سال بعد جنبه عملی پیدا نکرد لازم بود در چارچوب قانون اساسی سال ۱۹۳۰ تصحیحات لازم و مناسب ایجاد می‌شد و آن آزادی‌ها و حقوق که در قانون سال ۱۹۳۰ در نظر گرفته شده بود به شکل عملی رعایت می‌گردید. برعکس آن موادی که با مقتضات زمان برابر نبود حذف می‌گردید.

علاوه بر ناسازگاری‌ها عده‌ای بر این عقیده‌اند که در ماده نهم قانون اساسی صلاحیت‌های زیاد به پادشاه داده شده است. دکتر عبدالصمد حامد برخلاف این نظر به این باور است که راهی جز این وجود نداشت:

بعضی مردم به ماده نهم قانون اساسی انتقاد می‌کنند اما نظر به شرایط همان وقت که احزاب و نهادهای سیاسی موجود نبود تا اراده مردم را بیان کند، راه دیگری وجود نداشت جز اینکه به مقام سلطنت که ریشه سنتی داشت بعضی صلاحیت‌ها از قبیل اعلان جنگ، انحلال شورا و دعوت به لویه جرگه سپرده شود. بنابراین دلایل قانون اساسی یک قانون مناسب بود. لیکن بدبختانه در قسمت تطبیق قانون اساسی کارهای که باید می‌شد انجام نیافت. مشکل اول این بود که در افغانستان سازمان‌های مدرن منظم وجود نداشت مانند احزاب و اتحادیه‌هایی که برای تطبیق مرام سیاسی تلاش کنند و اگر در قسمتی انحراف صورت گیرد در مقابل آن مقاومت کنند و نقطه دیگری که در قانون وجود داشت و متأسفانه در لویه جرگه حذف شد این بود که باید قانون احزاب بعد از فرمان تقنینی در حکومت دوره انتقالی مانند قانون مطبوعات و برخی از قوانین دیگر تصویب می‌شد تا انتخابات بر اساس موجودیت احزاب به وجود آید. بدبختانه هر عاملی که بود سبب شد این قانون حذف شود و اینطور گفته شد که باید قانون احزاب اول از طرف شورا تصویب شود. لیکن شرایط طوری پیش آمد که این قانون تصویب نشد. به نظر من نتیجه طوری شد که عده‌ای از گروه‌هایی که به صورت پنهانی و غیرمشروع روابط خارجی داشتند فعال ماندند و فرصت آن پیدا نشد که احزاب دیگر به وجود بیایند. در نتیجه همین فضا حرکات اخوانی نیز آغاز یافت. آنها هم در عدم مشروعیت و بنابر عکس‌العمل‌های موجود به میان آمدند.

اما دکتر جاوید که با عده از مواد قانون اساسی موافقت دارد می‌گوید:

در ماده بیست و چهارم قانون اساسی آمده است که پسر، دختر، خواهر، برادرخانم و همسران ایشان، اولادهای آنها و برادرزاده‌های شاه همگی اعضای خانواده شاهی می‌باشند و آنها در تشریفات رسمی دولت بعد از شاه و ملکه جا دارند. مصارف خانواده شاه زیر عنوان بودجه شاهی سنجیده می‌شود. القاب و عناوین برای خانواده شاهی معین می‌باشد. اعضای خانواده شاه در احزاب سیاسی شرکت نمی‌کنند و وظایف حکومتی از قبیل صدارت یا وزارت، عضویت شورا و عضویت در دادگاه عالی را به عهده نمی‌گیرند. اعضای خانواده شاه حیثیت خویش را به صفت اعضای خانواده شاهی تا زمانی که زنده هستند نگه می‌دارند. این مواد نقاط مترقی و دموکراتیک بود که

در داخل و خارج استقبال گرم شد. متأسفانه سردار محمد داودخان از تصویب این قانون خوشحال نبود.

عزیزنعیم به این ماده قانون اساسی به نظر شک نگریسته و می‌گوید که این ماده به خاطر منزوی ساختن سردار محمد داودخان و نعیم‌خان آورده شده بود:

از بعضی شایعات و اخبار چنین برمی‌آید که شاید شاه تحت تأثیر تلقینات عده‌ای از سردار محمد داودخان و طرفداران او احساس خطر می‌کردند یا به پیشرفت و ترقی در دورهٔ داودخان حسادت نموده باشند. به هر صورت بعداً معلوم شد که آنهایی که قانون اساسی را ترتیب داده بودند کوشش می‌کردند تا سردار محمد داودخان و سردار محمد نعیم‌خان را منزوی سازند.

در یکی از مواد قانون اساسی آمده است که پادشاه یک شخص غیرمسئول و واجب‌الاحترام است. دکتر صمد حامد می‌گوید که در این ماده یک اشتباه لفظی وجود دارد. آن انتقاد این بود که از نظر اسلام هیچ انسان مصونیت کامل ندارد و هر که مسئول عمل خویش می‌باشد و مخصوصاً شخصی مانند یک پادشاه که صلاحیت زیاد دارد باید مسئولیت نیز داشته باشد:

به نظر من اینجا یک اشتباه لفظی وجود دارد زیرا مسئولیت‌ها دو نوع است: یکی مسئولیت‌های سیاسی و دیگری مسئولیت‌های اخلاقی، ایمانی و قسماً جزایی. اینجا مقصد از مسئولیت‌های سیاسی است زیرا مسئولیت سیاسی معمولاً به حکومت راجع می‌شود که بعضی سبب سلب اعتماد آنها می‌گردد و حکومت دیگری به میان می‌آید. اما این ماده دربارهٔ سلطنت تطبیق نمی‌گردد. لکن در قانون اساسی ذکر شده که پادشاه با استفاده از صلاحیت‌های ماده نهم که گفته شده چطور می‌تواند اعلان حزب بدهد؟ لویه جرگه را دعوت نماید؟ چطور صدراعظم را تعیین کند؟ همهٔ اینها آمده و دارای محدودیت بود اما با آن‌هم به نظر من که حالا اعتراف می‌کنم بهتر می‌بود که اصلاً این ماده وجود نمی‌داشت.

عزیزنعیم می‌گوید که در این قانون اساسی اختیارات پادشاه زیاد بود و در عمل دموکراسی وجود نداشت:

نظر به قانون اساسی پادشاه صلاحیت تعیین صدراعظم، انتصاب یکسوم مجلس بزرگان، تعیین قاضی القضاة و قاضیان دادگاه عالی و انحلال شورا را داشت. هرگاه صلاحیت‌ها تا این حد باشد باید مسئولیت نیز وجود می‌داشت. اما در قانون اساسی پادشاه شخص غیرمسئول و واجب‌الاحترام و باصلاحیت بود. اما صدراعظم صلاحیت داشت. از طرف دیگر قانون مطبوعات، قانون احزاب، قانون جرگه‌های ولایتی و بلدیة تصویب شد ولی شاه توشیح نکرد. دیده می‌شود که دموکراسی نه در عمل موجود بود نه در فرضیه.

انتخابات شورا

عبدالرحیم هاتف که وکیل ولسی جرگه بود می‌گوید در انتخابات ولسی جرگه تا اندازه زیاد آزادی بود و مداخله مستقیم در آن وجود نداشت:

آن انتخاباتی را که من در شهرها دیدم تقریباً تا اندازه زیاد برون از مداخله بود و حکومت آن زمان مستقیماً در آن دخالت نداشت البته سفارشات غیرمستقیم صورت می‌گرفت و آن سفارشات برای حکومت محلی سنگین تمام می‌شد. اینک در خارج شهرها در اطراف انتخابات چه نوع صورت می‌گرفت در آن قسمت انسان نمی‌تواند تضمین کند که آیا در آنجا بدون مداخله صورت گرفته یا نه. با همه اینها اگر انسان قضاوت کند شکل انتخابات این دوره نسبت به دوره‌های قبل بسیار مترقی بود.

اما گفته می‌شود که بعضی وکلا مانند معصومه عصمتی وردک نماینده ولسوالی معروف قندهار در شورا که بر اثر همکاری حکومت انتخاب شده بود. ولی او خودش این اتهام را قبول نداشته رد می‌کند و می‌گوید:

حتی مقامات بلند حکومتی سفر مرا به قندهار خطرناک می‌پنداشتند. آنها می‌پرسیدند که چطور به قندهار می‌روید؟ خصوصاً آن وقت در قندهار علیه به اصطلاح روی لچی تظاهرات و عده‌ای زندانی شده بودند. از این ناحیه حتی حکومت نیز هراس داشت که مبادا خطری متوجه من شود اما خوشبختانه ارتباطات قومی من در قندهار وجود داشت من آنجا رفتم و روی بعضی مسایل با مردم حرف زدم و آنها تحت تأثیر سخنان من قرار گرفتند. چون من در بین مردم نفوذ داشتم و ارتباطات قومی با آنها داشتم به این ترتیب من به

ولسی جرگه انتخاب شدم. اما حکومت از اینکه چطور به قندهار می‌روم و مبادا مردم عکس‌العمل نشان بدهند، تشویش داشت.

به این ترتیب پارلمان افغانستان از ولسی جرگه، که اعضای آن انتخابی، و مشرانو جرگه، که یک‌سوم آن از طرف پادشاه به‌شکل انتصابی آمده بودند، تشکیل شد. دامنه اختیارات ولسی جرگه زیاد بود و حکومت مجبور بود تا از شورا رأی اعتماد را به‌دست بیاورد و تمام امور مهم را زیر نظر شورا انجام دهد. عبدالاحد کرزی که عضو ولسی جرگه بود می‌گوید:

شورا که به‌نام ولسی جرگه یاد می‌شد دارای شوراهای کوچک دیگری بود که از بین اعضای پارلمان انتخاب می‌شدند. مثلاً شورای تقنین، کمیسیون قوانین، کمیسیون مالی و کمیسیون وزارت خارجه و غیره که در هر کمیسیون از ولایات مختلف نمایندگان حضور داشتند. به این ترتیب اگر یک قرارداد یا لایحه به شورا واصل می‌شد آن کمیسیون‌ها مطابق قانون آن را بررسی می‌نمودند و وزیران مربوطه را می‌خواستند و از آنها پرسش می‌کردند. مثلاً کمیسیون بودجه، وزیر مالیه را می‌خواست و از او اطلاعات بیشتر می‌خواست یا هر وزیر دیگر را خواسته اطلاعات مربوط به بودجه همان وزارت را استعلام می‌نمود. وزیران هم حاضر می‌شدند و با احترام از آنها پرسش به‌عمل می‌آمد و آنها جواب می‌آمد و هرگاه موضوعات نسبتاً عادی مطرح می‌بود وزیر همان وزارت خانه آمده جواب داده، از طرحی که داشت دفاع می‌نمود. یعنی هر مسئله به‌صورت قانونی بود. در شورا دو نوع سؤالات مطرح می‌شد، یکی اینکه از حکومت می‌خواستند که جواب بدهد. در آن صورت ضرورت به رأی‌گیری نبود، و دیگری استیضاح بود که در آن صورت روی موضوعات مهم رأی‌گیری صورت می‌گرفت. قانون طوری بود که اگر پاسخ حکومت درست بود و پارلمان آن را تأیید می‌کرد، مسئله حل بود و چنانچه پاسخ تأیید نمی‌شد، از حکومت سلب اعتماد می‌گردید.

دکتر عبدالصمد حامد وزیر برنامه‌ریزی و معاون صدراعظم می‌گوید که به‌خاطر دارد به ولسی جرگه نمی‌رفت:

هر حکومت و هر وزیر به‌خاطر جمعی به شورا نمی‌رفت، چرا که احساس

ناآرامی و تشویش می‌کرد. به نظر من این یک کار خوب بود زیرا حکومت خود را مقتدر فکر نمی‌کرد تا قاطعانه تصمیم بگیرد. زمانی که ما هم می‌رفتیم و بر ما انتقاد صورت می‌گرفت، در استدلال به مشکلات مواجه می‌شدیم. اگرچه اکثر وکلا سواد کافی نداشتند ولی در امور خانه و دهکده خویش تجربه فراوان داشتند و می‌دانستند که تصمیم یک اداره در نهایت چه نوع نتیجه خواهد داد و چه نقایصی دارد. بنابراین حضور در شورا وقت زیاد را می‌گرفت تا متوجه عاقبت کارهایی می‌شدیم که می‌خواستیم انجام دهیم. من شخصاً در وزارت برنامه‌ریزی بودم و خصوصیت وزارت برنامه‌ریزی طوری بود که همه وکلای شورا به آن علاقه داشته و می‌خواستند بدانند که به منطقه‌شان چه داده می‌شود و چرا کم است. راضی نگه‌داشتن آنها نیز مشکل بود اما با وجود آن هم تجربه داشتیم که در مجلس عمومی شانس حرف زدن برای وزیران کم است و معمولاً رئیس حکومت حرف می‌زند اما وقتی که در کمیسیون‌ها می‌رفتیم در آنجا فضا مساعد بود.

وکلاي شورا علاوه بر مسایل قانونی به امور مملکت نیز توجه داشتند. ننگ یوسفزی وکیل پارلمان می‌گوید که به‌خاطر دارد محمود حبیبی وزیر اطلاعات و فرهنگ از طرف وکلای شورا سلب اعتماد گردید:

در روزنامه اصلاح که یک نشریه دولتی بود و محمود حبیبی وزارت اطلاعات را در اختیار داشت یک کاریکاتور به‌چاپ رسید که در آن به پیغمبر بزرگ اسلام توهین شده بود این مطالب بر وکلای پارلمان سخت گران آمد و محمود حبیبی را از کار برکنار نمودند و او را اخراج کردند.

عبدالصمد حامد می‌گوید که در پارلمان حرف زیاد بود و تصمیم کمتر صورت می‌گرفت:

واقعاً حرف زیاد و تصمیم کمتر گرفته می‌شد. مثلاً زمانی که برای حکومت رأی اعتماد گرفته می‌شد بیست روز مباحثات جریان داشت یا اینکه بعضاً قوانین تصویب نمی‌شد و قراردادهای امضاء نمی‌گردید اما این را باید بگویم که در یک اجتماع تمرین دموکراسی نیز یک سرمایه است که در وجود خودش بالارزش می‌باشد. اگرچه دانستن و پی‌بردن به آن سنگین تمام می‌شود ولی

چاره‌ای نبود زیرا شخصی نمی‌تواند هم غازی شود و هم شهید و هم زنده و سلامت به منزلش بازگردد. بنابراین مشکل بود که هم قراردادهای و هم قوانین زود تصویب شود. به نظر من قانون اساسی و دموکراسی نیز از اراده مردم نشئت نگرفته بود بلکه سیاست قدرت‌های خارجی در این مسئله نیز دست داشت.

اگرچه در سایر کشورها نیز این مشکلات موجود است ولی رأی اعتماد برای صدر اعظم تا این اندازه وقت را نمی‌گیرد. عبدالرحیم هاتف بار این نواقص را به دوش قانون اساسی می‌اندازد و می‌گوید:

یک مسئله این است که بعضی نواقص از زمان تصویب قانون اساسی برجای مانده بود. مثلاً احزاب سیاسی وجود نداشت. در پارلمان افغانستان دویست و شانزده نماینده وجود داشت که از جمله آنها سه تن عضو حزب دست‌چپی بودند. مابقی دویست و سیزده نفر، حزب دیگری را تشکیل می‌دادند یعنی اینکه هر شخص یک حزب بود. آنها نظریات‌شان را مستقلاً بیان می‌کردند. اینکه آنها با کسی هم‌نظر می‌شدند یا معامله می‌کردند یا گذشت می‌نمودند کار مشکل و برای حکومتی که می‌خواست از طریق چنان شوراهای کار خویش را به پیش ببرد، دشوار بود. یک فقره گنگ دیگر مسئله اهمیت دوزبان بود که حدود هر دو زبان (دری - پشتو) معلوم نبود که بعداً سبب جنجال‌ها و معرکه‌های بزرگ شد و حتی تا حال آثار آن دیده می‌شود. با وجودی که احزاب وجود نداشت با آن همه یک‌عده مردم این مسئله را رعایت نکرده و منتظر عواقب نشدند که قانون احزاب شکل گیرد. به این ترتیب به اجبار احزاب دست‌چپی به وجود آمد و در نتیجه احزاب دست راستی مذهبی از شورا خارج شدند و هر دو گسترش یافتند. همچنان در اثر نبودن قانون احزاب، احزاب نهیلیست، لیبرالیست، ملی و متعادل به وجود آمد. آنها به اشاره‌های پادشاه نگاه می‌کردند و آن خلأها تا امروز باقی مانده است و شما جنجال‌ها و جنگ‌هایی را که اینک شاهد بین دو قطب مخالف مشاهده می‌کنید از همان جا نشئت گرفته است.

حزب دموکراتیک خلق

با وجودی که در افغانستان قانون احزاب وجود نداشت اما در سال ۱۳۴۳ در قانون اساسی از احزاب سیاسی حرف زده شده بود. نظر به این قانون حزب دموکراتیک خلق افغانستان زیر نظر نورمحمد تره‌کی فعالیت آغاز کرد و اولین کنگره‌اش در سال ۱۳۴۳ تأسیس شد. سلطان علی کشتمند، صدراعظم سابق افغانستان که در آن کنگره شرکت نموده بود، می‌گوید:

کنگره مؤسس در اول ژانویه سال ۱۹۶۵ تشکیل شد. در آن کنگره از سی نفر دعوت به عمل آمده بود ولی بیست و هفت نفر که من هم از جمله آنها بودم، شرکت نمودیم. در آن کنگره هفت نفر به حیث اعضای اصلی و چهار نفر به عنوان اعضای علی‌البدل تعیین شدم. من عضو اصلی کمیته مرکزی بودم و از همان روز تأسیس تا زمانی که از حزب استعفا کردم همواره عضو کمیته مرکزی باقی ماندم. حزب دموکراتیک خلق افغانستان زمانی تأسیس شد که امکانات عینی و زمینه برای تأسیس احزاب به میان آمده بود. در قانون اساسی سال ۱۹۶۴ یک اندازه آزادی و دموکراسی وجود داشت که بر اساس همان آزادی تشکیلات مقدماتی حزب دموکراتیک خلق افغانستان پایه‌گذاری شد. طوری که در اساسنامه حزب آمده است هدف از تأسیس حزب خدمت به مردم، دفاع از حقوق طبقه زحمتکش، دفاع از حقوق ملی مردم، پیشرفت اقتصادی و اعتلای سطح زندگی مردم و امثال اینها بود.

در این کنگره نورمحمد تره‌کی به حیث منشی عمومی و ببرک کارمل به حیث منشی دوم تعیین شدند. عده‌ای به این باورند که در همان اول روی مسئله رهبری اختلافات

ظهور کرد. سلیمان لایق که عضو کنگره مؤسس است، این نظر را رد می‌کند و می‌گوید:

ما در آن وقت هیچ نوع اختلافات را نمی‌دیدیم. نورمحمد تره‌کی در همان کنگره‌ای که آن را کنگره مؤسس می‌گویم، به اتفاق آرا به عنوان منشی عمومی و بیرک کارمل به سمت منشی دوم تعیین گردیدند. در همان روز شخص محترمی که حالا در میان ما نیست به نام طاهر بدخشی رأی سوم را به دست آورد. اشخاصی که در آن کنگره شرکت داشتند عبارت بودند از: دستگیر پنجشیری، صالح محمد زیری، دکتر شاه‌ولی، نور احمد نور، سلطان علی کشتمند و شخص خودم و...

عبدالکریم میثاق عضو کنگره مؤسس می‌گوید که در همان اوایل بر سر رهبری حزب رقابت آغاز گردید:

زمانی که حزب دموکراتیک خلق افغانستان تأسیس گردید بین سه نفر بر سر مسئله رهبری رقابت ظهور کرد. این سه شخص عبارت بودند از نورمحمد تره‌کی، بیرک کارمل و طاهر بدخشی. رقابت طوری بود که هر که می‌خواست اعضای کمیته مرکزی را طرفدار خود ساخته، جایگاه خویش را در حزب قوی تر نماید. اساساً اختلافات بر سر مسئله رهبری بود و در اصول هیچ وجود نداشت. البته نورمحمد تره‌کی به تدریج ادعا می‌کرد که او به بیرک کارمل اعتماد سیاسی ندارد بنابراین نمی‌تواند با او یکجا در سطح رهبری کار کند. نورمحمد تره‌کی در آن وقت منشی عمومی حزب بود. همین بی‌اعتمادی سبب شد که در ماه ثور سال ۱۳۴۶ حزب به دو بخش خلق و پرچم تقسیم شد.

اگرچه حزب به دو شاخه تقسیم شد اما ایدئولوژی و مرام‌شان یکی بود. سلیمان لایق می‌گوید که ایدئولوژی آنها ملی دموکراتیک بود:

حزب یک سیاست ملی دموکراتیک را در پیش گرفت. اگرچه بعدها تعلیمات مارکسیستی-لنینیستی در حزب زیاد گردید و در درس‌های حوزه‌های حزبی که هر حزب دارای چنین فعالیت‌ها است، و در فعالیت‌های فرهنگی به شیوه مارکسیستی تبلیغ می‌گردید، لکن مرام حزب که از روز اول باقی مانده یک مرام کمونیستی نیست بلکه در آن مسیر رشد غیر سرمایه‌داری به حیث آغاز

حرکت اقتصادی قبول شده بود. همچنان در عرصهٔ سیاسی یک حکومت دموکراتیک ملی یعنی ضداستعمار و ضدامپریالیسم بود. بنابراین سیاست ملی دموکراتیک، سیاست ما بود.

اما عبدالکریم میثاق می گوید که از همان روز تأسیس معلوم بود که این حزب چپی است و از سوسیالیزم طرفداری می کند:

در کنگره مؤسس صحبت آغاز گردید و اشتراک کنندگان بیانیه دادند. زمانی که نوبت به نورمحمد تره کی رسید او از کشوی میزش دستمال سرخ رنگ را کشیده روی میز پهن کرد. زمانی که نورمحمد تره کی دستمال سرخ رنگ را پهن کرد. از طرف اعضای کنگره با احساسات گرم تشویق شد. از این مسئله معلوم می شود که در اول ایدئولوژی حزب یک ایدئولوژی چپی و خواهان یک نظام سوسیالیستی برای افغانستان بود.

پروفسور رسول امین از نورمحمد تره کی خاطره ای دارد و می گوید:

زمانی که برای بار اول نورمحمد تره کی را دیدم از خلق و خوی وی خوشم آمد زیرا وی در بین صحبتش فکاهی نیز می گفت و من نیز همین گونه عادت دارم و در بین صحبت از طنز و فکاهی استفاده می کنم. بعداً روی مسایل سیاسی حرف زدیم. به زودی معلوم شد که او از مسایل بسیار کهنه حرف می زند، من برایش گفتم که اگر شما فکر می کنید آنچه که در اتحاد شوروی صورت می گیرد علمی و چنانچه در سایر نقاط جهان صورت گیرد غیر علمی است این نظر خودش یک حرف غیر علمی و غیر منطقی می باشد. باز یک خاطرهٔ دیگر را به یاد دارم که روزی روی مسئله ای با هم صحبت می کردیم من گفتم مارکس در کتابش گفته است که سنن و رسم و رواج های یک جامعه به نسل نو منتقل می شود و رهایی از آن رسم و رواج ها کار آسانی نیست. او برایش گفت این را در کجا خوانده ای؟ من گفتم در کتاب مارکس و نام کتاب را برایش گفتم. او پرسید که این کتاب در کجا چاپ شده است؟ من گفتم در لندن. او گفت کتاب های امپریالیستی را خوانده ای و مغزت خراب شده است. از این حرف او فهمیدم که بسیار تحت تأثیر حزب کمونیست اتحاد شوروی قرار دارد.

سلمان لایق می‌گوید که سیاست ما بر اساس ضدیت با کشورهای امپریالیستی و همکاری با کشورهای سوسیالیستی به پیش برده می‌شد:

در آن زمان این شعارها بازار گرم داشت. بنابراین طبیعی بود که نزدیکی با کشورهای سوسیالیستی سبب جلب همکاری و همدردی و حمایت آنان می‌شد. لیکن در طرح‌های ما هیچ نقطه‌ای وجود نداشت که به سوی آن انگشت اتهام اشاره رود، به گونه‌ای ما به صورت عمدی با جناحی اختلاف و با جناحی دیگری وابستگی داریم. طبیعی است که در آن زمان تضاد کلی بین سرمایه‌داری و سوسیالیزم موجود بود و طبیعی است که حمایت از مرام سوسیالیزم و مخالف با آن، روش دنیای سرمایه‌داری بود. به این سبب بود که عده‌ای عجله کردند تا حزب ما را به عنوان یک حزب کمونیستی معرفی کنند. بدبختانه اکثراً حتی همین انگلستان زمانی که حزب ما موضع‌گیری ضد امپریالیستی را در پیش گرفت اینها حزب را خلاف منافع ملی خویش تشخیص دادند، صرف نظر از اینکه بدانند که این حزب در یک کشور فقیر به وجود آمده است. حزب می‌خواهد در کشور خویش به منافع ملی خویش فکر کند و منافع طبیعی‌اش را به کار بیاندازد. اینها به بهانه نزدیکی با اتحاد شوروی حزب ما را دشمن خویش می‌پنداشتند و حزب ما تا آخر نتوانست خود را از این اتهام برهاند و نشان بدهد که حزب ما یک حزب کمونیستی نبوده بلکه یک حزب است که اصلاحات اقتصادی آن در برابر سرمایه‌داری، به سوسیالیزم نزدیک‌تر است.

جنبش‌های اسلامی

اگرچه قبلاً حرکات منظم اسلامی وجود داشت ولی شکل منظم سیاسی را به خود نگرفته بود. مولوی محمد یونس خالصی در این باره می‌گوید:

یک گروه به نام حزب‌التواین را ساختیم و در آن گروه مرحوم گهیج صاحب، مرحوم هدایت صاحب و دیگران با ما بودند. هدف اصلی ما این بود که باید در معارف تسلط پیدا کنیم. طوری که این تسلط در چارچوب حکومت نباشد بلکه مدارسی بسازیم و در آنجا پسران را تدریس کنیم و با همدیگر آشنا بسازیم تا با خود و با جوانان محلی آشنا شوند و جوانان محلی به مرحله رشد اسلامی برسند و از آن طریق به وطن و مردم خدمات قابل قدر را انجام دهند.

در این زمان بود که نظریات تازه اسلامی در نقاط مختلف کشور پیدا شد. پروفیسور برهان‌الدین ربانی می‌گوید که او در مکتب متوسط در ولایت بدخشان بود که اندیشه اسلامی در او راه پیدا کرد و زمانی که به دبیرستان ابوحنیفه آمد در آنجا با دنیای دیگر روبرو شد:

البته ما در آنجا با یک دنیای دیگر و کتاب‌های زیاد روبرو شدیم. در آن زمان جنبش‌های چپی و کمونیستی در افغانستان آغاز شده بود. زمانی که به کلاس دهم و یازدهم رسیدیم با جوانان نو و افکار جدید روبرو شدیم. در این زمان حرف‌های مارکسیزم-لنینیزم به گوش ما کم‌کم می‌رسید. این زمان بود که افکار اسلامی و افکار مارکسیستی در مقابل همدیگر قرار گرفتند. ما در آن وقت با معلومات محدود خویش می‌کوشیدیم تا با مارکسیسم مقابله کنیم. در آن زمان نظام‌الدین تهذیب و عبدالحکیم شرعی جوزجانی ظاهراً افکار اسلامی

داشتند و در کلاس‌های بالاتر از ما قرار داشتند. از این زمان بود که ما فعالیت‌های اسلامی را آغاز کردیم، مارکسیست‌ها بصورت علنی فعالیت می‌کردند در حالی که ما مخفی بودیم. زمانی که به صنف اول فاکولته رسیدیم در این هنگام استاد غلام محمد نیازی با اندیشه‌های نو و افکار نو به وطن برگشت و ما به این فکر شدیم که باید به‌طور منظم فعالیت کنیم.

مهندس گلبدین حکمتیار می‌گوید که او دانش‌آموز دبیرستانی بود که با شاگردان چپ‌گرا به مناقشه و بحث می‌پرداخت:

به یاد دارم زمانی که شاگرد دبیرستان امام صاحب بودم با یکی از اعضای حزب پرچم به مناقشه پرداختم. آن شخص در مناقشه و تمام قضایا عقب‌نشینی کرد و در پایان گفت زمانی که به دانشگاه آمدی وضعیت دیگری را خواهی دید و این افکار و نظریاتی را که در این محیط با تو است رها خواهی کرد. نزد من این تشویش پیدا شد که شاید دانشگاه محیطی باشد که در آنجا برای ما مشکلات به‌وجود بیاید و در آنجا نتوانیم ادامه تحصیلات دهیم. زمانی که به دانشگاه داخل شدم دیدم که در سراسر دانشگاه تقلید از بیگانگان مسلط است و این تقلیدها در لباس، گفتار، شخصیت و حتی حرف‌زدن دیده می‌شود و تقلیدکنندگان به آن افتخار می‌کنند و تقلید از بیگانگان کمال تلقی می‌گردد و دیدم که احزاب کمونیستی در دانشگاه فعال هستند. آنها جوانان را به‌طرف الحاد و بی‌دینی می‌کشاندند. قمار و شراب‌نوشی را ترویج می‌کردند. محفل‌ها می‌ساختند و در آنجا فساد و بی‌بندوباری برپا می‌نمودند. آنها برنامه نداشتند صرف چند کتاب که توسط حزب توده ایران منتشر شده بود با خود داشتند و بدون نظر داشت شرایط کشور آن را طوطی‌وار می‌خواندند و زمزمه می‌کردند. حالات دانشگاه چنان بود اما متأسفانه تا آن زمان یک قوت منظم که بتواند علیه افکار وارداتی مقابله کند وجود نداشت. ما با آن جوانان که در مسجد با همدیگر آشنا شده بودیم و می‌دانستیم که آنها احساس داشتند و از اوضاع متنفر بودند، به نظام حاکم اعتراض داشتند و به گروه‌های چپی نپیوسته بودند، تصمیم گرفتیم که باید یک کار منظم را شروع کنیم. یک روز در اتاق درسی دانشکده با هم نشستیم و حرف زدیم و یک شب که باران می‌بارید و ماه فروردین بود ما دوازده نفر با همدیگر تعهد کردیم که بعد از آن در راه اسلام به

شکل منظم مبارزه کنیم. از جمله همان دوازده نفر یازده تن آنها به شهادت رسیدند و تنها من از آن سعادت بهره نبردم لکن در نقش قدم آنها روان هستم.

پروفسور صبغت‌الله مجددی می‌گوید زمانی که محصلین دانشگاه کابل فعالیت را آغاز کردند وی با ایشان همکاری کرده بود:

شاگردان دانشگاه کابل یک نوع حرکت را آغاز کردند. آنها را من تحریک نموده بودم. خداوند شاهد است که تحریک من طوری بود که یک مسجد در نزدیکی دانشگاه وجود داشت و روزهای جمعه من برای نماز آنجا می‌رفتم. آنجا محصلین دانشگاه می‌آمدند. آنها را راجع به اسلام درس می‌دادم. آنها می‌گفتند این حرف‌هایی را که تو می‌زنی برای ما تازه است. بعداً آنها ده‌ده نفر یا دوازده، دوازده نفر به خانه ما می‌آمدند و معلومات می‌گرفتند. من به آنها اسلام درس می‌دادم و راجع به اسلام حرف می‌زدیم. یکی از آنها مهندس احمدشاه بود که من به او کتاب‌ها می‌دادم و دیگری صوفی قربان نام داشت. (مهندس احمدشاه احمدزی معاون اتحاد اسلامی افغانستان و وزیر امور داخله اولین حکومت اسلامی بود و صوفی محمد قربان قاصر عضو شورای اجرائیه جمعیت اسلامی افغانستان که در سال ۱۹۹۳ در اثر حادثه هوایی در ولایات بدخشان شهید شد). آنها می‌آمدند و من به پروفسور ربانی گفتم که تو هم بیا و تو می‌توانی رهبری این جوانان را به عهده بگیری زیرا در دانشگاه درس می‌دهی، اما او نیامد. در آن زمان لیبی از من دعوت کرد و برایم گفتند هر که را می‌خواهی با خود بیاور، ما هزینه سفر آنها را می‌دهیم. من اسم استاد ربانی را دادم زیرا با وی آشنایی دیرینه داشتم علاوه بر اسم استاد ربانی اسم‌های دیگر را نیز به آنان دادم که آنها عبارت بودند از غلام نبی نوشاد، عبدالاحد عشرتی، ربانی خان که در مکتب ابوحنیفه بود و غلام محمد نیازی که در دانشکده شرعیات درس می‌داد. چون آن دعوت از طرف حکومت نبود، همه آنها ترسیدند و از رفتن خودداری کردند. تنها ربانی خان که در مکتب ابوحنیفه امام بود همراه با نماینده گهیج و غلام نبی نوشاد با من رفتند. من می‌خواستم تا این جوانان و محصلین دنیا را بشناسند و در دنیا شناخته شوند و معرفی گردند. به صورت اجمال می‌توانم بگویم که این حرکت را من تقویت کردم و اینها پیوسته نزد من می‌آمدند. زمانی که اینها زندانی شدند من رفتم و عده‌ای از

آنها را از زندان خلاص کردم. همین مهندس گلبدین حکمتیار زندانی شد، من رفتم و او را خلاص کردم.

در کنار مجددی سایرین نیز این حرکت اسلامی را حمایت کردند. مهندس گلبدین حکمتیار می‌گوید که همه این حرکات شکل انفرادی داشت و منظم نبود:

شما به من بگویید که یک دوره قبل از ورود من به دانشگاه آیا شما در دانشگاه کابل یک تحرک را مشاهده کرده بودید؟ آیا به نام اسلام فعالیت وجود داشت؟ تظاهرات، اجتماع، پخش کتب، دعوت به تشکیل اجتماعات به شکل منظم دیده می‌شد؟ زمانی که ما به دانشگاه آمدیم چنین چیزی را مشاهده نکردیم اگر یک تحرک وجود می‌داشت ما مجبور به اقدام نمی‌بودیم. من هیچ حرکت نمی‌دیدم و نشنیده‌ام. اگر ادعا می‌شود که چنین تحریکات وجود داشت شاید حرکات انفرادی بوده باشد یا اگر بوده شاید تعداد آن از یک یا دو نفر اضافه نباشد و فعالیت‌های آنها محسوس نبود. نه آنها تظاهرات می‌نمودند نه اجتماعات و نه به شکل منظم کار می‌کردند. البته در نزد بعضی اشخاص به‌طور انفرادی این نظر وجود داشت که از وضع ناراضی بودند و می‌خواستند تا برای اسلام کار کنند و در مقابل گروه‌های چپی مقابله نمایند و در اجتماع تغییر بیاورند. البته این احساس نزد بسیاری بود ولی به‌صورت انفرادی. احساس انفرادی را نباید چنین تعبیر کرد که اساس یک حرکت گذاشته شد.

اگرچه فعالیت‌های سیاسی به شکل منظم وجود نداشت ولی حرکات برضد کسانی که با اسلام مخالفت می‌نمودند وجود داشت. یکی آن‌هم تظاهرات روحانیون برضد آن نوشته منتشره در روزنامه پرچم به مناسبت صدمین سالگرد لنین بود. پروفیسور صبغت‌الله مجددی در این باره می‌گوید:

زمانی که آن را دیدم به جانم آتش گرفت و گفتم می‌روم مردم را جمع می‌کنم و تظاهرات می‌کنم. همین سبب شد روحانیون اجتماع نموده، تظاهرات صورت گرفت. پدرم گفت: کجا می‌روی و چه می‌کنی؟ من گفتم می‌روم تا در تظاهرات شرکت کنم. اگر همین هفت فرزند من در این راه کشته شوند من از این کار نمی‌گذرم تا کمونیست‌ها مجازات نشوند. باید آنها زندانی گردند و محاکمه شرعی صورت گیرد. من تا آخر تظاهرات بودم. حدود هفده تن از

علما زندانی شدند و من با عبدالولی که رئیس قوای مرکز بود گفت و گو کردم. بعد از نیم ساعت جروبحت او برابم گفت تا چند روز صبر کنم زیرا پادشاه به خارج رفته بود. ژنرال ولی گفت زمانی که اعلیحضرت از خارج آمد اینها رها می شوند. بعداً من شخصاً به زندان دهمزنگ رفتم زندانیان را رها ساختم. زمانی که زندانی بودند برای آنها کمک می رساندم و در آن تظاهرات من در جلوی جماعت بودم از اول تا آخر. نمایندگان شورا اکثر حالا زنده هستند و شاهد می باشند که من در شورا در اجتماعات شهری حرف می زدم و تبلیغ می کردم. من به نمایندگی علما به شورا رفته بودم و با وکلا صحبت کرده، برضد کمونیست ها تبلیغ می کردم.

دانشگاه کابل

در همین زمان دانشگاه کابل یک مؤسسه علمی بود که در آنجا دموکراسی وجود داشت. پرفسور عبدالحی نظیفی دربارهٔ روش و فعالیت‌های دانشگاه کابل می‌گوید:

در اواخر سلطنت، ریاست دانشگاه و دانشکده‌ها انتخابی بود چنانکه رئیس دانشگاه و رؤسای دانشکده‌ها در اثر انتخابات روی کار آمده و هر یک برای مدت چهار سال یا کم و زیاد کار می‌کردند. برای ورود به دانشگاه کنکور می‌گرفتند و من در جمله کسانی بودم که در این راه کار می‌کردم. برای امتحان گرفتن معیاری سنجیده شده بود که بر اساس آن یک شاگرد دبیرستان ازترین کوت و یک شاگرد از دبیرستان حبیبیه کابل در یک سطح بودند، ما طوری عمل می‌کردیم که شاگردان مرکز را با شاگردان مرکز و شاگردان ولایات را با شاگردان ولایات مقایسه می‌کردیم و شاگردان لایق ولایات که در بین هم‌تایان خود از ذکاوت خوب‌تر برخوردار بودند با شاگردان با استعداد مرکز یکجا انتخاب می‌شدند. بعداً تجربه نشان داد که این شاگردان می‌توانستند در کنار همدیگر بار دروس را که به دوش‌شان گذاشته می‌شد به آسانی به پیش ببرند. تا جایی که من می‌دانم در انتخابات دانشگاه حکومت هیچ‌گونه مداخله نمی‌کرد.

توریالی اعتمادی، یکی از رؤسای دانشگاه کابل، می‌گوید که آن دوره یکی از مشکل‌ترین دوره‌های دانشگاه بود.

روزهای دشوار برای دانشگاه کابل و معارف بود. بدبختانه همه دستگاه‌ها به امور دانشگاه دخالت می‌کردند. زیرا میدان سیاست در افغانستان وسیع نبود و

یگانه جای فعالیت آنان دانشگاه کابل بود و احزاب سیاسی آنجا را مرکز فعالیت‌های خویش ساخته بودند. آنجا نمایندگان احزاب راست و چپ، افراطی و غیر افراطی همه حضور داشتند و در چنین وضعیت کارکردن در دانشگاه آسان نبود. در تجربه اداری من این هنگام بدترین دوران ریاست دانشگاه بود. بعضاً زمانی که آن دوره را در خواب می‌بینم پریشان می‌شوم.

در این زمان تظاهرات ادامه داشت و اتحادیه محصلین به مبارزه‌اش ادامه می‌داد و دانشگاه کابل به مرکز فعالیت‌های سیاسی تبدیل گردیده بود. تازه خان و بیار عضو حزب دموکراتیک خلق افغانستان و وزیر مختار حکومت دکتر نجیب‌الله در لندن در آن زمان کانديد اتحادیه محصلان بود ولی حزب خلق به او اجازه نداد تا در اتحادیه مشارکت نماید. او معتقد است:

من به صورت منظم به منزل نورمحمد تره‌کی می‌رفتم. او به من محبت زیاد می‌نمود. یک‌روز به منزل او رفتم و گفتم می‌خواهم در اتحادیه کانديد شوم. او به من گفت باید یک پست خط بدهی که بعد از عضویت در اتحادیه به حزب وفادار می‌باشی در غیر آن ما در نظر داریم تا نماینده دیگری را معرفی کنیم. من برایش گفتم که رفیق محترم این عجیب است. من عضو حزب هستم و در سال‌های گذشته همواره کارهایی نموده‌ام که طرف تأیید حزب و حتی شخص شما قرار گرفته است. حالا چطور شد که می‌گوئید خط بدهم؟ ادامه داده گفتم که از دادن دست خط چه فایده در حالی که خط بدهم و وفادار نباشم؟ اگر خط ندهم و وفادار باشم بهتر است یا خط بدهم و وفادار نباشم؟ تنها یک حرف می‌زنم و آن اینکه به فصاحت می‌گویم که به دموکراسی خلقی وفادار نیستم و این شعار را در جامعه فعلی افغانستان قابل تطبیق نمی‌دانم و صرف حزب دموکراتیک خلق افغانستان را یک حزب ملی و دموکراتیک می‌پندارم.

در همین زمان دو حزب قدرتمند پرچم و شعله جاوید در صحنه سیاسی دانشگاه ظهور کردند و در اتحادیه محصلان نفوذ زیاد داشتند اما در کنار این دو حزب، گروه‌های اسلامی نیز در دانشگاه راه یافتند. مهندس گلبدین حکمتیار می‌گوید در اوایل تعداد آنها کم بود ولی بعداً توانستند تا نفوذ خویش را گسترش دهند:

در اوایل زمانی که این تحرک ایجاد شد تعداد ما در تظاهرات و اجتماعات از

پنجاه یا شصت نفر تجاوز نمی‌کرد. شما شاید شاهد آن صحنه‌ها بوده باشید. احزاب کمونیستی بر اوضاع دانشگاه مسلط بودند. آنها مدت‌ها قبل، حدود چهار یا پنج سال قبل از ما، کار را شروع نموده بودند و در مؤسسات علمی نفوذ داشتند. در پس آنها احزاب، حکومت و قدرت‌های خارجی قوی وجود داشت و از بیرون تغذیه می‌شدند. در طرف مقابل آنها چندتن محدود از جوانان قرار داشتند که نه پشتیبان خارجی و نه در پس آنها قوت قرار داشت. آنها می‌خواستند مملکت را تغییر بدهند و رژیم از آنها احساس خطر نمی‌کرد بلکه از گروه‌هایی احساس خطر می‌کرد که قوی به نظر می‌رسیدند. اما به عقیده من همین احزاب کوچک به زودی در بین مردم ریشه دوانیده ملت را منظم ساخته توانستند و به چنان قوتی تبدیل شوند که مهار کردن آن کار آسان نبود. آنها در بین روشنفکران محدود می‌ماندند ولی این گروه جوان و بی‌پشتیبان در بین مردم طبقات مختلف نفوذ کرده و بسیار زود اینها به گروه خطرناک تبدیل شدند. همین مسئله بود که ظاهرشاه صریحاً می‌گفت «خطر از بیرق سبزه‌هاست نه از بیرق سرخ‌ها، جلوگیری از بیرق‌های سبز بعداً مشکل می‌شود» شما دیدید که در همان زمان هیچ‌یک از کمونیست‌ها به زندان نرفتند. اگر هم زندانی شدند برای چند روز به‌طور نمایشی بود. ولی از اعضای حزب ما اکثراً زندانی شدند و حتی در تمام دوران ظاهرشاه در زندان بودند. حالت چنان بود که شرایط مردم با جریانات اسلامی در تضاد نبود و همان بود که الحمدلله خلاف تصور در مدت بسیار کم نهضت اسلامی توانست در اکثر مؤسسات آموزشی راه پیدا کند و پشتیبانی آنها را جلب نماید. شما به یاد دارید که در انتخابات اول ماکرسی نداشتیم و در انتخابات دوم در اتحادیهٔ محصلین دوازده کرسی به‌دست آوردیم و در انتخابات سوم دو ثلث کرسی‌های اتحادیه را به‌دست آوردیم. اندک‌اندک قوت و نفوذ این جریان فزونی گرفت.

فعالیت‌های سیاسی از دانشگاه به دبیرستان‌ها سرایت کرد. عزیزنعم، استاد سابق دانشگاه کابل، شاهد حمله پلیس به دبیرستان ابن سینا بوده است و می‌گوید:

در سال ۱۳۴۸ در دانشگاه تظاهرات صورت گرفت. این تظاهرات به دبیرستان ابن سینا سرایت کرد و سبب شد که در آن دبیرستان اعتصابات صورت گیرد. در دبیرستان ابن سینا که در جوار دانشگاه قرار داشت شاگردان، معلمان آن

دبیرستان را گروه‌گان گرفتند تا آنکه بعد از دو هفته پلیس مداخله کرد. ساعت دو بعد از ظهر بود که من به طرف دانشگاه روان بودم دیدم پلیس در دبیرستان ابن سینا مداخله نموده است، من به طرف دانشگاه آمدم و به تدریس پرداختم. چون این واقعه تازه رخ داده بود محصلین دانشگاه کابل از آن آگاهی نداشتند. چند لحظه بعد شاگردان ابن سینا به دانشگاه رسیدند به کلاس من آمدند و شاگردان را به تظاهرات دعوت کردند. من در یک شرایط دشوار قرار داشتم. به شاگردان گفتم اگر تظاهرات را به نفع خود می‌پندارید، تظاهرات کنید و اگر ترجیح می‌دهید در کلاس باشید، بنشینید. به هر صورت بسیاری از محصلین در کلاس ماندند. روز بعد در دانشگاه تظاهرات دایر شد، پلیس مداخله کرد و یک تعداد استادان از طرف پلیس لت و کوب گردیدند. استادان عکس‌العمل شدید نشان دادند تا در نتیجه استادان مجلسی ترتیب دادند و بیانیه‌ای صادر کردند که من هم آن را امضاء کردم. در آن بیانیه از حکومت خواسته شده بود که به موضوع جواب بگویند.

پرفسور رحیم الهام استاد دانشگاه کابل آن صحنه را به چشم دیده است و می‌گوید که استادان لت و کوب گردیدند و نتیجه چنان شد که در مقابل این عمل، عکس‌العمل نشان داده شود و اتحادیه استادان تشکیل شود:

ما به اتاق شورای علمی دانشگاه رفتیم چون احزاب سیاسی نیز فعال بودند اکثر استادان که شامل آن احزاب بودند نیز آمدند و جمع شدند. در آن زمان برای اولین بار انجمن استادان تشکیل شد. چون این ابتکار را من نموده بودم بنابراین در همان مجمع از طرف استادان به عنوان دبیر تعیین شدم. بعداً از هر دانشکده استادان آمدند و ما با هم یکجا شدیم. پرفسور علی محمدزهما را به حیث رئیس تعیین نمودیم و دکتر سید خلیل هاشمیان منشی هیأت رئیسه تعیین شد، بعداً مبارزه را شروع کردیم و هدف ما حفاظت حقوق شاگردان و استادان بود و می‌کوشیدیم تا بار دیگر به دانشگاه چنین تهاجمی صورت نگیرد.

ژنرال عبدالحکیم کتوازی فرمانده ژاندارم پلیس آن زمان بود و همین تظاهرات را کنترل می‌کرد، او می‌گوید:

حرکت از طرف تظاهرکنندگان آغاز شد. آنها به پلیس حمله کردند و زمانی که پلیس مقاومت کرد آنها شروع به دویدن نمودند و به دانشگاه حمله بردند و در آنجا شیشه‌ها را شکستند و درب‌ها را خراب کردند و بعضی دختران را اذیت نموده خواستند تا همه بدن‌های ما به پای حکومت تمام شود. بعضاً تظاهرکنندگان به طرف پلیس سنگ و چوب پرتاب می‌کردند. چون عده‌ای از افراد پلیس بی‌سواد بودند اگر از طرف ایشان سنگ یا چوبی پرتاب شده باشد یا کسی را با چوب لت و کوب نموده باشند نمی‌توانم منکر شوم، ولی این را می‌گویم که ما از قانون دستور می‌گرفتیم. همین دکتر نجیب‌الله (رئیس‌جمهور قبلی) چندین بار زندانی شد و من او را سه بار گرفتار نمودم و به زندان افکندم. بعد از اینکه دکتر نجیب رئیس‌جمهور شد او را دیدم و صحبت روی قانون بود من به صراحت گفتم که سه بار امر زندانی شدن شما را من داده‌ام. او گفت بلی. من گفتم حالا حاضر هستم که بگویم آن کار قانونی بود یا نه و برایش گفتم حالا هم حاضر هستم اگر در آن زمان کار خلاف قانون نموده باشم و یا اگر یک بی‌قانونی از طرف پلیس صورت گرفته باشد، جواب شما بگویم. او در جواب برایم گفت نه به هیچ صورت کار. خلاف قانون از شما سر نزده است.

مطبوعات و جراید

در دوره ده‌ساله آزادی نشریات جراید آزاد اجازه نشر یافتند. محمد حسن و لسمیل، گرداننده جریده مجاهد ولس در ناروی، می‌گویند که در اواخر سلطنت محمد ظاهرشاه به مطبوعات آزاد امکانات بهتری برای نشر داده شد.

در دهه پایانی سلطنت محمد ظاهرشاه به مطبوعات آزاد و ملی فضای بیشتری داده شد و این موقع به دست آمد تا یک تعداد جراید اجازه نشر یابند مانند جریده افغان ملت، مساوات، گهیخ، ملت، کاروان، پیام امروز، سبا، پیا و جدان، افکار نو، خلق، پرچم، شوخک، ترجمان، روزگار و جریده افغان که مدیرمسئول آن من بودم. این روزنامه‌ها در آن زمان به طبع می‌رسید. در میان این جراید جریده خلق ارگان حزب دموکراتیک خلق افغانستان نیز بود نورمحمد تره‌کی به حیث رئیس و بارق شفیع‌ی به‌عنوان مدیرمسئول آن که می‌کردند. جریده خلق از دولت و اصلاحات ارضی طرفداری می‌کرد. زمانی که حزب دموکراتیک خلق افغانستان تقسیم شد، جریده پرچم نیز شروع به نشر نمود. در جراید چپی شعله جاوید نیز جایگاه خاصی داشت. این جریده خواننده بسیار زیادی در کابل داشت.

قدرت‌الله حداد مدیرمسئول جریده افغان ملت می‌گویند که هدف این روزنامه جلوگیری از بروز ایدئولوژی‌های بیگانه بود:

افغان ملت از جمله اولین جراید بود که در سال ۱۳۴۵ نشر شد. صاحب آن مهندس غلام محمد فرهاد و مدیرمسئول آن من بودم. البته در ابتدا

و من مسئولیت آن را به دوش گرفتم. ما در آن زمان احساس می کردیم که طوفانی از ایدئولوژی های بیگانه به طرف افغانستان می آید. بخش قابل ملاحظه ای از این طوفان از طرف شمال و یک بخشی از طرف غرب بود، ما خواستیم تا مردم افغانستان هویت تاریخی و شخصیت های ملی شان را فراموش ننمایند. برای این منظور چراغ عقاید ملی و تاریخی شان همیشه روشن باشد. در این میان هدف ما این بود که مردم افغانستان رهبران خود را بشناسند و دنباله رو آنها باشند نه از بیگانگان. ما معتقد بودیم که احمدشاه بابا اگر یک فلسفه عالی داشت و ما را محتاج هیچ کس در دنیا نمی ساخت که ما مجبور باشیم از آنها چیزی را اقتباس کنیم.

در کنار روزنامه افغان ملت، مساوات نیز یک روزنامه میانه رو و ارگان گروه دموکراتیک مترقی صدراعظم محمدهاشم میوندوال بود. مدیرمسئول این نشریه، پرفسور محمدرحیم الهام، می گوید که روشنفکران با آن جریده همکاری می نمودند:

زمانی که میوندوال امیدوار شد که صدراعظم می شود، چندتن از روشنفکران را یکجا جمع نموده به آنها گفت تا برای اهداف وی برنامه عمل تهیه کنند. برای بار اول یک برنامه معین تهیه کردیم که بعداً آن برنامه به السنه مختلف ترجمه گردید و برای بار اول به شکل یک کتاب درآمد. بعداً میوندوال آن برنامه را در شورا خواند و بر اساس همان برنامه از شورا رأی اعتماد گرفت و صدراعظم شد. ما چندتن روشنفکر خواستیم توسط یک روزنامه به حکومت فشار بیاوریم تا برنامه اش را تطبیق کند و به این ترتیب ما خواستیم تا این روزنامه را شبیه یک قیچی نموده، از آن جهت کنترل حکومت استفاده کنیم. در مرحله اول تمام آن فلسفه ای که در آن توسعه داخلی از جنبه فرهنگ گرفته تا به اقتصاد، اوضاع اجتماعی و سیاست خارجی همه آنها به طور منظم آمده بود و ما در طول زمان می خواستیم دموکراسی طوری که در قانون اساسی منعکس شده توسط حکومت اجرا شود و طوری که در قانون اساسی ذکر شده بود به طرف پادشاهی مشروطه حرکت کنیم. به این منظور من گاه گاهی خبرنگاران و گزارشگران را این طرف و آن طرف اعزام می نمودم تا گزارشات وزارت خانه ها را در روزنامه نشر کنند. یک بار وزرا ممانعت کردند. آنها به

میوندوال گفتند شما ما را وزیر مقرر نموده‌اید و از طرف دیگر روزنامه نیز از شما است در این صورت اگر به ما در روزنامه انتقاد می‌کنید بهتر است ما را برکنار سازید. ایشان حتی یک بار جمعی استعفا هم نمودند.

یعنی اینکه فشار روزنامه آنقدر زیاد بود که حتی به میوندوال به عنوان صدراعظم نیز انتقاد می‌شد. به این ترتیب هدف آن بود تا دموکراسی به شکل مترقی بر تمام افغانستان حاکم شود. اینها سبب شد روزنامه آهسته‌آهسته در جامعه حیثیت پیدا نماید. خصوصاً هنگام تقسیم آب هیرمند به یک جبهه تبدیل گردید و زمانی که میوندوال از صدارت استعفا کرد روزنامه به شکل یک اپوزیسیون درآمد و در آن زمان اهمیت بسیار زیاد پیدا نمود.

محمدحسن ولسمل که در آن زمان مدیرمسئول جریده افغان بود. او می‌گوید که روزنامه‌اش یک جریده ملی و آزاد بود.

جریده افغان یک نشریه آزاد و ملی بوده، به هیچ حزب وابسته نبود. جریده افغان پشتیبان تطبیق قانون اساسی است. یک پروفیسور امریکایی به نام لویی دوپری در کتابش به نام افغانستان راجع به جریده افغان می‌نویسد که جریده افغان خواهان دموکراسی پارلمانی در افغانستان بود. در اینجا باید بگویم که با جریده افغان علاوه بر نویسندگان جوان، اشخاصی چون مرحوم گل‌پاچا الفت، مرحوم عبدالحی حبیبی، مرحوم محمدهاشم میوندوال، مرحوم عبدالرؤف بینوا و جناب سید شمس‌الدین مجروح به طور دائم همکاری قلمی داشتند. بنابراین شما می‌توانید به اهمیت جریده افغان پی برده معلوم شود که انتشار آن در چه سطح تأثیر داشت. به همین ترتیب جریده افغان از حمایت قاطع وکلای منتخب ولسی جرگه برخوردار بود. حکومت در اوایل به طور مخفی و بعداً به صورت آشکار مطبعه‌های شخصی را موظف نموده بود تا مطالب جراید را قبل از نشر از نظر بگذرانند و چنانچه موضوعی حساس باشد، یا اینکه به مفاد حکومت نباشد فوراً حکومت را مطلع نمایند. حکومت یا به مدیرمسئول فشار می‌آورد تا آن مطلب را حذف کند یا اینکه بعد از نشر جریده را در مطبعه مصادره می‌کرد که به این ترتیب بسیاری از شماره‌های جریده افغان به همان صورت مصادره می‌شد. طوری که قبلاً گفتم شخصیت‌های ملی و سیاسی با جریده همکاری داشتند و این مسئله سبب

شد که حکومت جریده ما را تحمل نتواند. جریده افغان راجع به موضوع آب هیرمند موضع جدی گرفت. در آن زمان چهاربار از طرف پادشاه احضار شدم و حکومت با من تماس گرفت لکن من قبول نکردم. بالاخره سه روز قبل از سفر امیر عباس هویدا صدراعظم ایران به افغانستان در اخبار ساعت هشت شب اعلان شد که جریده افغان مصادره و گفته شد که جریده خلاف قانون نشرات می نمود و بعد از این نشر نمی شود.

اما مصادره جراید معنی آن را نداشت که دموکراسی وجود نداشت. عبدالحمید مبارز، که در آن زمان رئیس آژانس خبررسانی باختربود، می گوید:

من فکر نمی کنم که آزادی کامل در تمام جهان وجود داشته باشد اما به طور نسبی در مملکت ما دموکراسی وجود داشت. با در نظر داشت مصالح ملی و اجتماعی یک اندازه دموکراسی نسبی وجود داشت. به طور مثال من به شما می توانم بگویم که آژانس باختربه همه اطلاعات و خیرهای آزاد را نشر می کرد. ما با کسی در این باره مشورت نمی کردیم لکن در بعضی موضوعات بسیار مهم مشورت صورت می گرفت. ما از آژانس های رویتر، فرانس پرس، آسوشتید پرس، تاس و آژانس های دیگر اخبار را می گرفتیم و برای نشر به مطبوعات کشور می فرستادیم. من به شما می گویم که در باختربه آزادی کامل موجود بود. زمانی که حکومت نوراحمد اعتمادی از طرف شورا سلب اعتماد شد در آن وقت خلاف رضایت حکومت این خبر به نشر رسید.

ساختار قومی

در سال‌های اخیر از بعضی اقوام افغانستان شنیده می‌شد که گویا حقوق آنها سلب شده است. اسحق کارگر، یک فعال سیاسی در ولایت بلخ که با اقوام دیگر از قبیل ازبک‌ها و دیگران یکجا زندگی می‌کرد، به این حرف باور ندارد و می‌گوید:

در نزد مردم عوام این حرف‌ها وجود نداشت زیرا در بین مردم ازدواج‌ها صورت گرفته بود و خون آنها با هم دیگر یکجا شده بود مگر در بین طبقه روشنفکر و تعلیم‌یافته این مسئله وجود داشت. لکن در بین عوام این نظر موجود نبود. طوری که به شما معلوم است، در بین روشنفکران افغان یک نوع افکار چپی حاکم بود. زمانی که استالین در روسیه حرف از اقوام مختلف می‌زد و برای آنها آزادی می‌خواست، عده‌ای از روشنفکران اقوام مختلف افغانستان نیز به این فکر بودند یا این طور گمان می‌کردند که ملیت آنها از طرف ملیت حاکم یا پشتون زیر ظلم و تعدی قرار گرفته است. این نظر شاید بر اساس کتاب و نوشته‌ها حقیقت داشته باشد ولی به صورت عملی حقیقت نداشت. به طور مثال در صفحات شمال افغانستان زمین وجود ندارد بلکه دشت‌های وسیع افتاده است که از طرف حکومت به مردم داده می‌شد. لکن در آنجا آب نیست، مانند ولایت بلخ و جوزجان از این رو برای مسئله آب گاه‌گاهی بین اقوام کشمکش پیدا می‌شود لکن این کشمکش در بین اقوام پشتون نیز صورت می‌گیرد و تصادم ایجاد می‌شود.

اهل تشیع که در مرکز ولایات مانند کابل، قندهار و سایر شهرها مسکن‌گزین شده‌اند، به این باورند که با آنها معامله مساوی صورت نگرفته است. آیت‌الله شیخ محمد آصف محسنی رهبر حرکت اسلامی افغانستان از شیعیان قندهار است و می‌گوید که این سلب حقوق یک جریان طبیعی بود:

طبعاً عقیده ما بر این است که این کارها صورت می‌گرفت. در قندهار یک بار این چنین جنگ به وقوع پیوست. در ناحیه چورا بسیار اشخاص معروف شهید شدند. این جهالت بین مسلمانان موجود است که به نام مذهب و قوم با یکدیگر می‌جنگند. حالا شما ببینید که یکی از یک است و دیگری تاجیک و دیگری پشتون. پشتون‌ها، مثلاً در قندهار، به نام‌های «زایی»ها بین خود بی‌اتفاق‌اند. این همه مسایل جاهلانه بود، الحمدلله حالا وضعیت بهتر شده است. بعد از انقلاب اوضاع مناسب‌تر شده است اما قبلاً یک اندازه سیاست بود و تا اندازه‌ای هم جهالت. در کشورها شرقی این‌طور جهالت وجود دارد. تنها در افغانستان مسئله شیعه و سنی وجود نداشت بلکه مسایل و اختلافات قومی نیز وجود داشت. تعصبات بی‌جا موجود بود و در بعضی جاها در بین پشتون‌ها نیز این تعصبات موجود است.

در میان اعضای کابینه، اهل تشیع وجود داشت و حتی از بعضی ولایات پشتون‌نشین نیز نمایندگان شیعه به پارلمان راه یافتند. یکی از جمله این اشخاص نورمحمد اکبری بود که از شهر قندهار انتخاب شده بود. آیت‌الله محسنی می‌گوید که در قسمت انتخاب اکبری حکومت با این انتخاب مخالفت می‌کرد.

در قسمت اکبری باید بگویم که یک‌روز والی قندهار به من گفت که مواظب باش تا اکبری خود را کاندید نکند زیرا محیط قندهار او را تحمل ندارد که کاندید شود. من به او گفتم این کار را نمی‌کنم که به او بگویم تا خود را کاندید نکند، من این حق را ندارم. اگر او از من بپرسد که آیا این کار غیر شرعی است یا نه؟ من نمی‌توانم به او دروغ بگویم چنانچه بگویم که شرعی نه، بلکه سیاسی است. او به من خواهد گفت که من دستورات دینی ترا قبول می‌کنم لکن دستورهای سیاسی ترا نخواهم پذیرفت. بنابراین من به او نمی‌گویم. والی قندهار اصرار کرد تا من او را از کاندید شدن منصرف سازم ولی نشد و او انتخاب گردید. این مسایل وجود داشت ولی به آن معنی نبود که صددرصد تعصبات وجود داشت. اگر جنگ بود و بدبینی بود در کنارش محبت هم بود. دختر دادن و گرفتن رواج داشت. ازدواج بین شیعه و سنی صورت می‌گرفت، تعصب زیاد نبود. آنجا یک اجتماع بود و هرگونه مسایل در آن وجود داشت.

آیت الله فاضل رئیس شورای اجرائیه حزب وحدت اسلامی به این باور است که نه تنها به قوم هزاره بلکه به اقوام دیگر نیز حق داده نشده است:

حزب وحدت تنها به فکر مردم شیعه نیست. ما همه بدبختی های خویش را مشترک می دانیم. همین حالا حزب وحدت میان شیعیان و نورستانی ها فرقی را قایل نیست. ما هیچ گونه تفاوتی میان اقلیت ها قایل نیستیم. همان حقوق را که به اساس تناسب نفوس برای هزاره ها می خواهیم برای نورستانی ها و ازبک ها نیز خواهیم. حزب وحدت می خواهد که یک عدالت واقعی در افغانستان به وجود بیاید.

غلام زرمالوا عضو انجمن پشتون می گوید باید از انصاف کار گرفته شود. آن چیزی را که پشتون ها نسبت به دیگران زیاد داشتند چه بوده است؟

بیاید از انصاف نگذریم. آن چیزی را که پشتون ها به جهت یک قوم اکثریت از دیگران زیاد داشتند چه بود؟ دراصل اگر رو به جانب خدا نموده و پشت به بنده، می توانیم بگوئیم که برای پشتون ها حق شان نرسیده است. از نگاه اقتصادی غریب هستند. برای اطفال شان مکتب وجود نداشت، برای صحت شان شفاخانه نبود. اگر شما دستگاه حکومت را بسنجید می بینید که در ادارات، در معارف و غیره حق به ایشان نرسیده، کتب منتشر شده در لسان پشتو تقریباً هیچ است. به همه شما معلوم است که به چه اندازه مردمان پشتو به زبان دری حرف می زنند و می نویسند و زبان دری را به دلیل گستردگی معانی زبان خویش انتخاب نموده اند. آنهایی که می گویند به ایشان ظلم شده است باید سر خود را به گریبان خویش داخل نمایند. از طرف دیگر بیاید ببینیم که آیا زندگی مردمانی که در ولایات، ننگرهار، پکتیکا، کندهار و هیرمند که در دشت ها زندگی می کنند از ازبک ها، ترکمن ها، هزاره ها و تاجیک ها بهتر است؟ بنابراین حرف هایی که می گویند در افغانستان بالای یک قوم ظلم شده است، به نظر من بی اساس است.

جمهوریت

در اواخر سلطنت محمد ظاهر شاه ترس آن می رفت که وضعیت مملکت رو به خرابی نهاده است. پیر سید احمد گیلانی، رهبر محاذ ملی اسلامی افغانستان، می گوید که به همین دلیل او می خواسته است تا در مسایل سیاسی اشتراک نماید:

در اواخر سلطنت محمد ظاهر شاه می خواستم تا در سیاست اشتراک کنم. در این باره با مرحوم موسی شفیق، زمانی که صدراعظم بودند و حتی قبل از آن که وظایف بزرگ دولتی را عهده دار شود، بحث و مذاکره نموده بودم. ما تصمیم گرفتیم که باید به سیاست داخل شویم. ما می ترسیدیم تا میادای نظامی روی کار آید که مخالف خواسته های ملت باشد. مانند همین نظامی که ما چندین سال علیه آن جهاد کردیم. ما نتیجه گرفتیم که باید جبهه سیاسی بسازیم تا از راه سیاست با آنها مقابله کند. لکن متأسفانه داودخان روی کار آمد و نظام از بین رفت.

محمد ظاهر شاه پادشاه سابق افغانستان می گوید که او حوادث را پیش بینی نموده بود اما توقع کودتا آن هم توسط شخصی از خانواده خودش را نداشت:

من به صورت کامل پیش بینی کرده بودم، زیرا هنگامی که دموکراسی در یک کشور حکمفرما باشد، آزادی موجود باشد این گونه مسایل طبیعی است. بنابراین من در همه مسایل از اندیشه و تأمل کار می گرفتم. تا جایی که به یاد دارم آن حرکات باعث تجزیه و اضمحلال افغانستان نبود لکن من گمان نمی کردم که کودتا صورت گیرد. اما من فکر نمی کنم که تأمل و دیدگاه وسیع من باعث به میان آمدن وضعیت کنونی شده باشد. اگرچه عده ای از کودتا علیه من حرف می زنند ولی من به کسی بدبینی ندارم و این را اراده خداوند می دانم.

کودتا در بیست و ششم سرطان تحت رهبری سردار محمد داودخان صورت گرفت. عزیزنعیم می‌گوید که از برنامه برادرش اطلاع نداشت و از شنیدن آواز شلیک مسلسل‌ها و غرش توپخانه دانست که حوادثی در حال رخ دادن است.

در روز بیست و ششم سرطان مریض و در خانه بودم. نیمه‌شب که صدای گلوله و قال و مقال مردم را شنیدم، چنان به‌نظر می‌رسید که یک عملیات نظامی در حال آغاز شدن است. صدای گلوله‌ها سبب شد خواب از چشمان ما رخت بربندد. رفتیم و تلفن را برداشتم اما معلوم شد که تلفن‌ها قطع شده است. بالاخره من و خانم تصمیم گرفتیم تا از خانه برآئیم. زمانی که از خانه بیرون آمدیم دیدیم که خانه ژنرال عبدالولی محاصره است. زمانی که از خانه او گذشتیم یک تانک ما را تعقیب کرد. او ما را شناخت که کی هستیم لکن از شماره شناسایی ماشین ما معلوم بود که مربوط به ارگ شاهی است. من ماشین را سریع راندم تا در منطقه وزیر اکبرخان توسط یک سرباز توقف داده شدم اما من نیاستادم او آتش نمود و شیشه جلوی ماشین شکست اما به ما آسیبی نرسید. ماشین را سریع تر راندم و به طرف خانه شهزاده احمدشاه که ولیعهد بود روان شدیم. در آنجا توسط سربازان توقف داده شدیم. سربازان ما را در ماشین‌های خویش سوار نموده به خانه عبدالقدیرخان بردند. زمانی که به آنجا رسیدیم دیدیم که بسیاری از بلندپایگان رژیم آورده شده‌اند. تا ساعت شش صبح آنجا بودیم بعداً به ساعت هفت صبح مرحوم سید عبدالله و مرحوم قدیرخان آمدند و به من گفتند که شما را اشتباهاً آورده‌اند. در این وقت هم من نفهمیدم که چه واقع رخ داده است. زمانی که به خانه رسیدیم و رادیو را گرفتیم شنیدیم که مرحوم رئیس‌جمهور محمد داودخان بیانیه‌شان را ایراد می‌کنند.

در صبح همین روز محمد داودخان کنترل اوضاع را به دست گرفت و بیانیه خویش را از طریق رادیو طور ذیل آغاز کرد:

خواهران و برادران عزیز سلام!

بنده در طول مدت مسئولیت‌های مختلف در خدمت و ظنم همیشه در جست‌وجوی هدفی بودم که برای مردم افغانستان مخصوصاً طبقات محروم و نسل جوان ما یک محیط مثبت و واقعی نشوونمای معنوی میسر گردد و در آن همه افراد وطن ما بدون تبعیض و امتیاز در راه تعالی و عمران وطن خود سهم گرفته و احساس مسئولیت نماید.

مدت‌ها سپری شد و مساعی زیادی به عمل آمد تا عواملی را که نظر به تجارب به شکل‌های مختلف مانع رسیدن به چنین هدفی می‌شد تدریجاً از بین برداریم. من برای سعادت آینده وطن خود جز ایجاد یک دموکراسی واقعی و معقول که اساس آن بر خدمت به اکثریت مردم افغانستان برقرار باشد راه دیگری سراغ نداشتم.

معلوم می‌شود که تصمیم به این حرکت از مدت‌ها قبل گرفته شده بود. دکتر محمد حسن شرف در این باره می‌گوید:

به شما باید بگویم که در زمان حکومت دکتر محمد یوسف‌خان به صورت قطعی این مسئله مطرح نبود. بعداً در زمان میوندوال نیز این مسئله نبود. اما در زمان حکومت اعتمادی، طوری که به شما معلوم است قضا یا به اشکال دیگر درآمد. حالا من نمی‌خواهم راجع به آنها صحبت کنم اما می‌گویم که ما به این عقیده شدیم که باید یک راه کوتاه جست‌وجو شود که قدرت به مردم انتقال یابد و مردم سرنوشت خویش را خودشان تعیین کنند. بنابراین یگانه‌راه کوتاه همان کودتا بود. ما راه کوتاه را پیدا کردیم و موفق شدیم که نقاط حساس و کلیدی را در ستاد ارتش مشخص کنیم تا فرماندهان نتوانند حرکت کنند. نظر به همان تنظیم، ما توانستیم در وقت معین کودتا کنیم و کامیاب شدیم.

در میان فرماندهان بلندرتبه ژنرال حکیم خان کتوازی نیز بود که فرماندهی یک گردان را به عهده داشت، او که در آن شب دستگیر شد می‌گوید:

مرا زندانی ساختند و گفتند تو به گردان امر داده‌ای تا حرکت کند. من فکر کردم که این افراد آدم‌های بی‌عقل هستند و ساده و بی‌تجربه می‌باشند و گستاخی می‌نمایند. به‌طور خلاصه برایشان گفتم «زمانی که تلفن را برداشتم ارتباط قطع گردیده بود» آنها باز گفتند «ما خیر هستیم که شما امر داده بودید که دسته‌های شما حرکت کنند و حرکت هم نموده بودند» باز من گفتم که ارتباط تلفن قطع گردیده بود. آنها عصبانی شده گفتند که ما چه می‌پرسیم و تو چه جواب می‌دهی. من گفتم «همین سؤالات شما و همین جوابات من. چون شما از حرکت دسته‌ها می‌پرسید من هم همین‌طور جواب می‌دهم اما اگر پرسید که اگر تلفن قطع نمی‌بود باز چه می‌کردید در آن صورت جواب خواهم داد». آنها